

2.52

Library
121-10000

1211 y
7011

فهرست گامای گلدسته شاط
گلدسته اول مشتمل بر کسده و هفت گل

گل	صحنه	گل	صحنه
۱ در سان حمد اردی جل طاله ۲	۱۶ در سان حسن حسن * * * * * انصا	۲ در سان عشق و محبت * * *	۱۷ در سان قمره * * *
وعم نواله * * *	۱۸ در سان اردی کتاد و * * *	۳ در سان درد * * *	۲۰ در سان مرگ * * * *
۲ در سان حسن * * *	سرسنه و سر و حسن و اساره آن * * *	۴ در سان عاص * * * *	۲۱ در سان مردک چشم * * *
۳ در سان درد * * *	۱۹ در سان مرگ * * * *	۵ در سان حسن و اساک آن * * *	۲۲ در سان سواد و ساس چشم * * *
۴ در سان عاص * * * *	۲ در سان اسام چشم و * * *	۶ در سان طو دار * * * *	و حمر آن * * * * *
۵ در سان حسن و اساک آن * * *	گر دوس و خانه و ساهی آن * * *	۷ در سان صاحت * * * *	۲۳ در سان مرمر و دساله آن * * *
۶ در سان طو دار * * * *	۲۱ در سان مردک چشم * * *	۸ در سان ملاحت * * * *	۲۴ در سان مرمر و دساله آن * * *
۷ در سان صاحت * * * *	۲۲ در سان سواد و ساس چشم * * *	۹ در سان مرمر و نور آن * * *	۲۵ در سان مرمر * * * *
۸ در سان ملاحت * * * *	و حمر آن * * * * *	۱۰ در سان مرمر و نور آن * * *	۲۶ در سان نکاد مام و امام و * * *
۹ در سان مرمر و نور آن * * *	۲۳ در سان مرمر و دساله آن * * *	۱۱ در سان ساط * * * *	در دمن آن * * *
۱۰ در سان مرمر و نور آن * * *	۲۴ در سان مرمر و دساله آن * * *	۱۲ در سان شاه و کس موی * * *	۲۷ در سان عسود و عمره و ک شمره * * *
۱۱ در سان ساط * * * *	آن ارسو طع سه * * * *	۱۳ در سان موب * * * *	۲۸ در سان موی و نور آن * * *
۱۲ در سان شاه و کس موی * * *	۲۵ در سان مرمر * * * *	۱۴ در سان آینه * * * *	
۱۳ در سان موب * * * *	۲۶ در سان نکاد مام و امام و * * *	۱۵ در سان حسن و نور آن * * *	
۱۴ در سان آینه * * * *	در دمن آن * * *		
۱۵ در سان حسن و نور آن * * *	۲۷ در سان عسود و عمره و ک شمره * * *		
	۲۸ در سان موی و نور آن * * *		

صفحه	محل	صفحه	محل
۸۰	در سان دس و روح د عرق آن	۲۹	در سان محروس * * *
۸۷	در سان عجب * *	۳۰	در سان مگوس * *
۸۸	در سان گردن * *	۳۱	در سان ساگوس و ط آن * ۵۲
۹	در سان کلو * *	۳۲	در سان رو آور مگوس و حده و عر ۵۳
۵۳	در سان مرد و دس و سا * انصا	۳۳	در سان رو و دجه و روح و در اکب آن ۵۴
۹۱	در سان حل * *	۳۴	در سان عرق بر تمام و در اکب آن ۵۸
۹۲	در سان صفای مار و دس روی آن	۳۵	در سان مار و دس و حده * ۶
۵۶	در سان آروخ و مرضی * *	۳۶	در سان طار و دنگلو * * ۶۱
۶۳	در سان ساعد و صفای و دای آن	۳۷	در سان حال بر تمام * * ۶۲
۹۴	در سان حوتی * *	۳۸	در سان چیک و دای * ۶۶
۹۵	در سان مار و * *		نوسه و عره * *
۹۶	در سان دست نگار و دس و کف	۳۹	در سان ط * * * ۶۷
	رنگس و حای آنها * *	۴	در سان اصلاح ط * * ۷۱
۹۷	در سان دست * *	۴۱	در سان لب و در اکب آن و ۷۲
۹۸	در سان انگب دست * *		النسی در رگ مان *
	نگار و حای آن * *	۴۲	در سان دای * * ۷۷
۹۹	در سان انگسری * *	۴۳	در سان دای و دسی و رگ مان ۷۸
۶۴	در سان سجد و دست و حای آن انصا	۴۴	در سان بر گ مان و لهای مان و در ۸
۶۵	در سان ماحص دست و حای آن انصا	۴۵	در سان ران * * ۸۱
۶۶	در سان سه * *	۴۶	در سان نلکم و دسای آن و کسحی انصا
۶۷	در سان سان و نو حری ۱۱	۴۷	در سان لک * * ۸۲
	و اما دگی و دسای آن *	۴۸	در سان ستم و حده * ۸۳

کل

صحنه

صحنه

صحنه

۶۸ در سان بهاد و راک آں ۱۳
 ۶۹ در سان آعوس و گمار * ۱۰۴
 ۷۰ در سان شکم * * ایضا
 ۷۱ در سان سره یعنی رد و دالی ۱۰۵
 ۷۲ در سان ناف * * ۱۶
 ۷۳ در سان دست * * ۱۷
 ۷۴ در سان ماس و کمر * * ۱۸
 ۷۵ در میان سرس * * ۱۱۱
 ۷۶ در سان امدام بهان * * ۱۱۲
 ۷۷ در سان ران * * ایضا
 ۷۸ در سان رانو * * ۱۱۳
 ۷۹ در سان سان * * ۱۱۴
 ۸۰ در سان کعب * * ۱۱۵
 ۸۱ در سان دست ماوحای آں * ایضا
 ۸۲ در سان کعب ماوحا و راک آں ۱۱۶
 ۸۳ در سان ماوحا و حای آں ۱۱۷
 ۸۴ در میان طحال * * ۱۱۸
 ۸۵ در سان سگ پا و حرکت ۱۱۹
 * * *
 ۸۶ در سان کفس * ۱۳۰
 ۸۷ در سان حرام در ماز * ایضا
 ۸۸ در سان آاد و شس و خاک ۱۳۱

مای مار * * *
 ۸۹ در سان راک و لطافت محبوب ۱۲۲
 ۹۰ در سان س و بدن محبوب ۱۲۳
 در راک و لطافت و صفا و رنگ آں
 ۹۱ در سان قد و قام * * ۱۲۵
 ۹۲ در سان کلاه سبکی آں * ۱۲۹
 ۹۳ در سان دسار و طره آں ایضا
 ۹۴ در سان فدا و حامد و پراهن ۱۳۰
 و دامن و اسام لباس و سکی و
 کسادگی و سبکی اهدا و دما کشاس آں
 ۹۵ در سان گر سان مار * * ۱۳۳
 ۹۶ در سان پاک سبه و گر سان مار ایضا
 ۹۷ در سان گوی گر سان و کبه ۱۳۴
 ۹۸ در سان اُتو * * ۱۳۵
 ۹۹ در سان کمره و سس و ایضا
 و اکردن آں * * *
 ۱۰۰ در سان سحاب و عطف دامن ایضا
 و سکن آں * * *
 ۱۱۰ در سان سر حامد و سلوار و سد آں ۱۳۶
 ۱۲ در سان منبع و خادر * ایضا
 ۱۳ در سان رد مال * * ۱۳۷
 ۱۴ در سان گو سوار و سس و ایضا

صفحه	کلی	صفحه	کلی
۱۰۳	حرب و سخ دی آراں *	۱۳۱	اسماع آں *
۱۰۴	دریاں سرم بار و طالب آں *	۱۳۲	دریاں حمامی *
۱۰۵	دریاں سمیع *	۱۳۳	دریاں سال *
۱۰۶	دریاں رفس *	۱۳۴	دریاں سال *
۱۰۷	دریاں مرد و مطرب *	۱۳۵	نکله دم مسی مرسل و کلی
۱۰۸	دریاں عسرب و مضا *	۱۳۶	مخاطب - بار و در ساس
۱۰۹	دریاں سکر لیم و عره *	۱۳۷	دریاں سرم و حاداد *
۱۱۰	دریاں سار گناد و سب *	۱۳۸	دریاں لباب و رفیع *
۱۱۱	عهد و نور و دهره *	۱۳۹	دریاں اسعنا و مار *
۱۱۲	دریاں لور - سکی *	۱۴۰	دریاں سون و سار نظرن *
۱۱۳	دریاں دور حام و مسا *	۱۴۱	طاب یار *
۱۱۴	وصف ساجی *	۱۴۲	دریاں مام معوق و عاسی *
۱۱۵	دریاں سراب *	۱۴۳	دریاں مدم مار *
۱۱۶	دریاں گ *	۱۴۴	دریاں سلام و حوا آں *
۱۱۷	دریاں کوکار *	۱۴۵	دریاں وصال و سب آں *
۱۱۸	دریاں افون *	۱۴۶	دریاں دست موسی و هم *
۱۱۹	دریاں لسان و عا کو *	۱۴۷	آعوسی و قدم اوسی مار *
۱۲۰	دود آں *	۱۴۸	دریاں سار *
۱۲۱	دریاں قنوه *	۱۴۹	دریاں عطر مالی و گناب *
۱۲۲	دریاں حس *	۱۵۰	ماسی عطر س مار *
۱۲۳	دریاں و حمر *	۱۵۱	دریاں محو و سار و *
۱۲۴	دریاں سطرچ *		

صفحہ	نظم	صفحہ	نظم
۲۲۹	در سان و سہ ان عس	۲۴	در سان مارو آہ
	کندہ سہ اجمار سہلر سجاد و دگل اصلاً	۲۶	در سان کمر * *
	جکل	۲۸	در سان اسک *
	در سان سہا سہ امام * اصلاً	۲۱۱	در سان انتظار *
	در سان سہ سخی ایل	۱۱۲	در سان وعدہ غامی مار
۲۳۱	فام و سہ ان صاحب رقم *	۲۵	در سان استار اس
۲۳۲	در سان سہ کاک خلیع ماسار		مکویہ و سہ در سان سہادم سرائ
	در سان سہ کاک لہواری صک	۲۶	بیاں مردم و سہ سہل مارہ خاب مارو
۲۳۳	ماہموار و کھر ساری رماہ عدار	۲۱۵	و سہر عدم جواب آن *
۲۳۶	در سان سہ کاک ماران رماہ	۲۱۶	در سان فاصد * *
	در سان احناج *	۲۱۷	در سان رسد مارہ *
	در سان افلاس و نگہ سی	۲۱۸	در سان حسد دل و مراک آن
۲۳۷	و ن مرگی و قطع احمد *	۳	سکاک دل و مالک انتظار
۲۳۸	در سان فرصد اری *	۲۱۹	آن از سوس عس *
	در سان عدم اعادی *	۲۲۱	در سان سہرماج و در فران
۲۳۹	در سان سہاس زر *	۳۲	خطابہ ایل و قمری و ماد صباو
۲۴۱	در سان مدح مدح *		خوس سہاں حسن و عالم سرائ
۲۴۲	در سان فخر *	۳۳	در سان خاک سہ و دل و
۲۴۴	در سان سہ و سہج *	۲۲۳	و گمر سان ساس *
۲۵	در سان حسرہ سہر دکن کسی را	۲۲۴	در سان واع ساس *
۲۵۱	در سان نواص *	۲۲۶	در سان حوس و سواد و سحر
۲۵۱	در سان ماکساری *	۲۲۷	در سان فام *

گل

صحیحه

کل

صحیحه

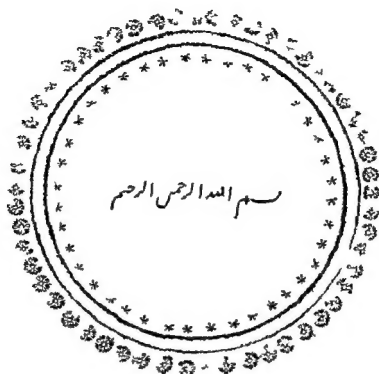
- ۱۷ در سان راسی * ۲۵۴
- ۱۸ در سان مدح و دم دروع ۲۵۵
- ۱۹ در سان مدح و عجب حوی اصابا
- ۲ در سان عجب و نوسی ۲۵۶
- ۲۱ در سان اسس بودن اردسن اصابا
- ۲۲ در سان مایع صحت * ۲۵۷
- ۲۳ در سان لشک و مر ت ۲۵۸
- ۲۴ در سان خود و شکاوت ۲۵۹
- ۲۵ در سان هم * ۲۶۰
- ۲۶ در سان مکتب * ۲۶۱
- ۲۷ در سان کل و اساک ۲۶۲
- ۲۸ در سان مافرد دانی * ۲۶۳
- ۲۹ در سان مدح و اعلا * ۲۶۴
- ۳ در ریاں مدلی * ۲۶۶
- ۳۱ در ریاں طعن اهل رماو
- در حان مسرت و دانا * اصابا
- ۳۲ در سان صفای ماطل * ۲۶۸
- ۳۳ در سان عرت و ارد * ۲۷۰
- ۳۴ در سان گوشه گری * اصابا
- ۳۵ در سان سری * ۲۷۱
- ۳۶ در سان عیبک * ۲۷۳
- ۳۷ در سان حساب * اصابا

- ۳۸ در سان حسرت * ۲۷۴
- ۳۹ در سان عصاں * ۲۷۵
- ۴ در سان اسد و ادبی معرب ۲۷۶
- ۳۱ در سان نور و اعمال صبح اصابا
- ۴۲ در سان مایح * ۲۷۷
- ۴۳ در سان بی احصای در امرضا ۲۷۸
- ۴۴ در سان راضی مرصا * ۲۷۹
- ۴۵ در سان مدح و عرض و عرض
- و طمع و طامع * * اصابا
- ۴۶ در سان توکل * * ۲۸۲
- ۴۷ در سان جماعت و صر * ۲۸۳
- ۴۸ در سان طاب * ۲۸۴
- ۴۹ در ریاں لعرب * ۲۸۵
- ۵ در سان مدح و دانی سالی آن ۲۸۶
- ۵۱ در ریاں مدح و اهل دنا ۲۸۶
- ۵۲ در سان معرب و تسویم اصابا
- کلده انجم سملر نور و گل ۲۹۳
- ۱ در سان اسعار مساوی معرب ۲۹۳
- ۲ در سان مسمون نو * ۲۹۸
- ۳ در سان قیل * ۲۹۹
- ۴ در سان ماف و سر ۳۰۰

گل

صحیحه

شماره	عنوان	صفحه	شماره	عنوان	صفحه
۲۲۲ *	در بیان محسن	۴	۵	در بیان اسم و معرفت آن	۱۵
۲۲۱ *	در بیان دایره	۵	۶	در بیان ...	۲
۲۲۸ *	در بیان حسن و کبر	۶	۷	در بیان ...	۷
۲۲ *	در بیان ...	۷	۸	در بیان ...	۲۲
۲۵۳ *	در بیان ...	۸	۹	در بیان ...	۲۲
۲۵۵ *	در بیان ...	۹	۱۰	در بیان ...	۲۷
۲۶ *	در بیان ...	۱۰	۱۱	در بیان ...	۲۷
۲۹ *	در بیان ...	۱۱	۱۲	در بیان ...	۲۶
۲۹۲ *	در بیان ...	۱۲	۱۳	در بیان ...	۲۶
۲۹۲	مکمل به اینم سبکی بره سبکی		۱۴	در بیان ...	۲۷
۲۹۲	در بیان ...	۱	۱۵	در بیان ...	۲۷
۲۹۲ *	در بیان ...	۲	۱۶	در بیان ...	۲۸
۲۱۱ *	در بیان ...	۳	۱۷	در بیان ...	۲۸
۲۲۸ *	در بیان ...	۴	۱۸	در بیان ...	۲۸
۲۳۷	در بیان ...	۵	۱۹	در بیان ...	۲۸
۲۲۲ *	در بیان ...	۶	۲۰	در بیان ...	۲۸
۲۲۲ *	در بیان ...	۷	۲۱	در بیان ...	۲۸
۱۲۱ *	در بیان ...	۸	۲۲	در بیان ...	۲۸
۲۲۹ *	در بیان ...		۲۳	در بیان ...	۲۸



گله سه اشاط خوش انا د کرده ای حکم آفرین و عم آزاد کرده
 حسن حسن گله سه سار سار مار گاه همه بهار گلشن آفرینی که رشک سحاب
 ص کماله مکرمت بی ناماس از سار دمان اسان طاکمی بهاد گلپای طفق دما سه *
 و گلشن گلشن دمان ساس تحفه درگاه مراد گلشن سرائی که اهرار اسم حکم
 شامه مرتب سکر اش از حد لغت محله سخی سکان رگین سان از نود نکات و گلشن
 حیدر اسده * سکان اتند دبی ماعانی که ساحار طایف سخن سران سرین
 دمان راه سرائش گلپای گویا گون مساس دل سده و آرایش از اهرار و علمون
 معان مله مرداحه * واعسان ادان لطفه گویا بهار طبع را اما مار مطالب ملاود
 آگس بر دمه ساحه + گلپای مظر ای اد صافس عادل و اطر سحر سامان
 مهر سحر شون و سار * و رنگ و نوی سرین مدحش ملان طایف معنی آفران
 دسان دس داسا بهای و اد * کاشی سهد سانش مراد دمان لحن کامان

در اندام انسانی اظهار و متشنه طبعه گوشت و سهرس در شش جسم عالم بلند آوار *
 و بر آهنگس بقا و نوا را بهر احوال و مسا * هست هست در حب محبت در لبه اس ماسه
 اوران گل رسان حرا و رسیده * در کرسی آسمان اودار حجاب علو مار کا اس
 سان بسی از صف حمده * معول عتبه یکی از مسمان اودار حسرت خلاص
 و اد مال ادر اک و افهام مالا مال از موهب گماشتن * طره کلب که در سان مرای
 طابع که آرای اهل معنی بر گد و بوی بحال سگفته * و نحمدت که سرور خاطر
 سخن سان سواران هر جا رنگ ماره بر گرفته * فرد * مدا م آن گل حیدان در رنگ
 و بود ارد * که مرغ بر حسی گنگوی اودارد * تنگست افراطی که سبکی دانسته را
 لبتی ماره حمده * و نوالح طعانی که کام در مان کس * افان و اناسی علنجه حشانه
 * شتر * یک سخن در هر دقایق میکند کاری دگر * از بسی گل بر سان عید حیدان مسو *
 سخن و نیست ماسه که اندوی نظا و در و نگار هر گز نکند اس راه آراج مازد * و ما به
 امرا و در * اس مر خوش می مالد * رفته پیمان بود دس برده * تمام
 و سگه اس ماز السر سدا فاص حکم * * و در * که دالن مازاد ان سانسی
 کامل * در که * که مانکان مازاد اراج ماسم سراج مایل * نام ماسم بر حرا در رگار
 ست دوام ماسه * و اسم ماسم بر د فادر لیل و بهار در فم تمام مدیره * قطعه * در شان
 رفته مرگ فرد ما طست * در قاهرل سخن جمعیت ما باشد حیا * خط بود مر پست
 ران رو صی تصویر را * هر سخن دگر می ماسد اس از مردون سان * فرد مازان
 دانش مگر د آگاه دالن معنی بر در مار یک سان د فائق علوم و دفعه ماسان
 صائق جوم که از لحاظ انوار افسال سخا و اسعاده اکرام ربانی مواظ قدس
 مواظ سان ملای و افراده و در و مسمری و پاکه های حیات دلی بر داند و

مدرس اوست درس بارگاه * علی الخصوص در کمین کلام مودون که از میان
 در یک میان در اصداف صانع مسلم فرو گزیده * حذف گوس پس از کان
 سعادت و اسال هو مسارد * و شاح مرقع نظم سخن که عطاء مدی رسه اقبال
 ارد مال موشح گشته * ریاضش عرائس نگر اهل کمال سر دارد * نظامی کتوی
 که در سخن را رسد نظم کسده * بدین و درن او بر منش عقد خود را در حک
 آسمان نوسده * طبع نقاد خافان سرودان خواهر کلام راجح سر مدح سنانده سانه
 فک * محسن آس گویا گن که گمان بر افشاده * شیع مسلح الدن سیدی
 شراری که در قطع و فصل اعسان رد الی نوس ست زبان در ارمغان کلام مظم
 مستقل صاحبه * نصائح دلشد اشعار از حمد سن من رماعی عناصر معبدل گسه *
 علی به العباس باطن مالی مرتب و سخن گوین معالی سر لت که به تعداد اداها
 امان اند * و اگر برگردانده * و جاس حسه از سمار آن مسرور اگده گزیده *
 اگر که اهل نام با مقام سخن می رسد * اساق ملک معنی مان من و در مانی
 کوه * سر سکر دند و اگر دست سرت از گنجه سخن می کساده * از حلائی
 نعود شام گدایان اسرار مادی را محصور سر ماه آگاهی مر سده * اگر که
 سرور مانست سکران * و نظم موحه است از ان * لاک سراب دلاں آسوده
 خاطر که از حشمه عبات اول رلال اساف در نام * وار مہیل عدب خود و سر
 شترن گام اند * از روی اساف مع سوبد * که ساعران ملاعت توان و المان
 صاحب سان در رمن طبع و محمد و کلام مظم ماوود ح سگی از معلقات صنایع
 و دافع چها کل بر و مد معنی شانه * و هم از ن حکم عس و تحت جہا مناس
 رنگین و سادہ سر سر موده اند * و بحر رنگ نوادای معنی رکاز گ را طرا و

در یک میان در اصداف صانع مسلم فرو گزیده * حذف گوس پس از کان
 سعادت و اسال هو مسارد * و شاح مرقع نظم سخن که عطاء مدی رسه اقبال
 ارد مال موشح گشته * ریاضش عرائس نگر اهل کمال سر دارد * نظامی کتوی
 که در سخن را رسد نظم کسده * بدین و درن او بر منش عقد خود را در حک
 آسمان نوسده * طبع نقاد خافان سرودان خواهر کلام راجح سر مدح سنانده سانه
 فک * محسن آس گویا گن که گمان بر افشاده * شیع مسلح الدن سیدی
 شراری که در قطع و فصل اعسان رد الی نوس ست زبان در ارمغان کلام مظم
 مستقل صاحبه * نصائح دلشد اشعار از حمد سن من رماعی عناصر معبدل گسه *
 علی به العباس باطن مالی مرتب و سخن گوین معالی سر لت که به تعداد اداها
 امان اند * و اگر برگردانده * و جاس حسه از سمار آن مسرور اگده گزیده *
 اگر که اهل نام با مقام سخن می رسد * اساق ملک معنی مان من و در مانی
 کوه * سر سکر دند و اگر دست سرت از گنجه سخن می کساده * از حلائی
 نعود شام گدایان اسرار مادی را محصور سر ماه آگاهی مر سده * اگر که
 سرور مانست سکران * و نظم موحه است از ان * لاک سراب دلاں آسوده
 خاطر که از حشمه عبات اول رلال اساف در نام * وار مہیل عدب خود و سر
 شترن گام اند * از روی اساف مع سوبد * که ساعران ملاعت توان و المان
 صاحب سان در رمن طبع و محمد و کلام مظم ماوود ح سگی از معلقات صنایع
 و دافع چها کل بر و مد معنی شانه * و هم از ن حکم عس و تحت جہا مناس
 رنگین و سادہ سر سر موده اند * و بحر رنگ نوادای معنی رکاز گ را طرا و

در یک میان در اصداف صانع مسلم فرو گزیده * حذف گوس پس از کان
 سعادت و اسال هو مسارد * و شاح مرقع نظم سخن که عطاء مدی رسه اقبال
 ارد مال موشح گشته * ریاضش عرائس نگر اهل کمال سر دارد * نظامی کتوی
 که در سخن را رسد نظم کسده * بدین و درن او بر منش عقد خود را در حک
 آسمان نوسده * طبع نقاد خافان سرودان خواهر کلام راجح سر مدح سنانده سانه
 فک * محسن آس گویا گن که گمان بر افشاده * شیع مسلح الدن سیدی
 شراری که در قطع و فصل اعسان رد الی نوس ست زبان در ارمغان کلام مظم
 مستقل صاحبه * نصائح دلشد اشعار از حمد سن من رماعی عناصر معبدل گسه *
 علی به العباس باطن مالی مرتب و سخن گوین معالی سر لت که به تعداد اداها
 امان اند * و اگر برگردانده * و جاس حسه از سمار آن مسرور اگده گزیده *
 اگر که اهل نام با مقام سخن می رسد * اساق ملک معنی مان من و در مانی
 کوه * سر سکر دند و اگر دست سرت از گنجه سخن می کساده * از حلائی
 نعود شام گدایان اسرار مادی را محصور سر ماه آگاهی مر سده * اگر که
 سرور مانست سکران * و نظم موحه است از ان * لاک سراب دلاں آسوده
 خاطر که از حشمه عبات اول رلال اساف در نام * وار مہیل عدب خود و سر
 شترن گام اند * از روی اساف مع سوبد * که ساعران ملاعت توان و المان
 صاحب سان در رمن طبع و محمد و کلام مظم ماوود ح سگی از معلقات صنایع
 و دافع چها کل بر و مد معنی شانه * و هم از ن حکم عس و تحت جہا مناس
 رنگین و سادہ سر سر موده اند * و بحر رنگ نوادای معنی رکاز گ را طرا و

باز داد * که هر کل برگی دیگر گفته * و هر صحنه سوی خاکه حیدره * و طبع نهاد
 سخن سخنان در صحن مسکون کلام مودن که میران عروس سجده *
 نمک خوافی کامل عمارت * و صفت ای مادده * و صبح و بلیع سرا - مسان
 بوسه بر روی گذر آورده که هر یک از آن به سالی ارکیده که خوشتر * و بهتر - آراس
 از هر گر * ازین نظم آرای دریا بگورده آوردن * و در سران گوی از میدان مردن
 است * فرد * ما * نظم بلند از سر که چون بود * علم نامور و حاد از عالم بود *
 از من سخن نظم ماعراں بیاک نفس نبات ای در و سن * و در اعمار
 سبائی * و نظم سحر خال کلام با سنان ماعراں سنان سرف التاب
 مهران با ای * اما آن گوهر آینه اورا که پیرا - گوس عرائس حرمه نبات که در
 هر صحنه است * و گوهر ساهوار کلام است * که سده طبع
 و مهران در صحنه است که هر صحنه نظم کشدن * و سخن سخن
 دارد که بهار از ای کس طبع در صحنه ان مانی حال است هم بر نفس اگر دین
 و بهار و گل مسکون است و اگر سگی نفس - طرا صدده و دلان آمده و
 مال است انسان مد که در آن و معنی مردن - داد * و سرین مانی که کرب
 عدد و بی - سنی که ان سخن را طوط کوم در میان همه از هر فن نظم
 سنان مراد * و حال ماری که مارک سنان سببین بدن در بهار و نفس میده ان
 به سخن کشا در بر سنان دعا می بخ میده * فرد * هر چی که ارد و لای کسانه * از
 هر فن مردن میده * و صحنه کانی مانی در و میده * و سنان سنان مد که بوس
 خوش برام هم را سخت و حوی ان که سنا کول و دولت سکران م صانی
 حاد مبارک و در پاک و لایم و حاد امام است * و حاد سنان * و ک

ظلم کشای محزون امیر از اسب گدازد کاس دست آورد * احکام خارها گل
 هم را بود * و در واحد هم به او دست * و شش تا بوس هم آغوش * و در
 ماضی در خوشی است * و احکام که نادره نوازش حلقه طنکاری سه مسان
 حکمده و ساری که ساقی فراسب از مژدن ممرام ماطرمان له بر ساحه در آسمان
 مساس است * و دماغ * و دماغ را از مدام مطالب مرصع لایب بوده
 همرا گشت مسخر جواس ماسد * و ساس و سمان را از سودای راز لاطائل
 در ثبات لا حاصل حق حقه شعله ماران را کار ملو نگردد * فرد * مکرر
 جوشش من و یک کمان شتر * یک گل در دست یار * از بوسان گل مگر هرگاه
 مراح دامن سحر که تاملان سر این در آب و حصان دستران عروقی انداز
 فراسب و حداب اندفع خون فاسد استقام لطیف و معیوی صد شردل گداز کبد
 برگ جان رسد * و سوسوای اندک ایللا فاسده نص و دهن از احسام کلام
 بر آورده بمحرمات باغ صاب و سلام مرصع باغ فصاحت و ناع
 صحت اندی و آسائس بریدی کشد * و ساسی آنکه مرصع امراض ایل ماد * و سعه
 استقام جان گداز پیچیدگی که سودای جود می جوید سانی جوش را از دوا بر راه
 امبار یکسد و پهلای بی بری را چون سرست جو سگوار بوس کسده با چن * ان
 ردان * بوسی بر راه * و در ماسد * و لیلحال مارا طون گردن سمارد * آری
 (ع) شتر گشت سهل ماسد شتر همی مگسب * آداس هر راه سب و سوار گرار
 و صراط است مردم ج آداز * که از سلوک ان هیچ معنی دفع و من قدم در که آسمان
 گرد و پروان طری داس و ما * و در دامن ماده * ساس از حاس خار حفا مسور سلب
 چون گدازان ساحه از رفتار در ماسد * و آله مرآله انداده * از گرار ان ر مگر از

ماده * هاما ساوک اس طرا بر نوک حجره است * و کسان
 یان سنان * سالیکی صفت که مختلطه هواسه در کرد بر خاطر حطرس منظور کند * و
 جوف رفته در بر سنان بر صغیر سرس صا و بگرد * بر آوردن بار اسنا
 ارمای اس بر سر بران و کندن سوس سه ادرم اس بحر بر سر
 اسخان صاف دارد * اصر من السمن است که هر که حسرت آفرید کاد بر ناکول
 و سرور است مختلف آفریده دانه اس بر حسرت ان کی را گوارد
 و بگری آگوار بود * کشف سخی معلوم که از طواف سحرین بر * وار
 بر مک سور انگری فاضل است * از انده افکار نکند و زبان فهم و ادراک بر
 بر گرد امام لقی نمانده داده باشد * و سح سائگان سادع محردی از بیم ضلال و
 طالب برهوان مقام معنی قبی که از نور معده و حود و حیرت معود و کلام برهون
 بهاده آواره دست بران معبود او راه و در لطف و هدایت مستجابی برده او در
 برود کلمات معلوم افروخته اند * و در باب سرور و باعث سنان و سنان
 آرای سارخان سادف صفت کلام کل حد را بر امر سکت عموم الخاف
 سوکسان و موافق * بگر امران ساجده از العلم جل الله بر ساجده اند * کس
 بر کرده در مقام ابهام و تن دسوا تمام سید رسای را بر سر مدان فحیم بسند
 اسی مدان کلام ظاهر و محرم سید معنی سحر است فهم ان * سید * سید
 ام * و سید * از آید و گری حری * ان اسن کلمات مدان سخی سید * ان
 کل سوال عودت حاصل را * ال داس گر مال سب * که در مدان
 سید اسی سید ماوان و بر نگر دال معوده و در * کس سحرین سحرین
 توامه * سید * لیم و سحرهای سحر سنا است * که سحر و سحر * سحر * سحر *

حوس نقصان مجلس مان و مردم سنان محفل عود من الهان روح انرا که اصل اصول
 حوس آهنگست به تنی سرود داده * که اگر مطرب زبان کج زبان نامت مصافح
 را سوازی داکسی و اف سانس سر آمد * که در مساری طام حائل به سسد گوس
 حراسی به کراند * و گر نمی باشد خود مسرای فان سسد انحن سنان نظم آرای
 یوای سخن کو که بکند به که کس رشتۀ در غرتۀ و ماموس حموسی را از کساکش
 دست بابوسی چون او مار حک و رباب سکد * نظم * در سخن در ساد
 سس * در به گنگی نه در ارگس * کرد مقام نسبی حکم * که باو گوی ماس با انکم * مر
 اس دانه سنانی سا حوس یوای سخن آرای نمان مواض سرود داده * که هورار
 شعله آوارشان معنی سرانان ما در ادب مع برم نظم می افروزد * طسور رباب که
 چون کاسه آنگه انان سوا * و موسیقار صمیر که مصراع سداشی بر صد است
 * هر انسان طبل تپی معتد با قمار خروسته * و اریح گویی چون رود سنان حده خسته
 * فرد * اگر ستر بر کان دیده باشی * سر حوس کم حده ماسی * از حب رورن
 طوفان رسد درای سمدی یعنی خاطر سمرق لحد آرد سمدی را طمان سمول
 اند به عدم عود و مرور درای ماسد انکار فتم سخن بموارد مکیدات سوس
 و ورطه شیرازی عرق سدا سده در ماسا گامی آسای سلی سکد اثب *
 گر باعث مرع و محرمس ارسا سلی محله رباب در گدس * و ارا کام به نگ می طره
 اس محرمش را سسد سده محاسب که به افراد در عرد که ارسان طبع را در ما
 دلائل معنی آفرس فرد حکده در دلائل اصدا ف سجده به جمع است مرکب و سمد
 بود * که در سنا سرود و اندیس که سان روح کسان عود طرم ما انی است
 صدای بول انگر و دای خوف آهره تحت و استناد اس طرن دسوار گدار گوس

دوس رسیده که ای سو سده ای فردوس بدان که آن دود از لب بی سالی * و فراست
 انواع مسائب سالی * آنکه گران سنگ اند که منجر من میرسد * و ما یان دوس
 ا نظریه اواج خود و نام سراج را سه برسد * شش باد می کن * بیایه
 دست و امرن * فرد * آن سمد آ سه دان ای نگر نامو شمش * محرف
 ن و سی مارک است * * * * * کار دان کرد دل بود عظم و قوای جسم
 خود لیل و ن * * * * * سراف جسم و دلائل احسان اسعار در و
 ایات عریه کرد آورده بود ای گنجی با ارد در و است * همچنان * * * * * حصول آرد و
 مار * * * * * خاطر امارت * * * * * ای ساری مدس و آریس آن حق و محمل گراست *
 داری وادی غلبه سالی بود در و را و * * * * * حمل سر و در * * * * * احباب انظار *
 سر و در آوار * * * * * جس هما گری * * * * * و دانی نظم که سر از آن جل * * * * * دستی آرد و بدان
 سر ساری گره * * * * * و عریان سالی * * * * * لیا و دار طالب و جود * * * * * نکوس آدن سالی
 اک معنی رسیده * * * * * و محمود آن سجد * * * * * ای * * * * * عشق و امارت * * * * * نکوس کرد و
 ماسد * * * * * حقای آنکه مثل ماسج را از میلی خرس ادای خود بخط دعا می موی * * * * * کرد و ماسد
 * * * * * گر دار سلسله * * * * * دوس * * * * * دانی * * * * * و * * * * * حان * * * * * قاطر و در کس * * * * * میگردد * * * * * مواصل
 مار * * * * * سمن و طبع * * * * * سوس * * * * * مصل * * * * * موال * * * * * مار * * * * * کسد * * * * * ان * * * * * کلام * * * * * ارجمندی * * * * * فرد * * * * * در * * * * * سر
 * * * * * بخت * * * * * بوس * * * * * ماع * * * * * لر * * * * * می * * * * * سر * * * * * شاد * * * * * در * * * * * اک * * * * * سب * * * * * ماسد * * * * * * * * * * گرد * * * * * سقا *
 کمر * * * * * در * * * * * اف * * * * * در * * * * * ان * * * * * عرائس * * * * * سخا * * * * * مایوم * * * * * و * * * * * موار * * * * * یک * * * * * گسد * * * * * ساد
 دار * * * * * سمن * * * * * دما * * * * * خ اهل * * * * * سر * * * * * ساد * * * * * دانه * * * * * ساد * * * * * سمد * * * * * سر * * * * * و * * * * * بی * * * * * در * * * * * حاسدی * * * * * دست
 نگار * * * * * دیا * * * * * اگر * * * * * کلام * * * * * موزون * * * * * سر * * * * * سبک * * * * * سمن * * * * * و * * * * * ان * * * * * ساد * * * * * آری * * * * * نور * * * * * فرا * * * * * سی
 که در * * * * * م * * * * * اوردی * * * * * در * * * * * اف * * * * * ساس * * * * * مثل * * * * * س * * * * * شمع * * * * * مر * * * * * و * * * * * عی * * * * * علی

که از رسم ادراک ه این سخن مدان خیر مداح که لب فسرده * سه س سری که
 نگار بدو سی اندر اری که دگشکست کسک ال * صرعی حلی که بعد
 معصود کلام مدب سادود * نواکست حس نال * وادراک مضمون ام مورد
 سنه اسخو راں کامل * و سو منی ساسان و صل است * حاص
 حال مرگیده افس و آفاق موقت سدا سس العنان حسن محمد الملب بالثر امی
 که مطالعه سان دلائل دلنس رسه عمر مادک بیاں دقائی سخن سرانی درار *
 ار اناضه شرح بر اهن حسن کوکب محب در نامب سعاد سمدان نظم آرای ارا ساس
 فردح هر دمان سار * و مینا پده تحب سسر ابر سس طاق دل ساعران پاک بهاد
 س سحر اب طالب سخن حم در حم * وار سواد نصیل حسن ساس و ده
 مله کفان رفعت کلام همه رس بل از کسبک رس بر هم * الفی طع و فادس
 رسا که سب داده * که مرگ هوشش افرانی شاعران فصیح بیان است * و دهن
 نقاد سس برامانی آراسه که دستور التل و لرمانی سخن بر امان مراد دوران * و
 هم موقت صحنه عرلان البس که رانس طع شوش هسون هم راد رسدای وسع
 الساماده روح افرای مطالب مدی جولان داده * ار کسده اری دهن سس
 و نواک آسپی طع فهم عرلان اسعار فارسی و انصراک کات سرده * و جوان
 سالار مرد سس ملاک مای مای موده * نصاف سخو راں سخن گویان بلی
 و کما گسده * مهدادگر قوی بار ان اهل دکا که در سخته قطاب عقل گره کا
 در رک منی که * وادیر تنطای اند س صبح بچمر مای ساسه کلام انصراک
 در اس سده اند اندر که صفت اس رتدرا که صری جادری اساع جوان گسراں
 فاده کمال و صل اتوای قوی هم رسامده سمد مران سس آهنگ نوادر اسعا

[illegible]

سحاب که مش سادان بحس گیس ما مرادان * اوسم بفضش بر کس بکیر موج حسی سار
 و باد شیه عیش سسل محرم نطاول - سحاب گر تار * ایر شیه امناش آب
 سسم ناس گل هم بهلو * و دتر امناش خاک گل و ارسوس خار در رخ *
 ملان معنی نوای حسدان پیجوهری را بعد آمو * و هیلان دسایسرای گسان
 سس می از و بهر اندور * شاپس بر و وار صد گاه و سرمان و لید می * بهای ادح
 گیر ای آسمان بلند مای و برتر می * ریاعی * داد ایست درون راس و اش * دادار
 جهان جهان جهان * غل داس و گور ای و تانه * داد و دل و دس و داس و دید
 این اسارت مرا بر سعاد و خوش رخ مار آید و خاطر آورده سرور شد
 و اند بهر دل در رت و کمال صدق و اخلاص مقس ایوار سعاد یارب
 گشت دانی و بد سعادت لکی ار اسه و ملان حمده بهر اسه به سبگیری دست
 و دانه گان و سبکاه کامل * و بعدردان و سس می دست قدری حاصل * کند
 بکرس سحر مطالب از حمده ساه و در یک حس نه برص خون بر بعدر سخطا * ار
 مادک اندازی دس ستمش اهل فرامست بعد ووش در ماه * و ار مائه بظرس
 مایع خردان لره اند و ده * چون گیر اش نه غای ناخ بر راحت * ار راحت بعد و الطاف
 و بهام تو تو و اعطاف شاه الماس راه به راه احاط سار است * و گلد ساه شاطرا
 کمال ساطع فرود و بظرس عاشای و اسس جوان شکمی اس شمع فصاحت و
 و اند نام کاد انام و عواد عام بهر خاص عام امر عالی بحس احبام خطه عالی ر * اس
 و حده امار حس انعام شرف معاد ماب * مارم بعدردانی و داد رسی آن خرد مد
 و درود اس گرس داس گسر که * و دود کرب طائف امور اب لکی و مالی که رام
 اطمناش همه احبار آن ظم و مار است بظرس طاف ار مال اهل فصل در رخ

مداد فراخ و اسعد در کس و امر قرار و رومی فراموشی صفای شفا از لی ماطر
 مداد و طبع هوشیار را انگش بر آفتاب نشان که سحر و دزدی هرگز بدین حسرت و دالیا است
 همه سر و عیب مساز و عیان همت و الا سب و ایدام بخوان مجاهد عسل کیم و آب نشان
 که سر سود و فارغان مساز سعاد و کمال که ماران عرصه باد و طلال بود و معطف
 مدار و * شعر * ای مرد و ساد بود از لطف الهی * انعام و لطف به امام مساهی *
 هر حد و خواست که حسرت کیم * ماحر سدار و صاف کمال نوکاهی * حق
 بعد نفس از حمله قلم و مردن و تلاش از اخطا رقم مردن است آن که بد ما
 بردارم الهی ما بدل ملک محرابان بر و مادی در دشت ششسان افتادش
 - سمیع دولت * ال - واد دمان واکلی جود و سوسن مادی در گشس آسمان
 ماهراد سم حکم از لی در دمسد لب کلکهای عین و ساطع مدام سکر و حدل مادی
 * نظم * ما انما سر و گرد حمان ملک * مادی افراج عین تحت بود در حمان * مست
 آسمان در من بر م و حسن جمع * اس جمع جمع ماسد و شمع بود در میان * ماطالع مواضع
 و با کوک بلم * ما ماسر سگه و مادی و کوان * ماسار و ممد و عرل و قول و لغزب * مادی
 مواضع و مادی در میان * بیکر که ماسد بود اس و مادی امان * ماسر و مادی که
 - آمین گذران -

رکار عین ہر شے ہست * ہر بود ای عین اندر ہست *
 زبان و شود و نہا سر ہر ہج * ہمیں عین است در عالم دیگر ہج *
 نہا عین را بر فردگی ہست * مراد سون را افسردگی ہست *
 کد ای عین و نہا سخن ہست * بر سلطان و فخر و حسن ہست *
 چون عین رسد ہست ہست * صد ہر ہر آہی کہ آہ *
 ساہسہ بی ہر عین است * سلطان چرا کہ عین است *
 بر کوہر عین کہ عمارت * بر مرکب چون کہ عمارت *
 ارجون حکر نگار ہست * در سلسلہ حوں خانی ہست *
 عین است سر آتش اگر * بیع اجل آہ او کہ سر *
 عین است کہ دل کہ برسان * سکا کہ کہر حملہ حوں *
 عین است حیاں ہست * مرگ است در دورہ سلاست *
 ہر دہد است اس کہ عین ہست * در آہ حوں و عین ہست *
 عین اول و آخر و ہست * سرماہ حملہ ہست و ہست *
 اماں سور است و کہ گاہ است * بر ہمیں در و خاندان است *
 آس رن خاندان داس * روس کی دو دمان ہست *
 آکہ ہر کسی در راس * یا خوش بود سار و ہست *
 با خود ہر مان بی مانے * کوہ ارے دلی ہست *
 ای عین کہ آف حیاں * حرم حردے مانے حیاں *
 دل را جو ہر عین ہست * بر طلب رے جو کہ ہست *
 عین و ہست در حیاں * فوجی سو گرم در ہست *

دستار لٹریچر نویسی

کہد عشق توں گرو گرو گلو فکیر

ہی ہستی کہ عس ماک دارد

سراپہ گی درحام عیب

عبدالوداد اعظم و ہری کی

هنگام فردر مای عس است

اگر منظور، کنراست دیگر دس

اگر روح اسب اگر عقل اسب اگر دل

رابعی ردال آفرینش

کر خاک است گردون آسمان عس را

کراچی، ماہر تعلیم حکمور آفس اس

دل ساری عسی فکھاں ادا لہ

میں آئے عروہ، حسن یا عیسیٰ عسی

سوں راہیں سرس لہ دریں کوہ لہ

من است؟ ہاں سید سعادت نظر اوست

من اسم السرماء والدم

نوع مرغی از مروج افان

عس اس کہ در معر جہاں محمد ست

اسرار کتب و لادارم لمداد

روح حب و ملی و اسم

گروہ کا نام اور عمر —

کد، گیاهای گردن کا، و سحر

که هم در است هم بر ما ک دارد

حاج داود ان نام عم

۱۰۵

رسم در ده مهای عس است

حواصیل و پروای عشق است

میراد آس مودای عس ایس

مردع کو ہر مکائی عسی اس

لا مکان کہ تہ ماسہ لا مکان عس را

میں احساس و محسوس و آسماں حس را

آردی طعام را به کمک اسهال

یوسف از لہان سودا می رانجھا مرد

عيسى الكرم صلباً انه ارد فسر آدم شود

اشاعر مال ا دو جهان ال و مرا وس

اور ہر دو جہاں ستر سیدیں کا حشر اور صفت

مرکز امور مساجد و اماکن مذهبی

لوردس شرح لوردس سماه عس

ما، آسمان دل مرد

المسرى جلس اسب ومنايع من حدايت

عین راحت سر در گار است
بر دلی گاری سار دگاه استنای عین
قدم اسر د هسر جاعرب عین
هست در سرع محبت رسم و آئینی دگر
ار حلال عین دل عرم و مدن میکند
از کمال عین خار حک سسل سود
عین سد اکس که کردی از عین عالم خاص
رب آتک جسم راحت عین می عود مارا
عین آمد و صرار دل و آرام ر جان برد
موج روح صبح اول در بای بی مان عین
اگر تو ای که از دل بر فسان گرد کلف را
عین آمد و آلاشش سنی ابرم کرد
در عدم هم عین سوری هست
دل نمی عین سار و حمبتی دور بود
به سکل ماه لوله چرخ گرد بدست مانده
پایه عین سبب مالار رحس *

طلع و سميع در دست ما را است
 سرگر بر دجی کاس سنان را گرفت
 کمر ما ئی کم از محمد دارد * *
 خود تو سار است و دم زدن و سوار دست
 حمزه بر سانس اس سر را کندن میکند
 اسک تو آلود بایل عجم گلی مسود
 بی عاطف گفتم که عالم را کسی از عجم خلاص
 عین آمد و بر آورد از سه دود مارا
 عینی و عجمی که ارد ماں سواں برد
 بر دو عالم عین گردید در طوفاں عین
 متو سار در فابوس خان سميع محبت را
 از برده دل صاف جو آ گهر م کرد
 گلی گر سنان در برده می آید *
 مرده را موج زدر ما بکار اندارد
 کهن معانی سرگرانی عین است در اش
 قرن گلی گردید تا می عهد لب
 سارخ حیل گم همس یک داسان دارد
 سنان سگه ساسد ز رگد احه را
 اس پراعت کر س ما سنان خا برید
 دست مرد اسنان از تو سنان مایه حساب

اصفہان
 حکیم
 اصفہان
 اصفہان
 مرزا اسحاق
 صاحب
 ملا ساجان احمد
 اسرار
 اصفہان
 عراقی
 ملا ابراہیم
 فارس
 لا اردی
 احمد علی رضا
 اصفہان
 امجدی رام سدر
 شمسائی
 اصفہان
 خدیر حسینی

سحر دواست در غنچه دل داس
 سحر عشق بین که در دل را یکی کند
 هر که گم گشته ای نفس او را دل
 که صد اسرار من خود در سر ستادی آمد
 که بر ما از پند در دوا حق می بهد دل را
 از عشق رنگ در در مراد و حریف کرد
 قطره در ما سوزد حق و اسل در او
 دست حق در ری خوار کرد عشق
 بلخ کای ما با کمران سبک است
 مگر دوا و دگر غم را از احی نگراست
 غم او با دست در دوا و سوا سبک را
 بر حر که خود دم بر خوں که است
 گوار صراحی در من را سبک است
 موی و من گاه که دمی آمد
 بکشد آب حرم و در اگر سبک
 ای ملک دامن معراست بخوان شد دامن
 به بخار و نار و دهر گمارد * *
 که شایخ علی سیدی - از اول بر ما شد
 دگر - کس که آسودگی بی خواست
 نور محبت است که عالم گرو است

سحر دواست در غنچه دل داس
 سحر عشق بین که در دل را یکی کند
 هر که گم گشته ای نفس او را دل
 که صد اسرار من خود در سر ستادی آمد
 که بر ما از پند در دوا حق می بهد دل را
 از عشق رنگ در در مراد و حریف کرد
 قطره در ما سوزد حق و اسل در او
 دست حق در ری خوار کرد عشق
 بلخ کای ما با کمران سبک است
 مگر دوا و دگر غم را از احی نگراست
 غم او با دست در دوا و سوا سبک را
 بر حر که خود دم بر خوں که است
 گوار صراحی در من را سبک است
 موی و من گاه که دمی آمد
 بکشد آب حرم و در اگر سبک
 ای ملک دامن معراست بخوان شد دامن
 به بخار و نار و دهر گمارد * *
 که شایخ علی سیدی - از اول بر ما شد
 دگر - کس که آسودگی بی خواست
 نور محبت است که عالم گرو است

سحر
 دواست
 در غنچه
 دل داس
 سحر
 عشق
 بین
 که
 در
 دل
 را
 یکی
 کند
 هر
 که
 گم
 گشته
 ای
 نفس
 او
 را
 دل
 که
 صد
 اسرار
 من
 خود
 در
 سر
 ستادی
 آمد
 که
 بر
 ما
 از
 پند
 در
 دوا
 حق
 می
 بهد
 دل
 را
 از
 عشق
 رنگ
 در
 در
 مراد
 و
 حریف
 کرد
 قطره
 در
 ما
 سوزد
 حق
 و
 اسل
 در
 او
 دست
 حق
 در
 ری
 خوار
 کرد
 عشق
 بلخ
 کای
 ما
 با
 کمران
 سبک
 است
 مگر
 دوا
 و
 دگر
 غم
 را
 از
 احی
 نگراست
 غم
 او
 با
 دست
 در
 دوا
 و
 سوا
 سبک
 را
 بر
 حر
 که
 خود
 دم
 بر
 خوں
 که
 است
 گوار
 صراحی
 در
 من
 را
 سبک
 است
 موی
 و
 من
 گاه
 که
 دمی
 آمد
 بکشد
 آب
 حرم
 و
 در
 اگر
 سبک
 ای
 ملک
 دامن
 معراست
 بخوان
 شد
 دامن
 به
 بخار
 و
 نار
 و
 دهر
 گمارد * *
 که
 شایخ
 علی
 سیدی -
 از
 اول
 بر
 ما
 شد
 دگر -
 کس
 که
 آسودگی
 بی
 خواست
 نور
 محبت
 است
 که
 عالم
 گرو
 است

بسم الله الرحمن الرحيم

بر دانه به مدار سه دای محبت را	ب دل ملل عوامی منت را
جنت خاد دارد بهان در ملت دلها	جوار سحر گم گردید ان رود بر سر لقا
بر مسار آفتب عشم که در به کام برع	اعطراف خان سرون مایع دندار بیت
قطع دست سد مسا که دا دامن دل	هیچ سسری خوشتر شسرت
سار دهم به مات جنت ساد مل هم	گران مات برن تار مردن ره گان هم

گل سوم در سان درو

بهج ده صاف سخی بر دیک برادر در سب	ار طمان منگه پر بهر دان تار ما
بر ارم اران دل که در و در باشد	هسر دل که هر سد و ملاه د باشد
سر مایه راه عس دد سب ابدل	جوس آگه در دره نور دست ابدل
دو در سن عم و عه ما را خاد	که در دست در دست سن غلام
مرادر دست اندر دل اگر گویم زبان مورد	و گردم دو کسم بر سم که معرا سخوان مورد
مانا سدر و عیس آسود و توان رس	دل که در دی ست در دی در دهنوا مسود

گل چهارم در سان هاسن

حاسن طل بهاد ار داری سناه	شعله بر مرا فسر ساهی نو در واه را
عاش و مرگ هم بر اسد بر و وصل	شمع ار سناه شکوه کند جوس سحر بود
حاجت سناه نو داسن را	ما که گیزاد و اعطر اس رود

اس
ماهی
عربی
انصار
انصار

مرا احسان
واوری
واوری
اس
انصار
دارا

کسی
می
ماهی
واوری

بسم الله الرحمن الرحيم

صباح ما حسن سدم آغوس شده صبح جس صبح ساگو شش *
 از صاحت سکه دارد چره او آب و ناب آسمانی مسود رنگش سر ماهاب

گل هم در میان ملاح

دوست را دسار ساحت گرد لب ماسد ملاح نور ماسد *
 ای که سر حلقه جوان سدهام لویی چشم بد دور که حال روح اناام لویی
 گر که سر ماله م آدم آید سکه کفر کعبه را مردیک دید اسلام لویی
 جس سرب سکه در دل مسود اندر نسام چون خالصه حق دل مسخو سدر نسام
 ملاح نوگو اهبست و سو ریحی مس که بی نمک سر سده خاک آدم را
 اثر ملاح آن مس رحم جوده داحم که نمک فسان به شک بدلم گذار دارد

گل هم در میان سر و دهن در نو آن

درفس عرق کس سب بر که ماسد راسی را طای بر سر
 کسده بر سایی خط سعدی * بودار آمد ار مامدی *
 سر سده کون بر دم و در رگ که در مان به سسان رود کنگ
 ا فتم ظاراه صواب است خط نور مخار رسم مات است
 سدارگی آن ره کس آگاه به بی بر سر سوی است اس راه
 بر آن به پاره ماکرده نظاره * ا نو کوی سیه کب ماره *

اشعار
مکرر اصناف

الاعلام
صح
اصناف
رادی
مکرر
رادی

الاصناف
الاصناف
الاصناف
الاصناف

۱. شاه آرد در سات گمگر در راه و سات
 ۲. سر شد پیرا اس برانی *
 ۳. طامک از قوس بود از
 ۴. مرد گوده قرن سان و
 ۵. ن سه سه سه سه سه
 ۶. بود بود خرج حمار یک *
 ۷. زن و سر یک سر *
 ۸. شد در برش راجه گویم
 ۹. عمر حمل بر آن سکول *
 ۱۰. آن بر کسی و سه یک
 ۱۱. در آن آب شعله در سر
 ۱۲. کل و در دست گمگر حج
 ۱۳. یک و سه سه سه سه
 ۱۴. بر و در سان و گمگر سان
 ۱۵. بر اعلی و سه سه سه
 ۱۶. سان بر آن قوس و سه
 ۱۷. بر اعلی و سه سه سه

۱. استاد
 ۲. استاد
 ۳. استاد
 ۴. استاد
 ۵. استاد
 ۶. استاد
 ۷. استاد
 ۸. استاد
 ۹. استاد
 ۱۰. استاد
 ۱۱. استاد
 ۱۲. استاد
 ۱۳. استاد
 ۱۴. استاد
 ۱۵. استاد
 ۱۶. استاد
 ۱۷. استاد

۱. پهل م رسل قسام سه سه سه
 ۲. بوی و سه م آن آواش سه سه سه

عمر سخا دادار لطف با خود و محرم
 دل را نصیب که دوستی می بود
 جمع میکردم جوار توان حسن محبت
 اگر ارگاد بود اس دل برسان را
 بر برسان سرد همسری کامل را
 دل گاه بر لبس گوئی که دو *
 مو را جوهر صفای بود و دم ساقم
 معنی بجهت دل نوهر گر کس ساق
 سادی میکند امر و رفتار سرور لعل
 مارج دل سه آن سطر بهاد
 اگر رس گوید دل برکش او رعد اراشد
 عم عالم بر سام میگرد *
 دل سر برده گوش تو سخن میگوید
 نقاشی خون سمانل آن ماه میکند
 دل عبرت نوی را هر گاه که آینه شانه کرد
 ملائی سه را جمع کرد و *
 چشم به دور ارا دل دلاور که هست
 شود هر طبع اس اسگرهای نگار بخش
 سحر عراج نخل دلاور و درون سرد
 ریخاک آن کامل ما کمر *

ما ادا دهر سو موی آن عار نگرد لبا *
 لب سس مای او بر چاک مستعد حسن
 برسان حارم که دیده روی
 خان افکند دام دلبری دلف محفلها
 دلف سکن نه سر ما نه پادشاه
 موج رنگ سسل و طوفان بوی سگدا
 بروم از خوش لب سازد دلف او
 خون عجب که سر به اساج مارگی
 اسر سخن آن طر سکن گرم
 بیج ورم بود آن سکن سائل مدد
 اگر موی پناه او می ناب *
 دلس ادو گر است آن دلف بر کار
 اگر هائس و رمار است بختان *
 مواجا است آن دلف و خاکس
 سواد موی دلف ادگو است
 سر سس که در موی ساس است
 لب سس در لبهای مسلمان سحرانته

کرد خدادلم از خدایه سدا * دست ساطع الهی سودا رسد خدایه
 نادر لطف دایم اساطیر گرا رسد کرد دستان ساطع مباد رسد از رسد کرد
 بر حرف عارض نور نشان بود لطف ساطع را بود عم دور گزار رسد
 ساطع چون کن نیکو مسکات را سیرین ساد رنگ آب را
 مسکاتان که لطف بر امان داد اند مانی بر سس سبب داد اند
 عرساط که ساد دایم افکند بر لیس مگر دکی از حسد خود رسد مانی را

مکل دادر دهم در میان ساد

مجلس
 وادری
 سبب
 مانی
 ساد

مجلس
 وادری
 سبب
 مانی
 ساد

نادر لطف نو آسداد م * * ساد را عرساد گنسم *
 سسبم دست اردل و خاکد و اسبم مایه مان دلف بود مدم ساد را
 و چهار دست نادر لطف را سحر کرد دست مانی دس ساد سبب
 گرچه مایه سدر لطف نو کجادی سبب لک چون ساد درین سلسله غنای سبب
 ما اسیران و قار اسبم بر دل مرید مایه مان نادر لطف آن مدحی سدر ساد را
 ساد نادر لطف بود رسد آن موحب ادکس دل مایه مان آن موحب
 بر سان مسود سدر اردل مایه مان مایه مان عمر مدم ره بار گسود را
 مری ای ساد هم دلف و دادر رسد را که درین سلسله ساد عرس مان سبب
 دلم در لطف او کم کسب و مایه مان در حکم که در سبب آن کم که در دسبب گرد انس
 چون کد بر کس سدر لطف نو که در دلم ساد را خاسی دس و مان اعداد
 سبب اعظم از مری ساد که بر دم کساح و سبب در سبب آن دلف بر سان دار

مجلس وادری سبب مانی ساد

رسد دست یوار سن بر لب بار کشد
 که از ده بر سر دلهای سحر او کشد
 دهن ان مادر که در مامون توان کشد
 او در لب او در اسوان که دسار را
 سار خواهم مادر حد سکه سن کشد
 گر زنگ حان گسلد سلف مونس گسلد
 سار خواهم گسلد موی طمان مرا *
 و آنکه بد است ماموش و گن مرا
 ماسه کشیدی صم آن لب دد مارا
 مر باد و دی نام در اسلطان را *

گل سردهم در میان مویات

در سبای سرح رانای هر چو رسد
 در سر برادر موی است چو رسد
 دلم در ده مویات او حان رسد
 چنانکه مادر گره در دستان رسد
 در ده حان دستان بر سر کاکل رسد
 در خواهد رسد سر نه مگو نیم
 سب مویات منش کاکل آناه را
 شعله نرن است پنهان بر مراد رسد
 سب مویات و مار و رس مار
 که سلسل رسد است در کاکل
 سر کشد در ساج سسل گل
 ی غلط گفتم و خطا کردم *
 اس در دایمی سار سسل
 حسی می رسد و می گوید *
 بر عافیتس ران در کل *
 مویات و کاکل مونس بود لرزاند
 لیکن یکس من اس بر دود علامه
 سر مار اعشار مار دین *
 سر مار اعشار مار دین *
 یعنی مویات و در گویی بود لب
 پنهان بر حد مار مار دین
 هر که مرد عم در دل و حان است
 عار گره در دستان است

در سب و اسما

می

کول

وادی
بعضی را هم سرور

وادی

طند

بعضی را هم

سرور

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

موناغ مگر دکل اس میخند
 سرار آن رخ برسان است
 موناغ بکفل میخیم * *
 در بلوی سام اس سحر می نیم
 آبر سر سسل گلسان حال
 طلائ هر س سسم بر می نیم
 سلسل جعد بر لب مکل اندام
 مدان موناغ در کس کرد سوره
 طبعی ساجه ار عر حام *
 موناغ جف کا سجاد سر سست
 طوعس تن عر دت آن ساد است
 دکل های مونس را نگه
 دس قسم ساجه بر گنج عر دانه
 عیان اس ملا در دست کس سست
 هاما احر د سالد ار است *

مکل چهاردهم در سان آه

مر آن ما را ار حسن اودا د
 ا لپی کا به آ شنه آما د *
 سلسل ای آره احسانی محک کوی
 که محرم حاجی آن سبک دل را ناگر نداری
 سده در برم خود هر کا نارا آه را
 دور سواد مودن ار کمار آه را
 مدست آ داد آکد دلستان مرا
 یکی دو ساجه نا لپی که دمان مرا
 ار بهار کلس و حار آه است
 آس فرور سله دد ار آه است
 ماری ماد جهر سدن سست کار ما
 دار د کسکه جهر اس کار آه است
 در سحر مکل است بر ار حسن را
 اس یقین در مکن سلمان آه است

مکل باردهم در سان حسن و نور آن

اسرار
 اسرار
 اسرار
 اسرار
 اسرار
 اسرار

وادی
 وادی
 وادی
 وادی
 وادی
 وادی

ر سانی مرد دار سحر رنگی * که دلدار اکسیر خون سحر رنگی *
 آن فیه زود آن روی مادر سن سر رکسده ماهی از طلع حسن
 مار سحر نه لوا حرسد تا مان آئین دیرست اس از برهن گرس
 ما سحر بر حسن مود رکسده * نظر علی مود رکسده *
 ما عرفل عاسن د فیه خاں من اس سحر را اما سحر رکسده *
 اولام الف کسده از برهنی هو سم اس سحر سب هر دم در فکر آن حکو شم
 اس سحر سب همجو الف بر حسن نو بر د هر مال کسده مائره *
 سب طلی حو الف سحر سحر بر سناسن خطا طلی هر نطلان مود رکسده
 سحر بر سناسن دله از مدان که حسد هر فل عاسن سحر مان کرده است
 سالی مرتب من حوصل بر حسن ماله بر سحر آور دانه محو سحر امارا
 حو سحر بر حسن طوره گر سده * را گسب سی سن الف مر
 سحر اسحر ف' من دوار دنی صم سمع دوه سن سده مان دوران بود است

نگین محمد هم در سان امر وی کساده و پیوسته دوسه و حسن داسار آن

امر دس مصعب خالی داس را از اردو سب بر ما من آفات اس یک عالم گمرا
 ر ماه نو کسده از روی او طار * که حاکمان حرسد سا *
 بهال امر دس با سم ماز است فعل سده ما آه سوار است
 ددما سب کمرل ادد سحر هبک مسلح کل جهان گر حرسد *
 گان امر دس سب سب گان ماه نو حواد سس *

اصول
دیار ابر برهن

اصول

اصول

اصول

اصول

اصول

اصول

اصول

اصول

اصول

اصول

اصول

اصول

اصول

اصول

اصول

اصول

اصول

اصول

اصول

اصول

اصول

اصول

اصول

اصول

اصول

اصول

اصول

اصول

اصول

نو سه سطر ابر و دس کمر و
 ران و دس ادرنگه سر است
 کمر ابر و دس خود رنگ ازان است
 بل طاق دو ابر و دس که سه
 دو ابر و دس مخرج مودون *
 و دران جسم و ابر و در مالک
 بجا که دس آن دو ابر و *
 آفتاب اردوی آبر و دس مالی روس است
 ابر برای مردن دل *
 سحر ابر و دس ران و اسد
 ابر و دس ابر و دس نو سه
 ابر و دس دس مخرج مالی و دس
 سطر ابر و دس نو سه بود
 ابر و دس ابر و دس نو سه
 سا که دس ابر و دس دس مالک
 دای طاق ابر و دس که دس دس
 دس دس دس دس دس *
 سه کسی دس دس دس دس
 ل ابر و دس ابر و دس دس

بلبل سدا رس اردود
 رجون باستان اری آن سوخ
 مراروئی سوخ نو بد هم که عطار *
 مر سر عرب خود بدان اوئی جور نردا
 من اردو سن جسم کائن حر اسس
 اردوئی ر در نقص حمالس میکند *
 ماد نو مر آسمان ما آهر آردا دگی *
 ن باطل ارا انسان بود چو سداست در
 مثل حم اردوی توام لب دو ما کرد
 اردان لوطیان دل افتاد احد *
 آن دوار و گران عارض میوس داری
 را بگو که مد بل ضرور مد سحراب
 دلم کر سناست اندا بل اردو عجب نو
 جارتی نو سحرای گرم سس نظر کرد
 در ارم حم اردوی تواماد آمد *
 بر من سام سدا او گوسه' مود اردوا
 مالای سم سب لوا رد کشاده است
 هم اردو سس سار است
 اگر بر آسمان رده ماه نور بکاشی
 اراں رده کلل باض ما اردو

که نظار در آس گر دور د *
 حواس اردو سهر گراب
 ن سبک کسد و سیر داری راد
 کرد ما نو سدا رس سم سج بردا *
 می ماند همجو سوخ آب سهر ایل
 سر بود نکلام جدا اگر اد طلاس
 ارا نظرا شاد اغانی حم اردوی کسب
 سکه گرد اردو سن دجرج گرد بدست در
 در سهر جانا نوم انگبء کرد *
 اردو سوسه اراں مر سهر ماد آمد
 دو کمان است که سهر آس داری
 دل سوخ دران طان دوا روی مند
 کمانه در سب آن سسه کر مالای طان آمد
 الهی ردی من اردو چون سحراب بر گردد
 حالی رده که سحراب نر ماد آمد
 فلک حیدر جاع افر سب ما بد اکتد اورا
 ما جرج مال بر سر آهو کشاده است
 بر عشان ما بر داری است *
 پان جوستی اردوی نادر من می ماند
 که گیسو بد کرده ارحمه' جوسس *

حالی
 سراج الدن جان آردو
 وادی
 باصقان
 مسر
 لاداری
 باص
 جبهه حواس
 لاداری
 سر ابو الفصح حادری
 حالی
 البصار
 البصار
 جواد حافظ
 البصار
 حرن
 لاداری
 مسر
 سسای ابر
 اشکار

یونانی و سرخس را نداد *
 دوم دس لبالی خوش سازد
 بدست سبوان محمد می ای اراد
 که مرغان نوردد بر سر داس
 سالی عمر هیچ و سر مات رسد
 ادب آموخته کا دس مرغان نوام
 نادان سر سبوان دودش بود *
 بر کس بر خیزد و دس سازد دم
 در دس جان مرغان که دس است
 به امجد ار که مرغان دس می خواهد
 به مرغان جنگل ساس رسد *
 در گداز دل عجب دس مرغان ا
 خلد بدل مرغانی بسد جو بر سر
 بهلاک ناک مرغان دلای نوام
 بدو دس عجب مر که مرغان ساد
 صف مرغان جسم حاد *
 سری مرغان جو بر سر حاصل کرد
 مرکان نواظم دل در دناک کس
 اران مرغان دس و غار آسپان ارد
 گویند به نام خارا سس ار اسب داس

دل در حال جسم نو از دست داد ام
 اگر ادا نام نامم نو از حی که بد دعوی
 بد و در جسم نو باره جان بر گس
 بد کان داری 'جسم نو دارم *
 بد که بگوی که جسم می که نامم
 فارغ از درد در 'مها بگرد بد ام
 جسم روح سی و سیاهی او در میرد
 ما جسم نو بدیم و دل دست کشدم
 داد و کلیم اسد از سر روی 'جس
 مر حتر گرداد بد و گم مردم فردوس اندل
 سکر جسم نو که محبت سکر کرد
 دلم و راحت آخیم فته جو محبت
 سخن در بر زبان می مای تعلیم میگوید
 سر می به اسد بر گس از حی حاسنان
 جسم من را غم بر گس مرگان بود بد
 رعایت این گس جسم را سخن غامان
 رسی گیر به سواد گر من جسم او و در ا
 جسم نو بد و جها که کسد و در دل مردم
 آن بر گس به رعیت هوس و مانع
 بد و بد جسم نو در گنا را اس

یک سینه را بدست و در سینه دانه‌ها
 جان سبکی خورد و هر که می‌رسد از این آیه
 که که در دانه‌ها آید و در سینه بر حاتم
 که جگر در سینه حرمی در دانه *
 از در سینه که دانه را با آیه‌ها *
 که در سینه با آن بر گیس سینه‌ها
 که جگر در سینه حرمی در دانه *
 با طاف سار و دانه در دانه *
 با سینه سینه سینه سینه سینه
 سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 هر که می‌کند این سینه سینه سینه
 که سینه سینه سینه سینه سینه
 اگر طوطی سینه سینه سینه سینه
 سار را طوطی سینه سینه سینه *
 سحر و جادو سینه سینه سینه سینه
 آری آری سینه سینه سینه سینه
 ولی در سینه سینه سینه سینه
 و آن سینه سینه سینه سینه سینه
 آری طوطی سینه سینه سینه سینه
 سحر و جادو سینه سینه سینه سینه *

دو حسن هر کي ميسر عرار
حسن هم مردم عرار است
رسون بدن آن هم سلا
به ماد است هم آن دل آرام
فلک باشد هر ازان هم رس
هم آند حسن جواب بدن
و هم او به پي ما تواني
دو حسن هر کي ناز و نازد
هم ناز مرا حاجت نويست
هر گس سلاست هم سب تو
حسن ما د گاه و نام کردید
دو حسن سب خوب سرو آرام بهاران
ما هم به حارس واسه خواب مي
سکندار سبي هم مردمان بخود سبد
سحراني که دروي ما که کرد که عصبي
اول سدر کس سب نوحان جواب آلوده
هم سب ما دلتم دارد سحر اوده است
بر دان هم آه که کس گردد حدود
سب که آهوي حسن احسن آهوي ما
هر کما نود عرار است بر انحر است

سه و در دروي نام
که حسن آهوي آهوي سکار است
بر خا و حسن هر کس هم ما
که سايي ما در د هم مادام
بداد و عاف آن هم بدن
که هم او سب دار بدن
که در سبک بدن که جهان
نظر ما آمده در ملک ما سوب
هنگام ما سب سب سب
لنگ ما دام است مي دامن ما
و هم سب جوان دام کردید
دو جواب آلوده نود جواب از حسن مداران
اروب ما اشاد نام سب سب
به سبکس و هم سب سب سب سب
و هم کس روع ما دام اگر گرد خاداد
که جواب اورد مردم روع ما بر نوده
گرد سب حشم عرار است دور ما عرم
سوي هم کسي ما را سب سب ما کرد
حشم جوان دگر چون آهوي تصور بود
حشم سوج تو گرا آهوي آهوي گرا است

احضار
احضار
احضار
احضار
احضار
احضار
دوام نام
عزاي
وادي
سراسر
ري
دار است
جني
وادي
وادي
وادي
وادي

سده رسا سیم کبود که بهشت
 از بر محسن محمود نوای سوره شام
 سربار و دسکه دی جسم مست بار
 آجوی سرگر که گوید سیم مست
 صد بار ای محسن است و سیم کسب
 اردو جسم در دلم صدمه بد است
 آ که سیم مست نو آفتاب بر من است
 سبب و ابرو ان بد و سس گر نه اند
 میکند اعداد در هر گرد سسی دور سیر
 و لکه گردن جسم نو که دست مرا
 می چار که بخود بدوست مست
 نو ما که داسخوان مرا *
 سده دورم از جسم کبود سس
 جان و جسم کبود بویان و ان بر دین
 طبع جسم نو از دلم دام طاعت
 جسم و خود داند که سده کابر اعداد
 با سیر در ان شباهی جسم نوده است
 دد ارگفتن آن جسم خوش تر کمال سس
 از دیر به عمر دمی فرد سده
 برگس از جسم دم دور است و دما
 صافه بلو فری از صفاها ن سوره
 سیم و جان مست که بهار گرد دم
 مرگن برد دست گرفت ان سار را
 رام کسی مسود درم می که
 گفت آجوی برائی و دد کسر محرم
 محاسن گاناد و بد صفا اند عواما مسود
 گرد گاد دل سرد است و دکا کردن است
 و ان جسم بار میل از سویی که
 آخمن از جسم اوددم بد اند نام حم
 و دل و بود لبر از لور حبه است مرا
 می چار و سوار من جسم مست اودم
 آسانست گرد سس محسن
 به جسم است ان مای آسانست
 که ماگر بر دد و آسمان بر دین *
 دام و لب که آخ که بد جسم
 آن بد و ماده کسی کرد که سار اعداد
 و جسم خوش میل حیرت کشنده است
 در مان سلسان آجوی مسکن به من
 جسم نو مگر مرا خود *
 و خدایان داند از کون محمود آت او علم

ابرار
 سبب
 آ

ما محسن
 آ

آ

وادی

سبب

سبب

سبب

سبب

سبب

سبب

سبب

سبب

سبب

سبب

سبب

سبب

سبب

سبب

سبب

سبب

سبب

سبب

سبب

سبب

بست آن مرد یک جسم که از ناسه لطف
نظنه نکس بود ای دل عیان است
سان از مردم جسم خلی باو که ناسه
که خورسد جهان با ساد فر عین بر د ناسه
حسن و سگری هر مردم صفت که مدهاند
بوا دس الله العبد و سامس چون سحر اسعد
جسم مردمان صفت را تو سخاوی هم
دو فانی را درون میانه پس پساد می هم
د مردمان که جسم نو آسکارا سده
ملای حان جهان اس دو دل سکارا سده

گل بست دوم در میان سواد و سامس جسم و رب آن

می رسی گنگون سامس دده ادر سر می
سکه رگیس سده نگاه ادر بدن نکس را
هر چون که در دل نظاره کنی کسد نکس
سامس بر نکس جسمی که از گون ناسه
بر سامس دل سواد جسم دل سر د
عاطرم امد و کعت و د فتر میر د
حسن مرا مارج پوشنده جسماس رمن
اس سده مسکن بگر فغان چون آود د ناسه
سواد او دل صفت را سواد
سامس او که صبح و احب احرا
هار و لیل در یکی چون کرد *
مگر سرگند سامس منون کرد

گل بست دوم در میان سر و سواد و سامس

دور حسن نوگر سر سواد و احب
در خاک سوچکان هم سامس می ناسه
بسیک مرده سمیر گنده ادر مسکارد
هر کنی ادر سه جسمی که گرم بر سر سامس سده
نکس دی ادر اک سر و سواد و احب
سده عسائی آ سو سی جسم سواد و احب

دا
رام
ر
اص
اص
اص
اص

ک
اص
ک
اص
اص
اص

اص
اص
اص
اص

سه نه گو ما که جسم مار و ا *
 بر سه ارد گ سه نه مر کا س
 میل داد جسم او ما سه نه دالدار
 سالس بهموی مان با آورد بود
 و اسی جسم سه نه مر کس می و مگر
 بری روی که جسس غاب سه نه سگر کرد
 جسم محمود را حی لب لب
 سه نه گر کرد جسس و در من قدیم کسه تر
 جسم ا ر سه نه ما نه ستر *
 و سه نه د و و ا د عا مار
 و گل کردی دل دارم الیها و گار
 سه نه سالس بر مر گس دالدار
 سه نه لو اگر سه نه کسین مگر د
 سه نه سه نه آق دو جسم و عا ا
 بحسرحس خوب لب مراد سه نه اس
 سه نه او مر د دالدار سه نه او اس
 و سالر جسم می بر سی و م
 سه نه و گن اسد ن بدن سه
 سه نه مر گس دالدار مار که د

س قدر ماد آورده تا آ *
 سه گ سگ سر سر ماس
 آراس با محاج عشا گردد
 ناد سم مرد آلودن قدر مادم
 یک آلوده آگون و داسم
 کد سر سر مردمان مالیم
 سر سر هم کم اراده ای
 مکاف می راده لباس سر سر
 سر مادام سسر *
 مرئی نو گرت است عمار *
 سر گس دارد علم از سر سر
 گوشت جسم او گوشت او
 سر گس احاک مردون آلوده
 رده اده سر رده گاری
 سمدام که اذین سر سر
 گرد و آده و ان عجب
 بر سحر فای کسی
 سر یک ساسی
 وجود سر الی کردام

محکم۔ سب و چہارم ریلیاں سرپیداں

جسم که کند حرم نکا را
 سر بردان دده جسم را میل
 بر لب جسم بری او آس حرم
 سواد و سب آما و حسن در آس او
 سده ام به اندر نظر داری عباد وی
 ساد جسم کمال را که داور ساری
 و میل بر سر بردان جسم ان
 میگردد انگشت حرم بر دامن
 سس چون مردج سبج لبی مردان او
 کوا جسم برن که در طرح حرم و اس را
 که جسم بر لب و دمن گردند ماد وی
 که جسم می دهد آن آوی برم سکارا وی

محل نیست و جسم در میان میل سر

بر آید میل بر دهن جسم و محمود
 خای سر بر دهن جسم ساری
 میل سر بر جسم نو مار میگردد
 حاکم کرد جسم آ که ار کلیل
 جو میل سر بر ماد و گی بر آ و سر
 در میان لطف نو صبر اک کلیل
 بر آن ماد که آرد جسمی او سر مردن
 رط جسم بر جسم بری می بایس میلی
 سس کاری و سس او و میگردد
 بر او عباد و دنی عباد میگردد*
 که ماد و مردم مردم سکار میگردد
 جو نوک تار سس نگار میگردد

محل نیست و جسم در میان نگاه نام و نام و در بدن آن

داسم خای دور او قل نظر کردم مار
 که نگاه عطا اندازد جسم ساری
 سر نامد هم مرد سادراج نگاهی
 بعد از نظر او موج بر سر نگشت
 کار صد سده و صد سحر و صد نام کشت
 دو جسم و دلم نامده میس اسکی و آبی

کج کارانی
 وادی
 کبود
 احضار
 وادارام
 احضار

کج کارانی
 وادی
 کبود
 احضار
 وادارام
 احضار

وادی
 عری
 وادی

۱. خود ابرو جهان گردد بر آورد
 ر سحر کذا سر کس او ما غم دور
 چه گویم در دی آن جسم رقی
 عروج و سنان در حرم او به کس
 و صد دل خون مرع سباز
 بر آرد او ' نگاهی سبک من
 در من با خاتم حرم نای من است
 ما جوا کس که که دسر را پس
 می و ابه و دم می یان
 گه از گوسه ' حب ابرو من
 بدین ماسر مر یکن تحک است
 و در سو ر بهال سدا و خاکم
 بر هیچ سلطان نظر دهم نداد
 لقا است تو آن را که سید کد
 گه بد و رسد و دل صد ارمات
 به خود می گوای بهای می آید درون
 او نه برسد گرم سر را پس
 از سبزان نکایس مانو هرگز خام
 و ن بودی که ای کز سآ آید درون
 ازاد حسن گه سنا می آید درون

[illegible]

آغا
 استاد
 مولانا حسن احمد
 احسن
 مولانا غفور
 مامی
 مامی
 استاد
 سکرم
 ماسم ابدار
 دادری
 معطر
 استاد
 معطر
 مولانا عارف
 مولانا احمد
 تال اسلم
 دادری
 دادری
 دادری

حور است که سر را و آغوش است
 مردکی می ندارد آه و حسد
 دستگیر کس که محرم بود ابد
 مادر آیه سم نوار جسم نو حور
 از یک کعبه رود مان مست است
 که سمن دلور است سم عو حرس و
 جسم من کس که رمار نگاه
 هر من حرم از عس کران طر نگاه
 دست نهیست هم در هم دور
 که گرم که مرد اس صحر امان
 مادر می که مست هر سر اس احتیاج
 مادام صغائی گل مادام ندارد
 در پردح جسم نو صدام سر است
 که میانه غلن سوس مرگل سر است
 چاک نگردد و جسم آور دست
 تپیدار سد و جسم خواب است مرا

گل سبب دهم در سان عبود عمر و کسر

کلمه از عرایز و سس کردی مدام
 عمرات کار دلم حاجت یک جسم رن
 یکی سکود چون وری آن عمره کلام
 مرا آب آفت طر نگاهت حور
 جسم حور عبود اهل نبوی و سس دد
 که دسیدم دس و دل حسی
 داد عمر ادر سم حساس کسی
 که ماه که بود سح کسر که سد
 سم عمره همان سبب سل عام کسی
 لعافهای و سوا و اوار سهای مهاب را
 و امی مار و آس گنات امان است
 و جم عاب اگر ددل مادر دد *
 سه آن عمر دسمر حنک آمد است
 مار ا خود حور دسافی ساعر لرردا
 که خود در دسار دساع خانه و سس
 حرد کلامت که مهابت بردارد
 همس سه سس احاط که سب
 نو دانه اگر عمر را ام کی

عبدالرسول اسما
 میرزا داود
 طالب آملی
 سر حاجی صادق
 سامی
 سامی
 وادی
 حسن کاشی

کلمه
 اشعار
 اشعار
 اشعار
 نظام دسب عیب
 نوالی حنک اسبی
 مادامی حیدر
 نورانی سوزی سرری
 وادی

اشعار
داستان
اشعار

می ی - بی محس * حس بود درون دو عالم
ار محس محس ماان * لطفی عجبی سه ماان *
گوئی که در محس ماان * کساد دین محس ادائی
محس که ماان دماغ * ماد و در هر نوسان دماغ

مکی سیم در مان گوس

اشعار
داستان
اشعار

روم گوس او مکی ماد خاموس
رسم گره گوس او مکی کف
مدفاد گوس او مکی ساراب
ردن دم او مکی محال است
مدرگوس بود دران دور و دیر
بی آراس آن گوس مردم
س حائی و دد گوس احسنی
دد گوس او مکی مالا ی گردن
سیم ما فاف کما آ و دد
ار لیل و گوهر است کما اعمار گوس
ای مایوس سر حمان - می روی
در سجن مدام سدی مگ در جهان
ای دلف ما دد حسی دگر صبح

اشعار
داستان
اشعار

در گنج که مرا فرود ده راں سعادۂ روی آس طور داند در ساگو بس مرا

محل می و موسم در میان دو حجر و درج در اکبر آن

که با نام بدین لطف و صفاتی را
 در سن روی او چو سده سده رود
 بروی او دید را کرد آساجات
 بگردان رخ چو سده سده رود
 بروی او نام روی سرس
 اگر بدی رخ آن چو سده
 رخ دل خواه عقل دور است
 در آغوش دل سده رود
 نقاشی در آن رخ غایت
 سوختن رخ که در آفتاب و سر
 محتاج می ست رخ لا عدوان
 بر گلی رنگ که سده از رنگس روی ناز
 سده رنگس رخ نه از گلی یکسوی مسک انگس
 حرف از خود و دود سهر گاه می رود
 نور سیم از نور و دود یکسوی نام
 چند می گوی که چو سده است دود و لغات

۱. در دو سوی منرا بوداری علی
 ۲. نفسی روح حرکت کساد جدا
 ۳. در دو کس نه آفته سلامی دیگر دارد
 ۴. اگر مرد در دو سو سی - بیست
 ۵. بشری دی وجود سدا نگهان انداخت
 ۶. بگمارد و در سو روح آب بود
 ۷. نهالی اندر حسن اسباب مادم صبر را
 ۸. در در او صاف حسن در سدا
 ۹. و سو که در دو کس جسم دل دانا را
 ۱۰. سمیع گردد و در مارج فای پرو داد
 ۱۱. که عرب روح ای ماری رمان بود
 ۱۲. آن کس گوید آتش و دما در دو سو
 ۱۳. جان خود سدا تمام روی او را
 ۱۴. مگر در مگر در سو روح مگر یک بود
 ۱۵. گرما در سو روح سدا در سو خواست
 ۱۶. بیست آن روح آدم فیه که هم گوی
 ۱۷. چنانکه بود سمیع روح انجمن افروز
 ۱۸. داوم ادا در سو که اسرار است
 ۱۹. نفس و سو و در گاه از جهان بر دم
 ۲۰. که ام تحقیق از حسن اعتبار بود

الشار

بوس

بدل

چای

لاوردی

سرد

مولا

مرا

الشار

الشار

الشار

الشار

الشار

الشار

الشار

لاوردی

مرا

امانی

صد

چون مسلم بر دی عرناک اذ نظر
 ما در حسن او عن سرم جوس کرد
 طراوت عن سرم و اما شاکن
 دس در عن سرم دل ادر سرم
 اراں صل ل علاج در سرم
 عن صاں جوج ادر گرمی سراک کسد
 ماسد عن عن روح چون آفات نو
 ماعن ارمی مراں رحماں بر دس
 عن صاں آن گلند ادر ادر مات
 عن جهر سسب آن بری وس را
 عن جوج ادر گرمی سراک آد
 عن ادر روح آن گلند ارمی و بر د
 عات لکاسد و دی عن پاک دلد را
 راں جهر عرناک و هار بر دس
 عن و دی نوی احصاد می و بر د
 سرم است حسن را بری آساک
 دس صاں محرم سرم ساو
 اوس بر گر عن اوردی آساک و سج
 گر بر لکس عن هسب خای آن
 براں رحماں و اذ نظر ای جوی مدان ماند
 مگلا ما در گهر می سود مرا *
 آند را دگان و اهر مدس کرد
 جوج کل و لکاس گلک سر بر د
 عن سب ماس و دس بدست کسی
 کرا و جوی حسن بر د و دس
 مای سر و دس مکل در آک کسد
 طو فان لوجی و بر عالم حرا نو
 در دس ارجوس و عوی حسد کور سب
 سار و بری صبح هار و ادر مات
 کسد است ماس آفات آس را
 صق لعا و دس آفات آه
 سار و ادر ملک ماس می و بر د
 آرام سب کسی طو فان و سده را
 سب عتل هوس ادر طراوی ماراں
 در آفات صاں سار و عن ماسد
 عن و دی نو کور دس کل ماس پاک
 و صافی سده گهر و دی موداد
 آردی حسد جوج سار و ادر پاک و سج
 بی مد سب را که خلا و گلک و
 کدر آک و اول ااده ماسد کس کوک *

درد تنگو - حصار حصار * صاف مهابی سخن صبح بهار
 بار دینی خویش مانند انگو - را دیک در حصار جوان بهنو نور دار کرد
 مرا نازیک باد هر که دو کوئی نومی آمد من آن تنگو - را نامم که رودی نومی آمد
 روح تنگوس او تنگو - را نامم ۱۰۰ مکه بر داد دیک مظهر ن چن لوی کل

محل سی و هشتم در بیان حال هر مقام

بر ا حال که ای سر حسن است سال کمر در کمره من است
 بناد الله محمد و دم در اسلام که کار با پاک همسان است
 دلم جودم گرم کرد و دل نای سار حد و در حد کرد و دل بود
 ک حال ک توام آری مگس سید و مردار بود
 گوشت گیری را جسم طای سر کوه است دل مسکینی که در کج دانه مار غایت
 بر منم گردن جوی دل و دم سوختم کس نمان احتمال ده گنج کسب
 مرا من است موعای ل ادعائت که هر که یک سر است اعتبار هم
 بر آس و دسای او گای سید بر حال سباهش که دد مدها -
 پانویس حال آن فرجه صفت بر آس کاسه تخم حب
 بر دس دل ناآورد و سائی عربی رحمت فضل الهی *
 بر دس عشق مار و دل خادو بود آس بر سی دس پند
 گرفته مدوی نالین خادو * مگسار لیس را در ا خادو *
 منون حال به در ا بر سید که لعلش که یک گای سکر سید

استاد
استاد
استاد
استاد

استاد
استاد
استاد

استاد
استاد
استاد

استاد
استاد
استاد

موی مستحاطال که *
 باشد اصاح نظر روی
 رسد در حسن خالصی مثال است
 به مسته و بی خالصی حراست
 معر خال او مگو سرب است
 در فردان رسو ساه است
 خال بود است هر بار روح دل فرماد
 بد دل عین ابرو در لب آدمی برسم
 خال در لب آن ماه لعل اعدا است
 صاحت است خال آن ماضی کردن را
 رخال گوشت او روی ناری برسم
 خال و ابر لب جسم او عطا اعدا دند
 سارم مان خال طرف عذار *
 کوه مادر را در گیسو مستعد او روی
 خال را چون دند را بد مستعد او روی
 خط را حصار خال گمان شده است
 تا نور مرگ سمن نظر شود ارد
 دل را سوخت دانه خال نوای سری
 بر دهن خال لب دهن فادوم و دماغ
 آن خال را روی نوار مسک است جفت

مگر دہ کھو دار اور نوسرے مار نامہ کل سقاوی ادما سنی رنگ

گل سی و ہم دریاں اقسام ط

اناطه کرد خطب آفات ما مان را
 خط برگ حسن باز حدان سه
 خط از جر آن آیه سار خط
 سه خط صحر از حار طابان را اگر
 دان بهمال خط که رنگ ازل تو معقل می رود
 اگر که از آیه گو با مسود هر طوطی
 اگر که مدی بر همان را از ای حب را
 رده عدد او ماعرس لب سه
 خطی که روی سان را بر آورد در حجاب
 خطی که گرد و رخ بهجو ما مان است
 خط خط که لب سرس تو بر می آمد
 رکن معصوم مالی بود در آتاس حسن او
 خط سری که دست لب خاں بر ما است
 رنگ صبح جهان بود در آفرین بر ما است
 خط ما در آن سه جهان بر ما است
 قدم شکر ده بهد حسن دو طاهر خط

[illegible]

المستأجر

2011

15

25

25

15

44

12

3

72

103

441

درست

2

42

2

44

خاور

ارشد براد - خراست ادگار
 سر آتش سراسر آن آت کرد
 سس از دل لعل لایزال بودم
 حلقه سر اردود دست بکرم مارا
 هیچ میدان که غایتش به دست
 بر سر نو حلقه بی گدازد
 کاروان طایفه دام تار آرد و است
 در سر اربابش دست بکشد
 زو بر گرد فرحی کس از مکتب
 جوش عیسای زلف جدا بر آرد و دی
 مست آن دی بری و حسار از طاعت
 به آن خط مکتبم که گویا نور
 بوس من بهار و آفتاب
 طایفه سری محمد دلیل طایفه هم بود است
 به لعل بوخار و زلف مست
 نهالی آتش خط و کس است آن لعل جدا را
 به خط گود ساگو سن بار بار و است
 گرد مکتب است که بر گرد سن
 بهار و زلف او به مکتب آستان
 کلک افرازه آت و تر دمیده است
 گودی که بر عدا و بار طاعت است
 آب را بر حد و آن کردن از گویا
 سر خط است نو مرا یکی کرد
 حلقه آن در گیسوی ما را
 بل مست حسن را در محدوده
 و آن سان که حشر بر پیر جان و است
 اس قدر دام که بر جوشه از آن مسو
 به از مکتب و غیر که در سر است
 با خط مکتب او که در آن گشت
 دلم و با جوشی که در دوا در بر آرد و دی
 بلکه مورد است بیرون آمد و در آفتاب
 ای مکتب تو بر گشتن لعل
 طایفه سید تیرگی ما افراست
 غایت سر بر سر است سید است
 اس بر سر مست ما به مست
 که هم از حیات در سباحت آسمان را
 که در سباحت و آفتاب و است
 ما به است که بر داس مکتب
 آن و سر از کات و سان است
 مکتب از بحر حقیقت سر شد گسار

مراست

مکتب

مکتب

مکتب

مکتب

مکتب

مکتب

مکتب

مکتب

مکتب

مکتب

مکتب

مکتب

مکتب

مکتب

مکتب

مکتب

مکتب

مکتب

مکتب

مکتب

مکتب

مکتب

[illegible]

گل جام در ساں اصلا ح

نظاره‌ار دی بر اس دلم در مدامت است
 مصروف معذرت گفتم بماند است

مرد اخلاق است
سجده علی حسن
حسنی
استاد
حسنی
علی
محمد
راسی بیکار ام خسته
موسا
فارب
کوب
فاهی باغ جاری
امید می
کاخانی
خان آردو
با سب
طبری
مدداری

اگر در اسی کینار دین لعل جان را
نمرد و بخوردی حسرت هرگز آید آن را
لعل در آنم چنان که او در گمان سرخ
مطلکم ر چون فاسقان سرخ
نوسنت در لب نو که چون رسد نبات
محرر و صف او خط منظر کسند
لب واحد یک بر حرافت یان رخسار
مک رنگی خارب نمک آن رخسار
ساد آن لب میگویند هر کس که می
خواب لعل بود در دهان سخن رنگین
لب خود ر لعل سوخته از لب لب و صلم
که سعالو سوخته می بود آن دگر دارد
چنان لعل میگفت معانی اهل افرا
بلای خاص آن باشد لب لعل سفار
چونیکه مادر آن لب عمو و مسود
سج سج خوسه اگو و مسود
دیده ام لعل را از می مات آلود
کس بدست جس آس آب آلود
شمار لعل یان جس بوجله جسم
فرگی و فنی کار جانی دد عسری را
ساول لعل نوار اسک چو سب لعل
کند بود ماد رنگ صحرار را
بر لب کردم یک کسر دل نبات را
کس ام از آس افوا نبات را
چون لب طرح برگ یان ایداص
آخو ان لاس میگویند سد
من از لبس حجر ر کسد لاشاد میگردم
سدر نام افغانی هم نخل سوخته نبات
ماقو نبات بودم از دگ برید
چنان آس لعل نور حب یان مرا
رگ سی لعل لب را کو دگر کرد
لعل جان مار با ر جان ساحند
مرد را جان مدد به لعلس میگرد
لعل جان مار با ر جان ساحند
مرد را جان مدد به لعلس میگرد

لعل
سبب
انصار
و ایداص
ما مددی
مهری سراری
می
چون آبی
مجلس کاشی
زادری
ری
و اداری
و اداری
سدر نام آلود
افغان
سبب
خوار افغانی
انصار
ما مددی
انصار

سائر اقسام مورد علم
 در یکی آن دهن سخن است
 حسن اسبابهای خوش کردل گفت اردلان او
 یک دانی سنگی چون دل مورد *
 آن نعل نو بوم که سنگوئی است
 دل میگردد آن را ناد میگم
 چه هر دو ناس طالب دند او را
 دنان تنگ را است عام بود
 بی سخن آکا در اسس کس است
 علم ماهر بحر خطا در عدم مردن
 مگر در سنگی و حسن ج است
 مگر است سنگی و است *
 چون دنان است سنگ اندام دیگر میگم
 در جسم ملایم را نوسند خود را
 دنان را را ناس دوس و مری گفت جان
 جان انگردان بود و ناس سدم
 صحت در سن دناست ای صم
 هر چه ددان که ناس ناس او
 در در دهن صحت صامت و رسم
 دنان سنگ نواز دست دل را دود داد

سی درک و اطاف ددان نو گوئی طمست و آسمان
بد اس سی اورد و رون نو گوئی سام سد یا صبح طین
سی داس اس ماند دوازده اس سخن رد کون و رنگ یان هم لعل حد اس
مگر هم ساد آن سی ماند ده اس خجل ا بر سر سگم گوهرت مات مگرد

مکل هل و چهارم در میان گمان و لهای مان خورد

مرجی مان و انگر بر لعل او چو سداه اس بخت بر مسیاهت چو سداه
رنگ ان چل ممیون احسان بو مو گم ماضی خوب دل سد ظاهر مرد و مگم
لعل لیل و امان طان من رنگ دیگر ارد سخن بر عجب لعل حد بر کفر گمردار
رنگی که رمان آن لب میگویند دوا و در رنگ گل دما د احمد و ان مات
سر چو مگرد و چو دل مابو دمانی لب لعل نوادان که سدا مار رنگی را
هست مثل خوردن مان کفر مان پسر را فاسقان گوئی که ارد چو چوس دا مدآ
سم من رس کند ان خوردن تاهام ام بمحو نام آس لعلت تیج تاهام
رنگ چو مگرد و رنگ مان سادک چو ساد طان سادی مان ساد نو
چو رنگ عجب ادم محمود چو حکر مادمی آمد مرا چو خوردن مان کس
بد ان رنگ ماس بر که بدی رخصت لب بد ان مگر بدی
چان میکس ماس فاسقان را نو گوئی مان رخصت نو دجان را
نی چو مکت مابو چو سحر سد ارد رنگ ماس بد سحر
در لهای صاف آن رنگ مات که عکس ده ای چو صاف

عبد اس
دادری
دادری
سعی رام سوار

موردن
دادری
سعی رام سوار
امیدار

سعی
سعی
سعی

دادری
دادری

مراج اندر من عجب آرد
الصار
مجان مای
مکل

مکس دکن میں انانہ برکتیں اس مدحیہ اور کادوسرا انعامت
 داریان دکن لب لعل نورانی شد اس عین می لعل دستان سر

گل چمن و بزم دریاں داریان

دکن کلیم اار مارکی دماس برکت طیب گو داد و عطا دماس
 دکن حر و برمی کر بود داریان او چون منور است داریان در داریان او
 برکات کلیم سر کمان بر امانم کو آدی همجو برکت چمن داریان را ادهن بر داریان
 بر ابرگر داریان می داریان ادهن گرد بر ابر لوت آن آب حر و داریان گرد
 بزم داریان کسب داریان دکن مع کسب سر گاه داریان
 ماسه کر داریان سگی گرد است دکن داریان اراں قد است
 ماسه ام کو عفت داریان بو تر داریان بر ورده است کلام مراد سر داریان
 ابر داریان ایوای سخی گو بود دکن اوک داریان سگی دکن داریان
 محرم ال کسب داریان دل ارسنی داریان بر داریان آرد موج ا داریان ماسل مدد
 در داریان بو دکن داریان ماسه اید برکت داریان دکن داریان ماسه اید
 برکت داریان دکن داریان ماسه اید برکت داریان دکن داریان ماسه اید

گل چمن و بزم دریاں داریان و ماسه آن دکن سخی

می بر دکن رکب داریان دکن می سخی سخی کرک داریان دکن می آید

داریان

داریان

داریان

داریان

داریان

داریان

داریان

داریان

داریان

داریان

داریان

داریان

داریان

داریان

داریان

داریان

داریان

رنگ افروخته و رسته افش در خاک صحت گرد ام کند حد لهای کسی

کل چلی دهم در میان دهن و رخ و عرن آن

سب رخس و دل من باو نگسد	دس سوخته ماند من ارس نوبی بی
لشایی که برادر حسه رخس است	بکه آن برسد صد برادر فکر عس
من سب رخس آن که مادر است	کجا بی روی ابل من سب است کجا
لشاکند سر گسد در میان کرات	لش آن آسمانی که در رخس است
یک کل رنگ با تو دهر صبح و	گرد آورده و آن سب رخس است
نگر دات رخ مائل حیاتی *	حیر طاهی هجوم کار دانی
و نهاده آن دهن ساد است دل جان	گور اکسد و دلف نور اکا نشد
حکوم و صف آن سب رخس آن	که در گوی حس ابراه و مان
حکوم آن دهن افش افش	طوع مسری در آخر
کس را رخ نکرد آگاه *	رد آن برادر تو سب آن ماه
در رخس آن مادر است افتد کات	دلو مادر ساع سگس کاه افتاد است
چهی که حان و دل صابر آرام *	سده آگاه و احوال دهن مام *
سورب خاه لیکن بر مکرار *	ورود لهای مسافان گرفتار
مادر حشده جوان به نمودی برگ	چهره مدد اگر خاه و نه آن را
دور بدان من سب دل من عرن سب	توب سب سب را لای سبای نکرد
بدرادر سبکس رنگ سب مرانار	کل سب رخس آن که ام سب رخس آن را

یاد می

اسرار
واجب است

سایه
دار است

عبد الحکیم
میری

میلانی

یاد می

یاد می

یاد می

یاد می

یاد می

یاد می

ماور و دگر حسن خان بیناب *
 ساری کی لب لباب و دگر حسن مای
 مبارک است آمد و ران بین
 دل را در ما حب و آت مدم
 سبب اگر که سبب او سر
 آت گره سه همین عیسی *
 هر دل من رنج حب کا سبب
 طوق سبب سمن اد نظردا کن
 بر حسی و حب و نادان بدست

چاه حسن دل سحر و دآت
 گردن کوهی داری شد آن طل العین
 وان بوسه بر آید و ران را بین
 اس کنی سبب بگردان مدم
 هر ارعدا را سبب است
 گون اران ر و ن آت است
 حیرای مرا می سبب لکون
 بهال ماه و رآت و سبب راء ساکن
 که در دست بوسه خان زحم لب

مکمل پتھا دیکھ دو یہاں کردوں

می باد سباهی در دو دایم آهوا
 ساس گری آن غم جو
 ساس گری او دست دار کا برد
 صراحی ماطر کرد سس گردن
 ساس گری دس صبح امداست
 ساس گری دس سادات دوست
 نه گردن که ادا سیج کا دور
 باد گردن راداس دوست
 اگر دیات دس ساس گری او را
 نمودی چون غم و صبح او را دور
 ساس دس قلم او دست امداست
 سس سس فرمودار سس سس گردن
 سس سس رادار و سس سس است
 صراحی را گردن گردن *
 بلور دس اوار اوار *
 گردن بلور گردن او را

صاحب اند من مجلس آرد
 مولای
 ملا حسینی
 ملا محمد علی
 احمد
 احمد الدین
 احمدی
 دادری
 مولای

مجلس المدینہ
ادری
ادری
ادری
می
ایڈر
صحیح

گر سنج کا دوی دہد نو سانس گردش
اردود کنگاری کد نام و دری کا سار را
ان لطاف کردن بگر که آسمان
بلند گه و وار و گر سانس
هم اگر دگر کردن آنا دست ماسود
ساعده ما از خود عین بد ماسود
در آسمان سانس حس چهار *
سرخ کردن بلند کس *

گل سخا دودم در سان گل

ما ان ارد گلوس سرخی مان
چو می اندر گلوی سه تمان
روان اندر گلوس از صفات
چو مار بر سان ارد گو بر مان
کسی کو ارد گلوی او سخن کرد
چو سمیع اندر گلوی خود رس کرد
اب و صف گلوس گر توان کرد
گلوی حد سه بر توان کرد
ه گوم ارد گلوی آن دل افروز
در سری سخن کرد و دکنه سود
صفای آن گلوی چون کرد ندر
حضر را آن حد ان سد گلوی گمر
سازس کرد گوهر خوش را
بر اندر گلوی خود رس را
مراجی ارد گلوس بد چو *
که جو فعل دگر بر می گوید *
گلوی در حس بود از رس مستقام
بودی رنگ مان چون می در مسا

گل سخا و سوم در سان برود و سار

رس نسیم سه صبح نو در گرد کرد دود عالم ادر

ما طرا
وادی
مدر
وادی

انصار
انصار
انصار
انصار
انصار
انصار
انصار

ما صری

نو دوش سمن و فرج و سار مرد
 برود دوش به طلب را رک دارد
 مناسبت بر ج و گل و سس هر سو
 مارم آن لطف برود دوش نکی حرس
 صغای دوش ادا مار کرده
 عوی و دوش او حسن عقی کرده
 بر دوش نکی کجا گردد و جمال
 بر دوش و دوش او دوش
 کسی کو کس است عس آن دوش
 بر سس چون داد بود دوش را عرض

حرف و د' ح و ر س نعل
 صغان نعلن را سو ا م گف
 نعل بود محو بی بدان سان
 هر حرف بود س نعل
 که صغ صادن ستان را ن بود در سر
 نو گوی عطر دان است صغان

مکل سعاد محم در سان صغان بار و و روی آن

د و ا روی صغان آن گلشن
 بود صغان اسس بان *
 ناعن جان سب آمد و ر س
 نعل و س عود ی ظف و صغان
 صعد کن هر عاف را سگ
 ر و ر ا روی نوی سکا ا و
 عود ا و ی ر ق و ت ما هم
 بر اسس بار و بود ا ر
 نکل سار و و بر آن مری دو
 صغان ان سحر عود نکل سب
 سان آس ن ا روی آن حور
 ح مکل سب س س س س س س
 ح سنی صغان سس حلو و گمان
 که آن پاک ادم و آن سب سب
 ر مار و س گردید نلو تا
 آ ا ر ر دی مار و ی س
 سکا ا ر سکا حور سب ر د
 سکا ما یی سب و ر ا س
 ح ما یی ا ر صغان آب صمو ا ر
 ر د ما حود نعل و مار و
 طای نعل و مار و ی سان دل سب
 و و ر حلو سس ر د سس سب کلا و ر

مکل نادر سب در سان آ و ح و مری

آ ر ح و ر د سب ا د ا سب ک سب سب در سان مار سس

اشعار
 اسرار
 وادری

و ارام سس
 اشعار
 اشعار
 اشعار

نعلی - اسرار
 اشعار
 وادری
 وادری
 سب کلا و ر
 وادری

نعلی - اسرار
 سب کلا و ر

در آدب مالا دیت آدب که اعی و د مقام است
 در آس که گرسس مراد که در دت عالم در کف است
 در آس که طرب محو است آس و نوارح بهال است
 در آس که بی جان مادرکی که سر عالم بگردون او برگردم

کل سخا و ہمس در میان ساعد و معانی و دواعی آن

چنانکه سمیع فردا را نماند از فاعل و س
 گفتم که هست یا من آن مساعد و س
 از سون مساعد و نکست مانده مبرم
 مان و نفس آن است بدست میگردد
 مساعد آستین و مساعد س را افسار از هم
 بر مهر که میگرد و بی انگیزه س
 بدیده مساعد آن و کسان را
 و مساعد ساج کل را در سنا را است
 بهادر س دایم افسان از مر است
 و ساج مساعد س دیده توانا
 مساعد مایه در نای صفاست
 و مساعد سنا س سروز
 سدره ساج فرسده صفاست و سنا س

السلام
اعتاد
اعتاد
السلام

حیات اسرار
موسی

اصناف
میں
میں
میں

١٠

15

25

5

1

19

—

1

امدادی - امداد

دارام پس
اشار
اشار
اشار
اشار
اشار
وادی
وادی
وادی
وادی

یارم ساگون دین سب ساهان جوتی
براس ساعد سجد ولس و اچن مار سایی
دورمه اس ن جه نرون در حسی
سار ای ساعد سمن ساه دسی جوی
سار دما آب در سب سرج و سراج در گر
گر اعی و خاک پند را عی که در یکدم
رای وحسی دل سب اسن ام ماماسد
نارس و تلس در و سمانی
کس بر گرد سب سب جوتی سناه
وژی گنگون سب آن بری جی وید ام
دل اسر سب جوتی و دان سب

گل سجاد و هم در سان ماره

مادد ابد سب سرجی و حرس
نود مار و در سب آن گلزار
مادد در سب سمن بدن
حری دارم سحر سب آن مرد ماره اس
و در سب ماری نو آن ماره ماری
گل سبم در سان سب و کف رگس و حای آنها

احدسی راس
کود
اشار
اشار
اشار
دارام پس

رنگ از تیر گل سوزیدن دارد میوان باک که آن سوج جامی مدد
 جانی کف که از دل هوس برده بود چون حسگرهای سرد
 از جان که کف دست بویست لب دست بوسه در دست
 ده دست کف دست ده جا حل شد بر درون نعره طاق
 رنگ از روح کل دست هوس از بر بلبل باد لب توانگ با کرد حارا
 کس را حد و پریمک اندکس بهاد مرهی بر هوس دل و نس
 بران کف دست میوان دو دست میوان که مان بر کف بهاد لب است آسان
 بر عین دست اورنگ حائست که رنگ دست اورنگ حائست
 مگر موی کف دستس بدست که مدد لب دست اردوی گرد دست
 کف دستس زدن سوج سهاست کف در ناماد چون کف آب
 دل در نامحوس از عین آن کف گرد زاده و چاق لب کف
 مگر عین کف در نامهان کرد که چون دیوانگان کف بر دهان کرد
 ماس رنگ کف جامی که کار آمد سراپ دست از جام کشدن جامی ساعه نعد اس
 حار عین حوسار کف دست نگاه ما حوسل می مدد چون دل اشد ادا
 کف دست گلب و عین مان برای انگل جود دست از آس بر دین کی نلد سدا ماند

گل سب و نیم دریا لب دست

اساف آسمان که که امی کو بر است ماروی آب با لب توان لب دست مار
 عین روح اور لب دست بر مات ساد جوار نام بلور س می مات

عذر است
 جوی است
 انصار
 ص
 ما خامی
 ص
 انصار
 انصار
 انصار
 انصار
 انصار

می خد
 دارا ام
 ماسد ای بر ای

سر احاس
 زادی

بهال حسن نامک دکان
 سادم مدب ومان که بر بل ماسن
 وراگهان که ماض قد کار است
 و یک ماض بر روی نگه او
 همی بر ماض او مان ماض *
 بران ماض حانامک ماض
 کسی که ماض و اجواب بدن
 بر ماض ماض ماض اجواب
 ماض کردن او حرب نظار *
 بر ماض آن نگار و رعنا *
 او مان ماض که عقد دل کما *
 کن در یک حاضرج این قدر ماض *

گلستان و سبزه و دریاں

از عم سیه ای و سبک هوار *
 و چه سیه مر لال گوهر *
 سیه را آن صدر سخاوت کو صاحب لب *
 مقتضای حسن آراء صاف *
 صاف مر واد بد و مر را حسد *
 مد و هر ما هلال است دوار *
 لعل لب گد و سیه مر مر *
 می سیه گد و آن سلطان دل را سر لب *
 نو و آینه دل سیه صاف *
 طرح لاج سیه اس را رحمد

والدہ صاحبہ کی طرف سے

2

20

—

2

1

10

5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

5

11

المستشار

66-

65

١٠٠

بسم الله الرحمن الرحيم

سده انس که ماسد برم و صاف
نوسه ارنه سن ماسد ماساف
حاکم سمع زردان ماله ماسن
فرج سده اس ادره سن لود و سن
سده است همو ماله ماله ماله
ار سبه لطف دل همو آهسن
نودع سده ادره سن او *
نودع سده ادره سن او *
اگر ارم سده سده ادره سن
نودع سده ادره سن او *
سده اس دل ماله ماله ماله
در ماله سده سده آه ماله
نودع سده ادره سن او *
نودع سده ادره سن او *
نودع سده ادره سن او *
نودع سده ادره سن او *

محل شش و هم در میان سنان و دویستی سنانی آن

نودع سده ادره سن او *
نودع سده ادره سن او *
نودع سده ادره سن او *
نودع سده ادره سن او *
نودع سده ادره سن او *
نودع سده ادره سن او *
نودع سده ادره سن او *
نودع سده ادره سن او *
نودع سده ادره سن او *
نودع سده ادره سن او *

نودع سده ادره سن او *

نودع سده ادره سن او *

اشعار
اشعار
اشعار
اشعار
وادی
وادی
وادی
وادی
اشعار
اشعار
عبد
میرزا
محمد خان قدسی
کورد

دو نورس به باغ حای
چس سرس انار روح برور
دو مارچ رسد و دسد
برس بود حیات عن کاوور
حیات حشید کاوور سرد است
مار ساس که آفتب برورن ماد است
دو ساس دو کلمه ان حان اند
بروئی ساس ساس و مار
سبای برستان مارن حوی *
دو مار مار یک تو بهال اند *
دو دالفرن رومی گه یکی *
نی به سر بهم دو سر اند
دو ساس بر یکی حوی سر اند
نصارا هر یکسانی چاه سرورای
روغن دست به ساس محسن آمد مس
سه اگر به نورس دهم ظاف

مائی حیات ماد دان *
به دوری به صد مار بر *
دو امر و دگر به ما کرده *
ما گردان حسن و نور *
رگرمی محبت بر حر است *
به نور مو فردوس اس دلخس را *
گد بر سر فرگی را دگان اند *
طاج قوت جفت نظار *
سه بر سر مارچ همور سوری
دو برج به حسن و جمال اند *
سر حر معر که دو به ما *
که به اقلیم و لیا را گره
سان حسن را دو فرس مراد
کی حوی در حکم را به ساس مار سارا
سد نسیم که انار است ظال آبادی
سان او دگر بر سرس رس دگر

حکایت و مسم و سان بهاد و بر اک آ

نفس بهاد سر دل گه کرد که طای دل به د ائم - بهاد

نو صف بهلوی آن با مگر و علم سر کرد حرف خار بهلوی
 مگر بود به خار نوی کل مار یک بر میکند مرغ داغ دل بهلوی را
 کر سب از سب کل ماس و سر کند مسود خاروی از دی کل بهلوی او
 باصل انداف فرس از سر بهلوی نو وک می رسم که گرد ان سب بهلوی نو
 گوشتاف دست خود اما کس کر ماسی و سحر دارد وک سب بهلوی نو
 ماهر اما دگی مگر بند های حب فرس حمل و اکند و سب بهلوی نو

کل سب بهم در مان آغوس و گار

مگر نوار با کشتن آغوس من محراب سود سحر فرس
 و به آغوس و سال احاب با سبهای در امام سب
 رنگای همان کی کساد می گردد و لکه در بر آغوس مار گساده
 تون و دنگلس در عاب که دد حما کس حسرت آغوس نو سباد
 ساد خوش کنای سر داس بر دوسم که وایم کس دمواس نس آغوسم

کل بساد در مان سکم

سکم گرد است دی است به هر کل سر است
 به سکم دست فصامی و سر سود اصل و می که دجهره
 سکم کر لظ و هم با و ر است در می فرس اصل ما حر است

اسرار
 اسرار
 اسرار
 اسرار
 اسرار

اسرار
 اسرار
 اسرار
 اسرار

اسرار
 اسرار
 اسرار

سکم چون تخمه نامم کسده * سومی دانه نام او برده
 سکم مار سس معانی آن سکم بود * توان دیدن در آن عکس روح اردور
 نظر مار معانی آن سکم بود * نگه و العیسی در هر قدم بود *
 رومف آن سکم دل نماند انکم * که از پیر سکم سبب ماحسم
 بلورین بر که صافی بر آت * معما موح و ن در مای سبب
 ر فام آن سکم هر حد برم است * ولی چو سدر دارد لب کرم است
 سوسه دار معانی آن سکم آت * که در بر ظن ماسه کای سبب
 در بری کا عدی مهر کسده * معقاد سبک در سان که دیده
 سدر و لب سکم با حار سادات * و ن شد طو گاه موح هباب *
 سرج سوان کرد امراء معانی آن سکم * خام جسم است نا آینه اسکد و است
 نظر مار معانی آن سکم داس * نگه لغز مدنی در هر قدم داس *
 سکم ما اس لطاف کس ندیده * دیگر کس را نماند دسی و سبب *
 لبه اس ساس دس مخصوص * ساسین بود و گوی دس اسوس

گل بهمدادکم در سان مسر - یعنی دو مادی

برانی صد دلباخته صد دام * که در عیدی بود و مادل س نام *
 ماسه سس اسه سس مار * چو رنگ سس ساع سواد *
 نو گوی بر حور آداری * نوسه نظی ار خط داری *
 به خوی طاس سس سرب * که آت از حیدر آت سرب *

مانی

ما صالح

سبح

الصلوات

الصلوات

الصلوات

الصلوات

الصلوات

وادی

وادی

سین الدین

وادی

وادی

الصلوات

الصلوات

الصلوات

الصلوات

الصلوات

الصلوات

الصلوات

الصلوات

الصلوات

الصلوات

الصلوات

که کلک مع ارمک ادر * مسائل حسه دلی بر صحرار *
 سرخی بر حسه سرحد فاس رم * مادام باورن کس بعد آه برون
 سوز او که انگه بود در صفت * طاسه ابروی سکم مدد اراس
 در دوا دل پس صحرای صاف * طارک موارسه مامان *
 صفای آن سکم چون آید * بود ساه کاکلی ابرو *
 ناری حاسه راک راک است * که بر سحر فای فاس جوانی است
 سر دوا در آس و * گاهی در سه مادر آب کاکور *
 طمخور پهل اهل نسوم * طوم چهار اکر دودنم *
 نفس دایم طمخور هان است * جهان حس داران در میان است

نظم معاد و دوم در میان باب

سکم چون حسه آب بر صاف * سگه دو کلی باور فای باب
 نو گوئی که صفای آب حسان * بوده عود باور حسان
 حمر آن سکم چون کرده نقد * سان مادمه در دایم مدر
 بود فاس راک گاه آدم * که اتد ماسه باب الم
 در سک باب آن دلدار بودون * دلی مادمه سوداوار دگر چون *
 حان او ماسه سک ماد * که فاس رو صفا دار و احاد
 گرد دار ماد باب باب * سرگردان راک بی باب
 باب به طمخه حسه آید * که ساح محلی عسر نو *

ابرو
 وادری
 وادری
 صبح
 ابرو
 ابرو
 ابرو
 ابرو

صبح
 ابرو
 ابرو
 ابرو
 ابرو
 ابرو
 ابرو

سر مردم بد مردم و سکا دهائی کردم
 نام سخاوت آن دنیایان بر میگردد
 کرد آن نام که کردم که نام یادگی
 زنی که جان و اسب و سب را جمع کرد
 و سبب من طاعتی آید کرد
 من حاسن بود کم سبب
 بر عصب و عصب و عصب و عصب
 چری عصب است آن که عصب
 حریف و ام که چون من می شود
 مادر اسب و عصب و عصب و عصب
 نصر مناس و حرم و سبب و عصب
 از فکر آن من است ام که عصب و عصب
 کرده ام طرح از ان میبرم سخن که سبب
 نامی و بد مردم که کرد *
 از سبب عصب و عصب و عصب
 حریف و عصب و عصب و عصب *
 حریفی و عصب و عصب و عصب
 نام حریف و عصب و عصب و عصب *
 حریف و عصب و عصب و عصب
 و عصب آن نام که حریف و عصب
 سبب و عصب و عصب و عصب
 گویند که عصب و عصب و عصب
 بدان نام که عصب و عصب و عصب
 نام و عصب و عصب و عصب *

محل ہندو پنجسم دور پیش مسرمن

۱- در سرین دانه‌ها که می‌خواهند
 ۱- سرین موی ساق و آستین
 ۲- سرین نا که هوس گردد گرم *
 سرین می‌خورد سرین بهاری
 سرین که با آب سرد
 سرین او که خواهد بود خادد
 سرینش بود بگنهای حسن و ک
 دانه‌ها که می‌تواند در حمام است
 که در اندر جهان کوه بود *
 سرین بهار ماس گشت بر
 سرین را نا که حیدر کرد
 سرین در سرین صوف و دانه
 سرین نا که بی گنکونی
 سرین آسمان بران درم است
 نا که در سرین گرگم او را
 او را در سرین بود در میان
 سرین بر که گرگم است

دو سانس دسه ديدان مایي من مونس رد دار جوهر سايي
 دود در خاسکن ران مای بر نور دسه آس کان سمیع کو نور
 سان سکن که نه اکرد ام سر مایي دسه ارد مایي حسن

محل مسامدم در سان کف

آن که است کرساج بهال ماسن مردود عرس اسان گمرو آورد سمالوی سمدی
 بر سی آن نا که نظر است کاوئی کس وان کف مگر کف عرالت
 شکل کفس را ماسه میگویم که کف هر دمه از عالم مالا را داداد *
 نظر کف او مد اسدن از سخنان مست که شکل بهان کف کف میسر اسند
 اس نه کف ایست بر گ پیکان * که گریگ است که بر ماسی
 بر سانس آن کف مدور بها مار فلک ماسه احر *
 ماسن کف در کار اردو مست است محبت لطیفی موداد اردو مست است
 کی قطب سمائی را موداد اردو دگر شکل جوی کرد مکرار *
 انظم در فکر کف در ماسه داد است بهرام در سدر روح و سنا امانده است
 گوی ستم هم گوم احباب عرصن بی مایل اینکه مضمون حسن ماسه داد است

محل مسامدو کم در سان ماسه اودلی آن

کلاس مای اودر گس مدودی سگمه لار مای سمدی *

از آن
 انصاف
 بعضی راس
 کسر
 بعضی راس
 کسر
 انصاف
 انصاف
 انصاف
 در امارت
 انصاف
 انصاف
 انصاف
 انصاف

س

هواد بر دهن مای * بر ط آں سی قد ماهاود * حماں حسن را بر مای داد * رماںس چون بهائی ولد س است راحتال بر اک لب اس نوبهار بحر است آن حنائی برگ بر اکب آفتدوداود که یکام حرامدن قناں از لب ماسن مود نور د برگ گل بر بر ماسن آمد لردوان برا و حلد و دودلم * حواں مگردا لب جسم ما *	بری ها دنگر بر دهن مای * جسا سهر و پس مایاد * که مای اود به لبا بی داد * که رسم مای مای فرم ص است سد ا'یکس حاس * ودی یکس حمت که مدان لب ان برگ نواں از لب ماسن دند نفس و دی دلی را ماسد آن و د و چر' حور * دس یکس به لب ما عامه * دان مای مای که جو کلر گ ساد کب آ' لب مای حواں *
--	---

کلی بساد و دوم در بیان کف ما را اک آن

کمال سوا کند تصور دلی ار کب ماسن دور اک مد سا داد *	مسا داس اد برگ دنگوم مساس کف مائی نو ماسا داد *
برگ کل آئنه ر جا آن یکب مائی که رس اودی آمد مرا	لب مای بر اک کف ما بر گهائی لرد می سیم و در عرب حسن
دردا که کف مای بر اورد و سدرست لب مائی نو حوا می مد *	آرد سدا حسم ماس کف ماس برگ گل بر کف مای نو ماس

اساد
ایجاد
استاد
ایجاد
و د جویکس
لردا و د لب کلم
سرا صاحب
وادری
وادری
و ادا رام پس
ایجاد

وادی سدا
میدی
کلیه
وادی سدا
میدی
کلیه
وادی سدا
میدی
کلیه

ہم جسم کو مان سر و قاب دست بہال قد تو کو ما کہ حل مادام است

گلن بود و دوم در سان کلاؤد سکیگن آں

سرمهء باد در نوک کلاه خونی کج
به پهلایک که بر کند گردان سداست
اگر در اتمام بار خیم در می محمد
هر قوم را است رای می و نه گاهی
خو سنده که سده گل روئی سده حرج
یک سهر دل سحر کلاه است
حاکم دودام خاطر طرف کلاه او

فرداں احریم سمدر * لاس آس جی کردد ور *
 مغل خامه بنا کردد عم دوسن گھس * واکرد و آن رسک جس بد مارا
 کردد بر روی مایه ما جوی کساد * خاک دل افزون رسک بر پس جاید مدین
 مگر جان جی گم ارسد ما کساید * مگر عم ر دل سدا کساید *

مغل بودد حم درساں مگر ساں مایه

نوی بر این نوسف جهان گم سده بود * جانب سمدر مگر ساں نو سر د آدود
 آس اساعبد یک کوه تهباب بود * مسری صبح نام سمدر مگر ساں جرا
 باصاں مار مچلی و هر ساس سب * مگر ساں یو خاکگی مگر ساس سب
 نادرت تهباب دد صبح ر خاکس * مایه رکناں جسک آن سسم س ما
 صبح صادق مگر دد ارسایدی جی آنک * مگر کند دعوی پاں خاک مگر ساں کاد سب
 مگر مچلی ارسک مگر ساں یو مایه نوی * جوسن یک رس مایه صامی سده

مغل بودد سمدر ساں خاک سده وگر ساں مایه

مگر ساں خاک ددم کافر دور اس ارمی * وراں خاک مگر ساں رسد دور دس مد مسلمانرا
 مین خاک مگر یان جوسن مایی * که مایه کسد دور آتبات پلو مگر اس
 مرا و پری مگر ساں خاک کردد * مگر آن خاک مگر ساں آفریدد *
 مایه خاک ر مغل مایه خاک مگر ساس * ر خاک سمن نوسف کاه اگاهد سراپس

وادری
 وادری
 وادری

ابدی سراری
 و لاس خاں اسد
 سراری
 مایه
 مگر
 مچلی
 مگر

مایه
 مایه
 مایه
 مایه

هر صبح آفتاب ز باد ناک سره
 روی سرم الوود ز کزاد سبب
 س که از سببی کبودی یک سر اس سار
 نگلس و س دی خوردن و نامر گردد
 سببی ناک کردی سره در سرم سواران
 خاک سبب اس سبب سبب
 گرچه ارداس دل ناگرا درون
 خاک سر سبب سبب سبب
 ارد سبب ناک سره سبب
 گل دوان ناک گر سبب سبب
 صبح سبب سبب سبب
 سبب سبب سبب سبب
 سبب سبب سبب سبب
 سبب سبب سبب سبب
 سبب سبب سبب سبب
 سبب سبب سبب سبب

گل بود و هم در سان گوی گر سان دیکه

یک د ر بره ی می گنجد
 راه یک لعل است بر لباس حرر *
 یک د که مراد حب بردن آورد
 ان گر سبب که کز ادای گل
 یک لعل سبب که آمد سبب *
 حبه د اوج د سبب می سان را
 سبب سبب سبب سبب
 ارد سبب ناک سره سبب
 گل دوان ناک گر سبب سبب
 صبح سبب سبب سبب
 سبب سبب سبب سبب
 سبب سبب سبب سبب
 سبب سبب سبب سبب
 سبب سبب سبب سبب
 سبب سبب سبب سبب

گل بود و هم در سان دیکه

از اسب
از اسب

از اسب
از اسب

از اسب
از اسب

از اسب
از اسب

از اسب
از اسب

از اسب
از اسب

از اسب
از اسب

از اسب
از اسب

از اسب
از اسب

از اسب
از اسب

از اسب
از اسب

از اسب
از اسب

کسان دمی روی ابرار اگر می بینم
که اگر کلاه و اماں جان فراد بر آب
بره بر سکنس موج غنی سهر
آسار که طود بود اما آب *
طرار آسین را آرمون کرد
مودار به سهار و ن کرد *

مغنی صد و یکم در میان بر خا و سواد و ده آن

اگر صد حکم و دس نامه
ولی بکار هر سواد را همه
مار و سن و سن و سن *
که در کسان مردم و ک ما مدس
دارد و لب و سدا بی کسان
اما ن و سدا و اما ن *
ان بوساک سدا و اب
که در ح کسان و ان و ان گراب *
چرا و غف ارب *
نوسه و در آن و سگ بری
همان که بوی غصه در لب
در حسی و اسس سکی بخود
الم و سگ ادا م بری *
مط گفم این به سواد و اب
سکی که گر که سس سگری *
بر ما و اور سدا و اب
دو سواد و سس مار گساج
بر لب و سس سدا و اب
م و لب و سس سدا و اب
دو سواد و سس مار گساج
م و لب و سس سدا و اب

مغنی صد و دوم در میان سس و ن

اگر آسودان بر سس و ن دس
سس ادا م بری و سس سس و ن

اگر آسودان
سس ادا م بری

اگر آسودان
سس ادا م بری

اگر آسودان

اگر آسودان

اگر آسودان

اگر آسودان

اگر آسودان

اگر آسودان

اگر آسودان

اگر آسودان

اگر آسودان

اگر آسودان

اگر آسودان

اگر آسودان

استار
استار
استار
استار
استار

اود آئی توانوسدی ای مردودان
سار اودسی اودر گردیگون خاد
خاد رنگیون که داری مردن *
مناار سک دادر خاد را د
دو خاد علی آن س خوش مرگ
فرمگون مرانی را اوسده است
مروانده رحمت فلان آستان
بود عرج ملی دار و بیادون ماده
دایح مکه دار اودی در حسن
بودار است اودی گوهراد
چون آسمان بمان در صحت *
باغل احمر اطراف حسن حسد است

محل عدد سوم در میان ردال

حب ردال آنکه سدا ری کف
مرد گساست اس ماسی رو
حسن مسمی ارفوت آدری
دست سناج آریان اس کار کرد
رب دصار مگر دیان ارمب
ماد اسم ستانی کف *
دست مسمیان بود محتاج او *
ماد و دوس دست مسمیان بری
کر رنگ حان مالک مار کرد *
دوین مار ادر دل حان ارمب *

محل عدد چهارم در میان گوسوار دلس واسماع آن

مربخ گوسوار گردد سوار
را طرافس مگر حسان مکرده
ویرا یون دلس مکرده *
بحوی چون حصار تو نگزار *
که دوس عمار است مکرده *
رودین ویر حسن مکرده

دالارام حسن
استار
استار
استار
استار

دالارام حسن
استار
استار

بارکدین برساند * بر دای گوسوار سن
دام سدا مل کوب در دادن و در دسر حرم *
نفس گوسوار بر دسار می کند ملاگر دایان هم سرم سار می کند

محل مدد ستم در میان حمل

اس خان مرا حملی بار سداست بر برگ او صد برگ سحر من سه
رغزل و گور والاس صد رس اخروست جواغان کند ار سرن حملی نو *
دکه در دسر من و محل هم دارد سه است دسک حرا من حملی نو
سان برن کند حر ده اعسان جواگو سوار سر من حملی نو *
حملی ار طاهر سه دارد ما سمانی کور دگر دس در آمد آمانی عالم آران
اودر نو حملی گوهر کد است ماسی است کحل حسن کند است
نی صد دل در بر ما رس * مسائل کسیدی حملی رس *
پس حملی کل آن ما دار من بر افکند حملی و در آسمان *
نوسده ما حملی حسن آب در گاو اسک مسلم جگر موج مرده *
ادکل بود دساح نو فلو رس * به است که شک کرد ام محمی
مگر اودر محط مگر اودر بر صفا سه لام سمدلی *

محل مدد ستم در میان حمل

ما اس حملی گر نکسان مکر دکی محل حملی بود سرم دس حرا حملی

محمی سار
استار
استار

وادی
وادی
استار

استار
استار
استار

محمی سار
استار
استار

وادی

۱ سرم امان جمال تو به سان
گر در نا انگه کس مال تو فروغ *
هر از جمال تو دردم نور و جهان شد
چون کم دفع جمال او درم کس جمال
اگر مستور حق نفس آن جمال که
چو سحر را سحر تصدیق و دو گار
کرد سام رنگ سعاد و روست جمال
در عهد جمال تو گریه و کل آت
ای نور پدا و جمال تو بودا
هر کجا سمیع جمال تو بر افروخته اند
در غامضای جمال او سر امانده ام
ملک مدد و جمال تو با ملک گوید
چو سحر اگر سرم حمل تو آت شد
به لوبار جمال تو فرو و مائل شد *
ای بر تو جمال را اید آفتاب *
رو در اول جمال تو ای نور دیده ام
آ که گردانان می ماند از به
برق طلی که بر باس کداح طور
او حر جمال تو گام عرس حس
او حر جمال تو در جسم غاسان

محل مدد و هم در میان حال

در میانای گو در میان حال • دست که در میان کین کار •
 سر دمی سیمادین عرس گریب • در آستان حال نو که در میانای
 در عرس الی که دم سیمادین • دای ای عرس و میان بود سیمادین
 رتک سیمادین گریب که در آستان • رتک سیمادین گریب که در آستان
 که میان نو که در میان • در میان گریب که در میان
 که میان نو که در میان • در میان گریب که در میان
 که میان نو که در میان • در میان گریب که در میان
 که میان نو که در میان • در میان گریب که در میان
 که میان نو که در میان • در میان گریب که در میان
 که میان نو که در میان • در میان گریب که در میان

محل مدد و هم در میان حال
 محل مدد و هم در میان حال

با حسن و کمال در میان حال • در میان گریب که در میان
 که میان نو که در میان • در میان گریب که در میان

محل مدد و هم در میان حال
 محل مدد و هم در میان حال
 محل مدد و هم در میان حال
 محل مدد و هم در میان حال
 محل مدد و هم در میان حال
 محل مدد و هم در میان حال
 محل مدد و هم در میان حال
 محل مدد و هم در میان حال
 محل مدد و هم در میان حال
 محل مدد و هم در میان حال

محل مدد و هم در میان حال
 محل مدد و هم در میان حال

[illegible]

گلں سوں در ساں تماں و رقیع

سم موسی صاب از مهر بردار * می آمد جسم این قس برائی *
گر صاب از روی ماتس لوکیم برمد و سم مردن دیگر ادا داد آوم برمد

五
六
七

سید الشہداء و شہداء
فانیہ و عابدی
و اعلم و عابدی

شعبہ اور حسب آبادی
حصہ
۱۱۰۰

مجلسه الهامی ۶۵

سید احسن علی شاہ
کراچی

نیز در

چو سر زده است برائی نچای خواب
 گر مار را می رسد آفرید اند
 نکست بر طرف خاها سازد ام سس
 سر با قدم زده سوم هر عا سا
 دل من در پیوس و دسوا ی مونس مان
 برسم بر یورمان هر سادامه است
 ای اند لو مرا گوس برودند و بی
 لو مردم دند آدر انگوس
 علاج در دسراد اگر می داند
 سون مسلمان آرد و مان خا مسلمان است
 که در دوری و درس داس سی مارا
 که در خا نگار و جسم مد ارم نوئی
 آب دم است حد و داس گووارا
 دند و در خواب سی بر تو کسودم و پیور
 سی حال نو آند خواب آمو دم
 سون دل مسکدم داس سی نوئی
 سالی نو جسم با کناران رنگ سناست
 مرد که اردند و رمی آند ارمون رحب
 بی چما نه در آرد در کاسه ما *
 در کنار من نو دس ارد و عالم بر کنار

ماند مکان سس و ساف اورای خواب
 مار اسار مد سار آفرید اند *
 که در برم سس سحان مالا سس باسد
 گر عکس مان لومرا در نظر آند *
 خاک راه است که در نای سس اداست
 مومو ظاهر مانده خا کفار است *
 چوسن آند و گوس مای در دند بی
 ار گوس مد آند که در دند نوئی
 مرا مد و گمد سس سس گمد داند
 دند مسلمان اسکار اول بیان مسلمان است
 سون انگند دران گویند اند اورا
 هر حد آند و لطرا دور مد ارم نوئی
 بر دم که بر داس دلم گف دگر هم
 پیور گس اردی نو دارودند *
 دگر دهم گسادم جسم گران را
 سسل ار خود حرف دند و دند آموست
 که چون بر گس درون دند خالی کرد ام باست
 روی سنا مانگد دختا مرد دم حراست
 که کسی نیست عرد و دند دختا ما *
 ان و دلب ارد و انکار می خواهد دلم

اس

وادی

وادی

وادی

وادی

وادی

وادی

وادی

وادی

وادی

وادی

وادی

وادی

وادی

وادی

وادی

وادی

وادی

وادی

وادی

وادی

وادی

گر تو بگویم ای سلام خوش	مالی آفت تو بگویم نام خوش
سلام سده جان و دین عفاف براس	و می بگذرد دل کدو سبب بدای
که سلام من بول است و دود	اوست در دوس و دس در ام
نی جاست سلام خود بر داد	برادر سخن برسان شکست بر داد
می مانم دست در غم دوس	او کرد سلام رزم از دوس
گفتم که جاست می توان داد	حرب ز گرس گفتم ناموس

مکمل هم دوستان وصال دست آن

ای حسن آسج که اسن ز سکر جاست وصال	دست در گریز مدون مایل بر جاست
درون خانه اس ماری جاست آمد	گهر برد که در خانه آمد آمد
چون آمدی ز کجا برسی ماسن	تا که شکست بر دودد ماسن
دل به دودد سده دودد به دل کردد	تا برادر دل و دودد به تو حاصل کردد
خواهد رسم سنن جواد ز پادوی ل	مثل سنن پادوی اطرب با اطرب
ساز اصال شرم بهان وصلی تو	آفت فایح به بهان سن
اگر گوید نغمی به دوی یاسد	مگر آفت که او دست سنان آمد
داد لودتم چون جواد در و بحر	سرم و چیل را خاک بر گریه مرا
من دم حریف که در عالم دهم او براد	دست آن آمد که نادعلس دمی بزم
گر زمانه ام آن سنج کل بر است ساست	کدون بوس دیوار و ساست
زور که ساست او دست به جاست	و ساست که دم سست و سست بون جاست

حال اس
حسن اس
دادار اس
استاد
استاد
استاد

و می
استاد
وادی
مدیر سرری
وادی
مالی
سج
وادی
عزیزی
سج
مالی

است محبت که عمرش در آباد
 و مثل بحر بود در گریه شکسته
 خوش آمدی که سعادتمند بود
 عهد بود است با مجلس افروز احسن
 حرف و مثل نوادر هم بر دانت
 از خواب و زنده آمدن دیگر است
 و است ستم و مثل خوش بر گیسوم
 دید گشای و لایق و دما در سده
 عمر اند که به ادبی ستیام سه ضایع
 بر م و مثل است با ن را مانع اقبال بود
 مرد ای خوش و است هم مرد هم صفت
 آمدی ای نویدوار حسن فرات سوم
 بار آمد محفل با انگشان کرد است
 آمد به نوادی با اردو در است
 گشت به طرف آمد به کسان ام
 خواست دل ناسم جو به وحی حسن دام
 دسی به شب مانی دسی هم داده
 و مثل نوادر که دگر ای خوش که

که صبح دم و به نفس در گداز باد
 او بر سبیل سوخت و محفل برادر است
 و من به هوا میگردم چو از صحرای
 حایات گردا خواستم و در است
 در مانی و خالی و استبداد
 گوهر به دست سده دل روی ام
 جان سادهم که غم نام و به غم
 و آمد گیسوم محفل سحر رسد
 که دهم به در آغوش و دانه مرد و
 در به رت سکا و آباد انگه بود
 مرد خاقان آمدی آفتاب استیلا
 محفل به جان سکار است سوم
 حرمی میگوید است اردو در نوادر
 جو به دگر طواف که محفل مرا
 عهد به خود به دانه خوش است ام
 به حرم به هم آمدن بر زمین دام
 بار آخر به دسی اردو در دانه
 به آستان سار داس آفتاب سه

سخن دهم در بیان دست نوسی و دم النوسی و دم نوسی

این شعر
 از استاد
 حاج میرزا
 محمد علی
 قزوینی
 است
 در وصف
 حضرت
 امام
 علی
 علیه
 السلام

کلام
الغبار
الغبار
عاشق
مدر
عاشق
عاشق
عاشق
عاشق

باری رویت لوس کنی مع ماوگر
ماان ما دل امروهم آغوس سدم
به کام مای لوس تو اجم که چون رگت
دند رسنه جور سدر طر بر دسار
ای مرت کردم را لوس تو گسم مردوار
حسن تو که جو حله را نمکد ماسد
کسد آن مرد در ایک مار در بر
به رانه طو آت بر دو و دوس
کمار عاشق و معبون آما د

عقل ماردهم و دسان مار

یک فان به مناسب که سارم داس
ماصل عمر مار و مار ی کردم
سرو سامان به سار تو که است مرا
دس دایان دل و جان در قدم مار گسم
بست وصال برای مار و لری ما *
هر لری که مار و دس داس است
ار طرح کند ما مان تو سده *
گهرا رس مار س کرد بر سر

وادی
ماهر
حسن
عاشق
دانی امان بکار اجم
مرا سدل
عاشق
عاشق

و دوس مرد حسن و احسان نظار با
 با هم محو تا ساد مدام خوش را
 و محو حرب بر محو ماسای توام
 حرب دد از مرغی عجب در کار داشت
 آسمان بخود سرم از خام حرب سرم
 خواب در ملت به بد جسم حرا را
 هر گاه که مسو رکت و صورت من
 درس محفل مرا سرم است به نالست این
 چون آیه از سوره اب آخرا نکسم
 در سر حرب با نکس قدیم ملت
 خواهم که نکس رخسار و جسم گل
 در یک ماسا نکس حرب است این
 مادر و خلوت دل احمی ساد بود
 مگر ظاهر بود و در حرب و را
 آرزو تا از هجوم بخود می نالست
 حرا برالت نفس و اسدن ست

محل سار دهم در سان رفس

طو در رقص تو کم از دور قامت سود
 در رقص سر بوسی مرد در ماک سر قصد
 به سیخ و در دست دگر سما سر قصد
 کلاه کج مو سال شسته در نام می برکت
 آمد در حرج حرج زبان دهر در رقص
 دمی کان مار در ماکسر رقص
 اگر آن مهر به سما کسر رقص
 دل نوحه آمد کند چو آن سما لاک رقص
 سرخ دسی ممان آمد در رقصان رخسار
 و قاص سدی و گشت تا بهما محتاج
 سینه ابرو را رقص مگر این خانی و بد

سس کفص ای صفا دوران سس
 توگون در لباس حشر سدا سس
 سما کن که آن کافره خوش بر کلاه سر قصد
 عر لحواس سب و حیدان سوخ سس سما
 آسوخ بر لغا و کند می حجاب رقص
 و سائی دلیم بر ماکسر رقص
 رقص چو آسمان ماکسر رقص
 ماکسر سینه و دست سوخ سما لاک رقص
 مگر داند دست که از خاک سپرد این بر ماکسر
 رقص تو بود دگر دس سما سس *
 هر که دست رقص آن گلگون مباراده است

محکم دلائل سے مزین و متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

در حصارهای مطرب و مادر و مادر می آمد
که سبب ماحی مردل و پدر آدمی آمد
در هر گاه دست مطرب بر حصار می آمد
که از یک مرد حریف آدمی آمد
در هر گاه دست مطرب بر حصار می آمد
که از یک مرد حریف آدمی آمد

وادری
 محل
 محلی نام
 ایستاد
 ایستاد
 حاجی راسی واد
 همگوار داس
 سس ایلم
 وادری
 وادری
 سر راه

میرا ہندی
الصالہ
والہ جوہر سکاں

’گل نور دہم دوساں مسکر’ سب و عمر

مهر که دیدند در دست گردم باز
 دیدار شد من در سن و کلاه هم
 ای حارمان اسباب موم
 هر از سکر که آمد و نماند از دم
 حسان سازم ادا سکر که بماند را باز
 صد سکر که آفتاب معصود *
 صد سکر که ماف خام آزار ام
 صد سکر که در دست بجز
 دست چو سن بود سکر کنی سهار مرا
 سکر خص لا محسن چون کند ای ابر بهار
 مگر بر من زبان سود هر موئی
 عل کریم نوتا بر می سد و
 سکر نمای تو که دل مرا که او سد
 کجای صد و سکر ابر ساس

چه سکر گوشت ای کار سار سده نوار
 از حب سکر دارم دار و درگاه هم
 اس به احسان حراب ددم
 گنجل دوری و اعان محسن کارم سد
 که در سن حاجی ارد و صل خان جسم امدم
 از روح اسد جبره سود *
 ارد و لب و صل آن دلا رام
 دل ماف ظلمت ارب
 که در دمار حد است و در دمار مرا
 که اگر حاد و گر گل چه بر در آفتاب
 یک سکر نوار سحر از سوا ام کرد
 حراب چه سود از نظری سد
 ما آذر و زبان سکر می سد *
 که او سار و روض فطرای بار است

مکمل موسم در میان مارکداد - قسم دوم در دهر

لبی آمدیم ارشد اس خادم آداب آ - نگو بد مبارک باد

جوابدہ سرکاری

١٢

بروزی

613

10

1

25

25

354

4

22

56

1

25

22

22

11

۱. هر ساله عسل خوش اما کرد
 طرح هر یک - سالم ساز گنای
 از سوختن گل و ابرام از حضرت بود
 از دین سال خواهم از حضرت بود
 فرمان بر نور ماه خواهم که شود
 سبزه هر ارداه - قیام که شود
 خوشه ملک به دلشور باد
 در بهشت عید و خار و نور باد
 مبارکست که امر در روز نور است
 هرگز در سحر ساقی که بر گزیده
 راست که در دست بر اثر گزیده
 شاه کلک بهشت کسور باشد
 ممدار بر روح و خیر باشد *
 صد دور ملک به در دوران بود
 بدخواه و سوسه نیران بود
 شما و اید بدن حرف مبارکند
 که نامه خود را به مبارکندانی دارم
 مایه ده که در سالی بود ری چنین
 در گشت عمر و آبرو است
 قورسبه سبب در اقیانوس که

بر اساس اسناد داده‌ای در ساماناد کلان‌اقتصادی معانی 'و ساماناماد

مخلک بہت کم دریاں نو بہہ سکی

نو به ما چو رلف جوانست *
 رعفت نو به منده من و حظه من
 نو به از هر چه کنی خود دان
 اگر که اردل سگس دل را نوارد
 بکشد ناب که سگ سینه نهون سگس دارد
 پاکی ای و اید مذکور نو به سو قسم دمی
 نمو که نو به سگس ما در دسم
 نو به در دمی گسان و وعده جوان بکشد
 به دل گل سدم از نو به سهراب حبل

چون سگس چو سار سده *
 عرور نو به لب لب و در سگس
 اری ما به می ماند کرد *
 مای نو به در س رم در کی ماند
 که می آمد ما و ستم از سگس نو به آواری
 نو به صدره که سگس به میگوی مرا
 که کاسه را بدسم که نو به سگس
 به کشد اما سگ صاحب سمان سده
 که کس ما در کرد را ما خواست حبل

مکمل سب و دہم در سالی دو حمام و ہ ماہ طلبہ مافی

کدام میکند پدرم ادا نامی ساجی
داد رکسم حیار قعی خام معوام

ساجی بر راده عسرت خام
مایه که دور دنگ سده نکام

ساجی بیا که دور دنگ سده نکام
تور سده را خرد ده او کا خام

ساجی مسرود فد ما حر حار حر
ار لب ساعری نام حر ار حر

76

[illegible]

مستطاب عالی
تادری
تادری
مستطاب عالی

ساقی دمدج مدح بر سر آب کی
 را از سر که با سمن می کند
 ساقی گردن ساقیان کف می دارد
 ساقی ساق را هم که دانه می کند
 همچنان که هر کاعده می کند
 فصل بهار و موسم بهار می گشت
 سرود جد و مان مار صراحی بر کوخ
 و سر عین و صحت باغ و بهار
 ساقی گردان جام می گرد و بر گردم
 صحت را با مدحی بر سر آب کی

اروی گرم خود لطمی را کلب کی
 خود را یک ساله گل آفتاب کی
 که با لب گوشت در در میان سمن و
 که اردو و مدح نام است آرد را
 ساقی مار مار آمد به ساقی
 ساقی مار مار در حاجت می گشت
 این است که از بهار باطل شود
 ساقی مار می است انتظار
 یک نیمه به دم با لوتیان من است
 در یک در یک به اردو ساق کی

گل بست و سوم و دستان سراب

حس دان ما تلگوں معنای خوری
 اعمار ما در که ساقی نقد ساق
 مان خود گر اهدی مع سراب از هر حس
 دان بخورم سراب که موسی آورد
 اسکان کی ماه می در دست پیر معان
 گر می بخوری صد مرصه ساق
 نو خیزد آن کی که می می بخورم

حس و اردو و گاهی عین را به سقری
 بعلم هم قدم ادب ساقی گشته است
 احد گیم کرد ما آدم سراب احسان
 و در احد عرا و دست فراموشی آورد
 کاد می ساق و یک به به ساق را
 گر لوتی لوتی به به به به به به به
 حد کاد کی که می می می می می می می

ما دانی
 اسرار
 به اسرار
 اسرار
 اسرار
 اسرار
 اسرار
 اسرار

علا سقا
 وادی
 وادی
 وادی
 وادی
 وادی
 وادی
 وادی

سنائی اران رلف چس
دو جن سگر سهار کو کمار
گره اس دشن واسروں کسد
سه دار د پتر اات حماء
محرر دار لب دهری مردان
سگ بر سر بردار سگ آن

کمر ماگنی صحا اوسد
لا ملاں دادر کمار کو کمار *
کم سد ران اعشار کو کمار
سوح سرکاری گاه کو کمار
اهل دل باسد مار کو کمار *
سگ سگ آتد رکار کو کمار

نخل سب و شمر در میان افروز

امان تراست گفت چنی دارد
 درسد بهان سب و لی جن جورسد
 بر مانی اگر سب کی صد ماکس
 چون صحر ماک مرا گنبد - پس
 ثالث سب بازمی نعل و ناک سب
 مرا دون لبالب حصار یک ماه
 دل را نطلب همسر محزون ددم
 مایه گر گزدم الف ارمس دم جورسد
 چه باکسان اگر سخن بد و سود
 هم از دید و برد و ناله سکند

کلی سب و ہم در ساں فلساں ون و ما کو و دو و آں

الحمد لله
والصلاة والسلام
على
الرسول
والآله

لاادری
احتمال
میرا راضی ارغای
احتمال
حالیہ آماج
والدیری
وامارام رچس
احتمال
احتمال
احتمال

وادی

ایستاد

وادی

ایستاد

ایستاد

ارجمه رحمن حسن آموخته - در مادر علم سه - علی سوخته -
هم کن ار کشدن ساگو * دل سوخته دار من دل سوخته *
تا کو مر اله اداست که دو دس جبه زلف ساست
مار طمی و ما د آهو کو * چون فاسد ما دم کو کو کو *
در محله اگر آس دورج هم فرما در آورم که ساگو کو *

کل سب هم در سان بود

سر صاحب

ایستاد

وادی

ایستاد

وادی

ایستاد

وادی

ای بود سالیان جوان داری / در چون گرمی طبع جان داری
در مایه علم بو هموس سوخته / منی که حال لب ساان داری
هر چه جهان و کار ادا جمله کوست / مار عمر گرانه که مدارم دوست
آدم که فرد و دوم بود * آدم که درون بود دم ساگوست
راضی بود روح فراز کسل گسل / آرام جان و قوت اعصاب و جودل
نعمت اجتماع جوانان مار سا / معراج حسن خاطر بران مصمیل
آن سه رو که نام او بهد است / مایع الیوم و طایع الیاد است

کل سب دوم در سان گفته

سر صاحب

ایستاد

وادی

ایستاد

سب اس سخن گفته است / رون اخمن گفته است *
سب مار سن دوداد و در / در اس سه و لنگ مادر

سا اذل بود در آفر
 مکن این مرد را در سن و د
 اند اس بود و ما دور
 نام اذل حاج مهور است
 م دوم در سید این *
 م سیر سو من بحال
 نام سن و اعلم مدام *
 سید و مرج در دست
 نام هم با گراف آفر *
 مکن چو سنان است قفس
 ما این آفتاب داد نام
 ما آن مادر مهابت
 بود سن و سن او من مادر
 مادر من را اگر سمن مادر
 مگر د و ما سیر سو مدم
 فاس کرد است بر توحید سمن

محل می ام دو سال برد و جو سر

سینج و مکی - لاری براد و شمس سدر لاری

اشعار
اشعار
اشعار
اشعار
اشعار
اشعار
اشعار

من دوستان کجایم و استاد نفس یک دهم
تمام ی مادم که مادامت همه کارم
سین سین کی ماند و ماری بر دمن
نصیب مان هرگاه نفس را دادند
مار اعت ساطو سه
بر د ر نفس بود حار و من
کدکس که مکل سخا را است
بی سین و سج در آن کرد وطن
ساحر اند و سه و مودن
لا ل و دسم من و سه و من
سه درن مانگی ده های دو رنگ
بر دو کرگ - سرکاری من
دصدک سین - سینی دورگ
مار و ماری خود را - علی *

دگری سین ماند مد رنگ
که مان جمله زد نفس سین
طرح سه مان و سین طه
دور مان بل سیدای دس

نگار سینی و یکم در بیان سطرچ

سطرچ که شش - مانه مان دارد
اسلوی مان مانه مان دارد
نصف - نصف سطر
و بر مانکین کین حال و افکار
عج در ادب مان مان رنگ
دری محط عره اسین است رنگ
هرگز نمرای خود نکر دسه و ا
رج طرح سمانه و سمانه سمانه
اسین و دوا سمانی سمانی
لکلی عجمی و بد حمله سمانی
ولس چه فل سمانی سمانی
سین اان حل سمانی سمانی
خود سین که گمانی سمانی
سین کین حناطس سمانی
سین که نمید حناطس سمانی
در حط و حط سمانی

اشعار
اشعار
اشعار
اشعار
اشعار
اشعار
اشعار

کود
نفسی را س

آبکس کرد می به سرب جف دیگر هساد سر به نالین *
 جسم در سرب کل جواب کده * سائ خا ر حفا سر ما *
 سائ رلف در ا در ا نه فی حان ما سرو نالین ماه بر آسائین سب
 ار سر آراسه آرام گرم * فارح سدم ار برد جهان کام گرم

نکلی سبی و جهاد هم دو مان هم سیری و جواب

دورش با حقه بودم حکم سب ساد بود
 نام سویی یک سب گر جواب توان کردن
 نام سراج سعاد است آخر احرم
 لطف محبت را سدا هم که گویم آسکاد
 در عالم مای و پوشش جسم ماصح
 دولت سدا بود و محم سدا *

نکلی سبی و حتم در سان مرهنگی س مار

مرهنگی سرب سرج دسدا دینی
 سبب گر سب در و نام جهان را
 گسری لوسس ارادام چون کل مردم ادعرب
 اگر می برد و در ا دده ماسی
 گمان بری که سگفت کل مادامی
 در خانه آینه جو عرمان سده ناشی
 در این لوسرون آمدی مس دو کس دم
 کل ار خود دس ا کا حد ماسی

دیارک ملان
 وادری
 قلندر
 زادری

صدر
 ابر
 دارا رام برهن
 اصابه
 اصابه
 اصابه

را حلال المذنب سداد
 اصابه
 صلی سبب
 وادری

سایه اوی واهم کردون چو حسن عالم
جان رسکست بر جسم دلم به کام دناوس
که دردم نظر اورد و دل حبس بهم
چو سیر سوم اردن بود یک برم
ما و گوم که کسی ستر نخواهد دیدن
رسکم آمد که کسی سرنگه در نوکند
ارای عالم که اندر مرج دیگر در گلستان
سالم و در نفس ای کل روز و روزگار
با سبیل بر ام از سر کو شود
میگم که - جسد پاک بگو شود
چون دس برم بود عجب که چرا
خلف روح حسن سمیع و مر ما بود
ار سلطان شهرم از ماعیان بر سنگ
گارد و کل غار بود سار سده است
مردم در سنگ خنده هم که خام می
لب لب گرا در دقالت بی که
بر ابر و درن رسکم خرد و بر مرغان
کسی که مرین اوجت مرین مارک
مخبر نامه رسک دگر باشد شهبان و
همین رنگ سنان که بود و بر دانا
در من سوخته از رسکم و دلم کل دانت
من از ساسن بر گم دنا و بر ساس
ما بر که بد او را در جسم او در آیم
چون در من را تو اوم دند و دناوی او
چون در من را کسی ما که گوید ددم
چون در من را کسی ما که گوید ددم
می تو اوم که باشد سانه دنا و دنا
ارای ساسن را در دوا بگرارد فعل من
من سخن دگس ماسد که مرکان من
چون گم دسر نو میگردد

سایه اوی واهم کردون چو حسن عالم
جان رسکست بر جسم دلم به کام دناوس
که دردم نظر اورد و دل حبس بهم
چو سیر سوم اردن بود یک برم
ما و گوم که کسی ستر نخواهد دیدن
رسکم آمد که کسی سرنگه در نوکند
ارای عالم که اندر مرج دیگر در گلستان
سالم و در نفس ای کل روز و روزگار
با سبیل بر ام از سر کو شود
میگم که - جسد پاک بگو شود
چون دس برم بود عجب که چرا
خلف روح حسن سمیع و مر ما بود
ار سلطان شهرم از ماعیان بر سنگ
گارد و کل غار بود سار سده است
مردم در سنگ خنده هم که خام می
لب لب گرا در دقالت بی که
بر ابر و درن رسکم خرد و بر مرغان
کسی که مرین اوجت مرین مارک
مخبر نامه رسک دگر باشد شهبان و
همین رنگ سنان که بود و بر دانا
در من سوخته از رسکم و دلم کل دانت
من از ساسن بر گم دنا و بر ساس
ما بر که بد او را در جسم او در آیم
چون در من را تو اوم دند و دناوی او
چون در من را کسی ما که گوید ددم
چون در من را کسی ما که گوید ددم
می تو اوم که باشد سانه دنا و دنا
ارای ساسن را در دوا بگرارد فعل من
من سخن دگس ماسد که مرکان من
چون گم دسر نو میگردد

وادی
وادی
وادی

بر طر که ادا آب و صوب وید و
چو هر دی جودا سستی بر گل در اندارد
بر کار بگر که بود رج و سان و کس
حق حساب آمد درون ارج و در آفتاب

نخل چیل و دوم در میان حب کویابی سب و حال

سب و حال که عمر سن دو ارااد
رو کردن با نوحان و سب لید اوج سب
ر سن شریک که حق بر ماه و حال گرس
سب سب سب و در سب سب سب سب
فرستی و اهن که کسک با لورم آدا سب
صحب سب و لیکر و د و دوم صبح گرس

نخل چیل و سوم در میان بهار

بهار است و جس در نمانان کسب
ار کرد کس که بر سب سب سب سب
بهار است و هوا به عسب دارد
لو بهار آمد که ار بر جس بر و سب
ماک را سب سب کس ای ار سب سب سب

وادی
وادی
وادی

وادی
وادی
وادی

بهار آمد که بر سر دگر افغان نهاد
 در حب گل کده عائی و سر و نه نهاد
 انام بهار و موسم بود در است
 بر حارم ساج گل جهان افرو در است
 بهار آمد و عانی کسم مساسه
 سال حسم بود و دس کما در است

گل چهل و چهارم در سان سر باغ در عالم وصال

گل ار خط بر و ساد چس با و باغ آمد
 بهر کس که آن سر و بلند افغان می آمد
 بر کسان بود کس با و می در حسم
 کرد و آید در حسم آن کار فرمای بهار
 از آمد در حسم او در حسم بود
 حلو کرد و باغ هر که آن بری و مسود
 کنگ آمدی و حاجتی مر صد گلها را
 که سده آمد و باک اس گلها را
 بر دین دست گرا و در است گل حسم
 در حسم آن در حسم آمد
 در حسم گل بر ساد و حسم
 بر امانه در حسم می با آن در حسم
 در حسم سس ساج گل در حسم
 از سکه داغ حلو او کنگ در حسم

عیسی
 راجه سب
 حسم

سر احوال الدس ساد
 یک کارانی
 حسم
 حسم
 حسم
 حسم
 حسم

حسم
 حسم
 حسم
 حسم
 حسم

حسم
 حسم
 حسم

نوعی از نسیم
کود
انصار
انصار
انصار

کاعده بادس از دور هوا طواگری
ناکس محبت است بر دس ری
نواکی بر هو آں حک سرد
سان حک بر دل حک سرد
کاعده مادر ابری گس *
حرب مار هوا سدا ام *
راکه بر مادر و دجری *
سا عرم از عطا سدا ام *

۱
مکمل سدا ام مسکن بر سه و هفت مکمل
مکمل اول در سان مارک مرا ای عاشقی و معشوق

مرا از تیکس گرد مانی بست بر خاطر
که طبع مارک من بر سدا و دگر ایها
می رخسار نسو و نظاره خاطر
مکمل هم رنگ نوی تو مارک سراج بست
مان مارک مراخی مانگی بر طای مارا
پهان مهر کون و یک محسم مانی مارا
مر سانه عربی ر طبع مارک دوست
را مان مگر علم آخا - طای یکو لب
مکمل حسن عظم که جوی مارا مارک سدا
چرخ طرف از رنگی سدا که بر من بکار مارک سدا

کلی دوم در بیان رحمت مار

عبار خاطر را سبیل داستم سدا اسم
که آخر و صد و صد و منان و نوار و اید سدا
خاطر مارک سودا نگار در حرف عرض
میسود مولی دماغ نظر جان اظهار عشق
در ارا صاف کن با مادل ن که خود را
مرا در ارا کبهار ای در عمار آینه خود را
در کرده ام سبب رحمت تو صحت گو
گو گو مگر دستر نگا سبب گردم *

سدا طاهر عالی آزاد
سا ابراهیم مالک
ملا طاهر احمس
سدا اید
سدا حاج
سدا حاج

وادی
سدا راس تو سکو
سدا
سدا

عزیزان آید و در گم گشته که طای گرد در سردری او حب و اناس

محل سوم در میان سبک دلی

سبک و معاصره گاه این و سب
دل سبک لغت معنی را بهرام
د سبک دل می حق ملک سبک
های مادر و سبک دل سبک
ی از سبک سبک سبک و سب
دو جای سبک سبک و سب
سبک و سبک و سبک و سب
از سبک دلی گم سبک و سب
سبک سبک دل سبک
عزیزان سبک و سبک و سب
چون کاسه سبک و سبک و سب
ر بار دل سبک و سبک و سب
دل سبک و سبک و سبک
دل سبک و سبک و سبک
سبک و سبک و سبک و سب
عزیزان سبک و سبک و سب

کودکی سبک و سبک

سبک و سبک و سبک و سبک

سبک و سبک و سبک و سبک

سبک و سبک و سبک و سبک

سبک و سبک و سبک و سبک

سبک و سبک و سبک و سبک

بر حد سگسکند دوسنی کر دل
 اگر تم کو سگسک کی خورد - ام
 مارا سگسکی جیاس رسد است
 سگسک دل برادران ساعر اور دم
 سب س رعس دل امسکی
 ماراں کر - طب سیمان سگسک
 آخر سگسک کار دی آمد کار ما
 دام کردل سگسک دهم گامسک
 سدان سگسک - امر کو سوان دگر سگسک
 کر دو مایه مارا کی ر جنگ را
 سگسک دل سکی ردلی مارا در ا
 بر احسد که هر طب د سان سکی

محل شمارم در میان عباد مار

خوش سرم تو از آیدن تمام
 برای ما پدر حسن عباس صاحب
 ای رک سوجان پیر مادر عباس
 مایل سرگه گان سرم بی حساب
 عباس دادا اگر ایستد با گهنگان
 دامن بحر مان هرگز مرا استعمار نکند
 بر کتا بر حسن تو از جسم حسن صاحب
 مراست ده که اهل مرد من صاحب
 آن گل جود و عری بود از آس عباس
 حسن حسن او رنگ شصت در رنگاب
 موج لطیف از جهرج عباس می کند
 مدح خاص حسن از سگس رنگ داشت
 حسن حسن او رنگ شصت در رنگاب

گلن حرم دہ ماں دسام

کفتی که بدسام دل را خراسم
در سرب و سواهی بود سام چسب

بر آب یلخی 'دسام آن لهای' موسم
که در آن خونده و دستان مانده است و کوسم

در سرم نرمانی بر من
سای عقور ابر حقین صادر عزم ما
در آب بر من آگند امپا عریضی
پوشم از سر من خون بار اهی منود
در رنگ و سنی در حسن بر منی کلامت
اگر طفل نگاهم بدگسانه بر دوش
آمانه از گوند من مانوسام مرغ
سرم بر موربان عدد و جا است
آینه کی مرهم چو در داری سسایا
کنا من اگر عصب اسفند سواست
سرم بر موربان عدد و جا اهی منود
ار لود محمد م غلام کروم غلام کردم غلام
کرم فرما که بر بادان کسی ارادکم کرد
چون بگردم به چو در اهی سباده آمان

گل بهم در بیان و حسب و دواعی

درد دواعی دست جسم اسبکمان نکود
می روی و گره می آید مرا
سوسو در من حسد دل و اای دوست
در آمدی و مرده سبکمان
بر حاسی که در هر حدائی دبی ما
ولی از سبک سبک که کام و دواعی
کم خالی من که دوست و دواعی دوست
چون کی در دم گاهی کی که اهر احاط
دانه ابرم محمدا روی مرد
دین احاط به گام حدائی میکش
آب کمر شکله چون حد میگردد کما
ساعی سس که اران گره رد
کیس دکت اندر علم و اای دوست
ای ر من نو چو رس جان
سس که آن بیاد نو خوردم و دس سد
که خنک کد آن لحظه که محمل برود
گیر است گره ام که در و سس یکیم
و سس می بد در مار و دس آتود را
من بروم و چو دلو کی مرودی مرد
جسم من سس که اران را اعی میکش

حال اسب
سرم بر موربان
سرم بر موربان
سرم بر موربان
سرم بر موربان
سرم بر موربان

وادی
سرم بر موربان
سرم بر موربان
سرم بر موربان
سرم بر موربان
سرم بر موربان

[illegible]

میں ہم دریاں سر و سر دواہ و مرد آں

بوم سرگردی وحشی خاک من
 سرور مردم سرمد کبر
 مانگ ابروون بودم گوهر
 ستم نام نگیرد کنگ در دست
 دل او سست زده و شک ما را گردد
 ریاضه اگر از سنگ ببرد آس
 سی گردن سس کسی کر من
 حیات خوش مرد را نه است
 کس چه داند که همس حیات
 نفس ساد بود ناعنی در عجب
 بعد از آله پرمای دمه و در گرد
 گوشت او دست بر آب بنادر و طب

مجلس
اول
دوم
سوم
چهارم
پنجم
ششم
هفتم
هشتم
نهم
دهم

ادبیات
ادبیات
ادبیات
ادبیات
ادبیات

سازدوی عشق از حد بیست
 کودجر' نوسفر دودی طبع
 سحر جلوه گریم آسایه' خوش
 که محبوسم در قفس حراع - - دس
 آمو را اگر طلب داری مردا خای خوش
 انجمنی را در محس آتیب درنا از حب
 سر رخت مبارک باد *
 سلطان روی و آرای آن *
 عالمی را در سحر دایع بدایت میکنی
 مری از جسم دلها نامت میکنی
 اندر سحر سب و دل ملاست
 مگر سحر خوش دلی و فرح در ادمست
 بگردون سحر هرگز کمال مردومی ظاهر
 سحر مری مرد است و آسایه' نا
 در حب اگر محبوس سیدی رهای کنای
 سحر کن که ساطع وطن فراد است
 کرد 'عزم سحر لطف به امار نوامد
 سحر مری را احسانا به سحر وطن
 موی چون از سحر جدا شد بگرد و سحر
 سحر مری را احسانا به سحر وطن
 هر که مامد وطن سحر میکند آردا

مجلس هم در میان دستان

دردن بای مردمان گوید هر دمی سخن
 من بود محسوس خوشم که گام برود
 دمی که سب و نامد من آن عزال گرسب
 را سبک دیده جلوم بدل جمال گرسب
 رومی و سب و نامد من آن عزال گرسب
 چون نسکری که از سلطان بر آید

احسان
 محسوس
 محسوس

داری

داری

داری

داری

داری

داری

داری

داری

داری

داری

محسوس
 محسوس
 محسوس

سویان آمد دل و در دل کس آمد
دندنی است که در میگردان
جان ارداع بحران سوحی و گنهای چاس
بی دای آفتاب در دل ما
سکه نرویشو علت کرد درس و ده کی
در دم سو سه در می چون از پس و ده بها
وصل تو گفتم صد سمرم از اخل
در غراف صم خود را کسادم و جاب
در حدائی لا سرمد بهمس - سد م
سکست گردان کوم رس و رادنی و ادم

این مسافر عدم سرل مهرل مردود
 حسد چون حک بود موضوع ذکر کاد
 که مردود صمیع حان آس در اسیستوا
 صت هیا آس اورد اسب
 بر ج فعال برگ دهور اسب در میس دنگی
 حناص داعای سب موحس ل سب هیا
 آه که اد مح مد اس بر سب آن رسد
 چوس را از اگر سب سب مد م عس آ
 که دمالدن دارم به ص ص عدا اسب
 نوادی جوا چوس میکان کس مد ادنی دارم

مکمل واردہم دریاں کو جو واردہم آں

عبد لسان جون عواقب گنہگار آں کو کس
در حال آگہ در کونو بعض اوست
مرآۃ اس رسک بر مردم جسم
ناکی که آگوس بر دم جاسی کم
دل کو گم گم نویں سہل ناکیست
سار گوی اودا مسہم کیلی بیانی
ن ناکی سر کو سو گمہ مدد آہوس

دست ٹٹھیں مرا چون دسہ ٹٹھیں ہو کہد
مہ کم ددہ ہر دم جاگانی جو س را
مانی کہ خاک مر کو سو دسہ اس
مجلس جوانہ گیر ہی ما مار ہا مس کند
موج چون ماہ گلستاں کی کند ما دس
سجیہ ماہ ہر دم ما جسم جو س ددہ
دو جسم ما دہ ما دہ ما دہ

۱- سازمان
 ۲- اداره
 ۳- واحد
 ۴- گروه
 ۵- تیم
 ۶- کمیته
 ۷- هیئت
 ۸- مرکز
 ۹- دفتر
 ۱۰- بخش

سید
 صاحب
 استاد
 امیر
 محمد
 امیر
 علی
 علی

۱
 سوم کرم - اورد نواد جوانم فرد د آید
 آسمان بر مرده داسه ام ^۴ و هلال
 سرزم و گرد من رنگی بگرد می آید
 که حاکم گران و یک دسی ما
 و سه کرم مرا استخوان سداست
 که دل بی و سه دسی بر دمان مرا
 مساط کانی مود و سه کشد مارا
 ما را ام از صفت گره رسا به خون کم
 مر که است معده من ادا استخوان من
 سدا و دلی صدا و مارم مانوای را
 حوسع ادا مانوای مال بر و داسه صفا دم
 محای و سه نوام گرس ادمون

کتاب چهاردهم در مسائل در ادبیات فارسی

سب عاقلانی بدل سب دراز ناسد
 سب دام که کسی سب بعد در دام
 ده کاس سب بحر و سراج دراز است
 سب بحر انوار در سودر سب
 تو سب بحر و خانه را دطره نو
 تو ساگر اول سب در صبح بار ناسد
 سبی که در دربار دما می دگر است
 گوئی که مگر صبح نام سب سخن است
 که غم بحر و چون صبح که سام را
 نو در لعل تو سب ای بی سحر را

اصطلاح
اصطلاح
اصطلاح
اصطلاح
اصطلاح

مدرسہ اسلامیہ
مدینہ منورہ

عبدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب

دای سبب بحر ان برود و صلح کف
نوعی نو که من سار و صلح کف

مکی اندر هم در میان سبب بحر ان

نور جسم ن طایفه که خاکسرد است	نور من سبب سبب دیگر سبب است
گرد گشت سودد سر من ماه است	میوی در دنگ در ساعس است
ای سبب سر برل من واه بر می	سبب در راه می گرد بر آدود
بی و ح آره ما سکس دارد	رنگ اول بر دود بحر ان سبب است
مارم گرد است و سرم ساد است	گو ما ساد و لک نو سبب های ماه است
بی ما وری چه نو دود نو سبب است	مر جند که سبب صفا حسن ساخت
بر در من محبوس بر نو سبب است	سبب دوا گلی در طبع است
همچو سبب نو دود نو سبب است	سبب شکله ام مو بر آس است
که ملک د است خلو سبب است	سبب جسم ار ان ساد است

مکی ساد دهم در میان فراموشی و نفاق ما

د است که د ما ساد است	ما و ساد بر فراموشی کرد
عبد ساد که خوش کرد فراموش	و هم سبب د م می که کا طر نو
که علف مرد خان فراموش	ای کرد بر من جان فراموش
که حرم آدوس قادرین دهر دهن	فراموشی د م سبب آت که که گوی

و ارام من

و من من

و من من

و من من

و من من

و من من

اگر مان قلم را براد حارم بگوید و رسد صد محرم کند

مجلس نهم در بیان حالت بارد و نه فانی

اولی ده یکصد ساهی که باراد است	اسد لیل اگر گل برد و داد است
دس بر دو نام ماند و حوا و کما	مهرج صد مرد و صد دم صد و
در سنگ است و دست در مردم	طرد و دست و در ما که دفا
یک عهدی بر ساید آسای بری است	ماهی است از چهل اهل فانی برکات
نومرنا ما دفا خودی بر اس و عا که دم	سار ساسان معصوم را در می آورد
حالم دفا و هر ساو حی صرا	محل علم خود و حناوت کرد و
چون ساو ح س فانی را	آ که ساح آسائی را
دس دس ملاحک بر اساید بود ام	تعلم حنا کرد و هیچ ساو ح
آ که حدس سوندم سیمکاری داد	کاس کجرف و قار گوسف می داد
عاطرم بر دس ملر که دس آسان است	مب آس و فاجون مرق و حسن
سکسی حکم برده است عهد و ن را	سام احب و دمان سمری بر اساقی
بر لوح نو سوس کمر حرف و داد	آی و در که معلم نومی گفت منام

مجلس نهم در بیان حالت بارد و نه فانی

دس سوکر است مرد جوان و د نام

برکسای و گ اید و اما لید ام

عربی ساری
صد و اوج حالی
وادی

دلی

رهای کاسی
نورالین و اصل
وادی

مست خان مالی
مست خان مالی
مست خان مالی
مست خان مالی

وادی

و دل رحمت ماضی مسدود است سیر یار موانی را در کلمات

مکمل مسم دریاں لود آ

کسی مارا مادر سد گویست که عمر برادر خاکه *
 آس که جان و مرد و برگردون را که در املتد مرده قردون را
 طهر ابرو دآله آس رنگ سهرنگردون دهم ادا فیک بر سارا
 ابر سارا گردون بر آد مات آسمان سن از مراد آ فاحر مات
 رست آ دهم گردل سدائی را اسی دور دم ان مگد مسائی را
 آب از اسک طکر بر وجود جن آسم که سوار سن بر مات
 آ مار و تلک کرد که مانع گردد دس سیر کس مارا که تمام اده ا
 استخوان های من ای آنگردون بر دی استخوان کادی صدون تک جد کی
 طومار هوا تک فلم ادر سله آهم جن کاعه انسان و انسان برسد
 دهم گردل آبی دل برود و سدارا بر لرل او دیکه کاسه سر سن منی را
 سن مگره ایلو تک عدلنن را هر که ردل مال حرس بر خاب
 سه اخرج جو مرال مستک سارو بر آتی که بر آمد و که کسار ما
 بر آس می مگرد و بر من آس که سو دیگر دن کوک سب سنا س
 مارو ام که نظر دگر ای دکم دست دل کرم و در کی لور او کمر
 سنی که بر وجود سار و دود آ ما مار و دگر که در رسا
 و مکه سر و ادر سده و دود آ مرا بر گس بر سن برهن سادرا

رادی

مدان داس حسن
 حاجت ساری
 اقبال

معنی ام سرود
 معنی کوه

دو کوه صحرای
 دو کوه صحرای

دو کوه صحرای
 دو کوه صحرای

دو کوه صحرای
 دو کوه صحرای

دو کوه صحرای
 دو کوه صحرای

دو کوه صحرای
 دو کوه صحرای

سر اما حسن را نامند آسمان
جمع گردادی سم آسمان را
را هم برعداز ما کن دلف آسمان گردد
کو غنای سبیل اندر آب نازوران گردد

محل دست - کم دو ساں سگر۔

چون گرم گر - کردم جسم گداز
 مروج اسد را از گره سوان سر کرد
 بکودند جسم چون دل مرا را
 بکودار گر - سخا حاتم گاری می آمد
 از گره - اکوت عروسان کلب
 از گره - ام بر سن که آماد فاسق
 بکار دید - من صفت کر - می آمد
 در موج حر گر - من میکند سنا
 سواران اول صفت خاں گر - بکر کی
 از داماد - گریان من صفت مکن
 گاهی سیر و نگاه - لعل اگر رسم
 در مادر گس و کرامت صفت او
 ته حاجت بخر یک گر - جسم مرا
 بچنان در گر - من گس حاج کل سوار
 بظگر - ظاهر اندام - مالت صفت اس

موسى بن جعفر

6

الحسن
الحسن
الحسن

مجلس

64

کتابخانه

۴۱۵۶

10/1/54

مادری

١٠٠

[illegible]

دست فانی جهان در دار اعدا
بلی ملک عمر خود احاطه نمود
ملک جهان خواهد ارجان بر من دل
که صد ملک ساقی است دور بر ناس دل
نفس معن بر آب و سر کل سب
آن طبع است که بر آید دل سب
عالم این آبادی حسن و کرمی ماسد
سی در گوشه دل کرد ام بلب سب

گل سنی ام در میان سگاب دل
و مال امطران آن او بود من عس

امطران من که چون لوی کل ادبی هفتی
و یک جرم در کف فانی میگردد مرار
من گویم که ما در کتب مرا *
دل ن احسان در کتب مرا *
دل خالک است که صف او برای کتب
این مایه حرام است ام که مای کتب
هر کجا دوا و دوا دوا در خار و د
سده دل را نگار است که طالع ساحل
دادم بر او در کتب مرا احسان دل
آری مدد دهنده حرام است که در دل
داروی مدد دهنده را با مسج رد
سازداری دل سازد که دما را *
رس دل خود کام کار من بر سوا نی کتب
حسد و ابرام دل بر من پس یاد آورد
دند اگر اندک اماند و پاک صفت
موج عاقل مسود سراسر این گنج صفت
دل دوا این دست او در من ممداد
جو آس سعه و در سده آب اردو عن ممداد
ما حد گام سکو در دل
آس که است سس اس صفت
سکا عموارد لم اس رس احوال او
دولت فرار انگار سده اگر صفت
عالمی عم دانت اما خود عم عالم مد است
در کمال خودی خود را ماساگر دست
این دل فرار انگار سده اگر صفت

دارای ملک دنیا
میرا سب
اصطلاح
مرا سب

حاجی محمد صادق
سب
اصطلاح
مرا سب
اصطلاح
سب
لادی
لادی
سب
لادی
لادی

سال لیل اگر ماست سرمار لب
 نو آسمان داری طون من آه ای قمری
 ای فاحه در داکان بر سر سروی
 روای صبا و بگو مار دستان مرا
 مرا حاکم بر سر سرو و در گلشن ای قمری
 بود آغوش بر دوش من مالی آغوشم
 ماست بر سرم آورد آرد من ای قمری
 من و پیر و دو خاکبر سیم اعتبار و دست
 و ساحل تو ای قمری که داری
 بوداری بر سر سرو و سی ما
 من ماد تو از روی مالت
 بر ابدل از خادار در به بهلو
 سر در وصل دار و از طلب سوز
 خاکبر را از گنج من
 مرا در مدحان و مال و آ
 ای ماد میک بر دلف که سر سی
 صبا نوی در این مایه دی نوی ما
 ای صبا دل صد خاک کمان برسان
 بر دور در سان لرد آسمان و الم
 گل سی و سیم در سان خاک
 که ماد و طاس را دم و کار مار از لب
 من بر دوشی رحمت بر دوش ای قمری
 در ددل مرا نگر مار ح دانی
 که و عدای در دج تو سوخت من مرا
 گو میرو بود لب و است مایه دوش ای قمری
 من سکل بود کار تو اکا دوش ای قمری
 تو خای بعد از من دای دوش ای قمری
 بود و گلشن کی مراد دوش در گلشن ای قمری
 وطن مرا ج سر و ج ساری
 مرا چون نفس مار خاک مادا
 در من با آسمان ماست صبا
 چرا سوز ماستی گرم کو کو
 بر ماری و دای خوش را دور
 حدیثا گل دل من از من
 که دور افتاده ام از مادر لخوا
 بود صبا از تو مراد دای رحمت
 علقه گری ده وار ما شرف سخن بر دی
 صبا حتما دلف بر سان برسان
 صبا است تمام من دلف بر سان
 گل سی و سیم در سان خاک

ناکب سه اگر لوف وجودن
 صد قلعه خون رود سوزن دو کده
 من از هر کسی خاک گریان کردم
 رحم دل بر دهن خود ماناں کردم
 بار گردانال از ستاسه رو
 برود ام ماله گل ناک گریان رنیل
 دسوا بود دهن ناک دل من
 کپور عک دست نموس سوان برد
 لهن اوج او دارم کناک سه ام
 چن بر آلود واندل ارجسار س
 هر گز ادرسم گریان من آسائس ساد
 ماسه بر امم مده ناک آداس ساد
 خاک را در نعل سه بهان سدارم
 خاک سدارم ماحس سه چن نیم وحش
 اس فاکهای سه صدر دد را
 چن بر آمد هر نیمه ساد و دهن فاد را
 سوان در ناک دهن سه چاکلی اکلم
 چنان ددم سه که آخر رو گریه
 ران کناک ساد کار خاک گریان دهن ام

گل سی و ام در سان دایع حاسن

دست بر سه - عظم ریشاں گم
 محمده سه - دایع و ماناں گدم
 لایک دایع دل دارد دمانم داد
 من که مده ایل دام کس محرم طلب
 مرور را گد ددم سه مای و لارا
 سرم سار کردن دایع دلم آه ساد
 رنگ سه سه رود جراسه اناسم
 درون سه سه لپاس سه که دایع کراس
 مهرم جدا گد دل سه دگر مای اع
 تعدادن حوام بهادون دایع بر مای اع
 گزیده اعهای دلم ان سه سه
 کس لارا دهن سه کون لارا ادا و س
 دایع رادر سه ان چن سه آام سه سه
 ان من گرم مای دهن دست محرم سه سه

سینوس عری
وادی

وادی
آبی

استاد
استاد

مستوم
کسر و خان
را اهدا شد
کسر

وادی
وادی

سینوس
سینوس

سینوس
سینوس

داع را د سده اس - ن صند آدم هست	اس دمن گرم باداد دست محرم سده
مارا کا د ام خاکسرا ظاک را	بر داع عین صائب انگری در کار هست
تا اهل در دکار بود داع عین را	بر هر غلی که عطر ماسه گناب هست
چون اول در س باع ام محم حسر	بر داع بها و د سایی جگر م را
بر داع دل طافت مایه دادر	اس جراع شطرب دور بر امان حسر است
داعم که به کومر دگ د سده ام	سده ان رک ماری کند داع سس هست
داع بر دل سکه و سسم نسان اردل نماد	عین نوس صند داع بر دل داسم اکون کس
که دید داع دلیم را که داحه ادرسد	نشر فبر که داس گل کوه لار داسد
لارا حلق به کس داع دل من	وس حس محمد بر دین بر دهمان دد است
مار مسام ماحس بر سر خود داع را	لار بر گو سده د سار سوا به دلیم
سدها و سلب ادرنده بر حار داع را	برون ادر د فاقوس سس مسود جراع ما
دودمان عین ادر باوی داعم د سس	هست مایه داع دوسم جراعم د سس
سی سده ام یک سب ماحس بی گل داعی	گلستان که د ام بر قوس آسمانه خود را
ما گره د کبه داع عین کی محمد روع	سمیع که بر لوده چن مار دوس مسود
مرم عین مایه سده بی داع	عطی که بر دادر سول دیوان هست
سکسم بر لوح بر سس داع چوس را	بر مراد قوس مسودم جراع قوس را
حرام مرم بی روی داعی	که در دوسم گل ددر سب جراع است
بر سده سخنان ادد داع د فایید بر	سب دیکه ادر بر امان بر است
در بر مده مایه داع من طلب	هس که سب جراع من طلب
رای موحی داع داع مسودم	که دهمان سب هم ددر دم احر داع

مرزا عباس
 انصار
 انصار
 انصار
 قلب آبی
 عربی سراری
 وادری
 وادری
 ملا علی
 سب خان عالی
 سر امامت
 میر محمد
 سید سار
 سبک بان فاکم
 لادری
 میر امامت
 سحر
 انصار
 دخی

مخرج سفا عین کما گویند سبک
 بر سر بر عین ردت نهاد
 بر نوع داع طاهر سد
 ناسامی مراد اع اشد
 روس بر است احمی و سد داع ما
 کت ستم ملج کل اسک دارودا جا
 رام ناکت ملک ار غم سهای ما
 ناسدم روس فراغ داع و ثل اسک
 سب داعی ناسامی در محبت سر
 ادا دم داع دل سد ناک آخر سده ام

محل سی و حجم در میان حوین و سواد و رحمر

حوم نادر رحمر را الفاء مد اید
 مد داع ورم حجم بر است و من
 عین دور که من طلع سواد سبک
 سونی کو که اید در و من کسم مارا
 کسد ام رحوین ساعری که هوس ماید
 دوس و حب ماید رحوم سب سحرایی
 مادم حوین سبده محوین سبده است

دلم سبده گمی داگر دس ماید مدید
 دس حوین گر که نور است مبروم
 طاهر داری من ارد امین سحر اشد
 کم رحمر مای خوش دامن سحر ادا
 دیگر معالیه ماسری فردس ماید
 چهار اید بهان سرون کم مایو دحائی
 ارا ماک بر گر که در حوین سبده است

ایضا
 راجع
 حوین
 اسرار رحمر
 مراد است
 بی و احسن
 لا ادری
 سبک
 -
 سبک کاروان

ماین
 حسن حوین شملو
 مراح اذین مای خال آرد
 مای سبده
 سبده اسرار
 سبک استی

ماست بر لبای عین اسد و عین وند فردن گردد دل گرا اگر از لیسبت
 بر رخ سبزه کرد آب سی را بود عجب اگر سبزه کسی مرا
 فراداد و گوشت ماست کا گراست کاری ماست در سس با گراست
 لاس ماست سبزه ماست که سر بر کمر دار گریسان ما

مجلس سی و نهم در بیان رسوائی عین

ما را در مباح سبزه رسوائی سدم میگویم بیکه کرد و سبزه و نکا سرین
 بر رسوائی ما مادر سبزه سالک معنی محبت و سبزه و عین سبزه
 سبزه گریه رسوائی آرام بود سبزه رسوائی سالک عین میگویم
 رسوائی از لبه سبزه بی خود فوج رسوائی سبزه رسوائی دارم
 از برده های رنگ از سبزه های دل سبزه بیخود بر سبزه رسوائی
 ما را هم خاک رسوائی سبزه عین رسوائی رسوائی رسوائی
 دیگر رسوائی رسوائی رسوائی رسوائی رسوائی رسوائی رسوائی
 رسوائی رسوائی رسوائی رسوائی رسوائی رسوائی رسوائی رسوائی

گلده سبزه سبزه رسوائی رسوائی
 دل اول در سبزه رسوائی رسوائی

ارس رسوائی رسوائی رسوائی رسوائی

مست
 عین
 رسوائی
 رسوائی

مست
 عین
 رسوائی
 رسوائی
 رسوائی
 رسوائی

ارس

جاءه راد محسن اسودگی کم دد ام
ماه عتبه ای مسد دد ام حسد را

مجلد دوم در بیان سحر اہل علم و حرمانی صاحب و قلم

از محبت مست گمراه اهل دقمت را
 سینه ادراک را در دم بود محبت سناه
 از مرگام رواست کس استخوانها را
 حاصل دانا عالم روح سوار است ولس
 می باشد گیسوی رانقش در خالق
 النمان مست با صاحب دکان افلاک را
 میسر از اهل و ساسله گردد هر سه
 عزتی مست هر مده حوادث روده را
 هر گردش در هر دارد و کائنات همه است
 مسکینه مرد هر دور و رسته هر است
 در مگرد صحت آینه و رنگی هم
 خود ملک را اهل کمال مست محضر
 و کرم مردم نادان و پدر نام مراد
 از سر اهل هر در اسفند می اسد نگار
 در دما کست هر کرد و اساطیل کرد

بن خاک که دد است مگر سان فلم را
مس مای خوش را و سن مسار و حراج
مکن ای پاد که سن کردم و دستان گرم
گرد حری مسد و ن آ است و سن
هر هر کس که داند و در حال گرم میگرد
بره سخی دد دد مسد سله ادر اک را
هر کما دد م محل را و در سان خار خود
هست چه در آن مسد که ابر مسد
خو بردان که ارد و در به پای حله
که ساه و مر مسد از دد و مر است
آسمان ملگون باخا و د سن و مسد
عسم مسد از حو صوب مر مام را
دواهل سنل و داس سن سن گاه سن
آری اندر دد گو مر گر از گو مر است
فطر که مر خود دم سن دد و د

عمومی مسأله
اداری

وادی

والله اعلم

5/

22

2

✓, 76

20

1961

565

مجلس

١٤١٥

مدرسہ اسلامیہ

5.

۱۰۱

سه طسان' اسر ان را
 احک غالی رسم سان دم
 ملکون سدوک اور سکی احرا
 نروخ احرا ماکفاده اس داس
 آسان سید صفت طالع ماسکده
 سه سان گر عمارد ام
 بر کانه دم به سال مراد
 کیم از جسم بارگاهان بحسانا
 اعد رفن سان طالع کات حب
 همچون فلم اار سنا محی
 مردوی شب امردوی کید برس کم
 آساری کید ارکت مرآ آسحاب
 رحمت در آس ناده ام عمرت
 ملا داع سانی به بود ارادل
 فوآه تونس گرم را بر یک لوی
 در سحی خود آرمای سد م آگاه
 غالی دارم انکه ارنی آس
 مد ورج روم ن آس
 در کوه الماس سنگ کم
 لر سلا می رم بر کسی

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

ی جوانی او را سده سده در
 بر ما آن که فصلی از مکر
 یک اسده ای و آب
 از عرس و همیشه ای ناد
 بروی کی و کی ای دا
 سنی و دو یک سنی

در ستم و ستم است این

و من سده و ستم است این
 و من سده و ستم است این
 و من سده و ستم است این
 و من سده و ستم است این
 و من سده و ستم است این
 و من سده و ستم است این
 و من سده و ستم است این

مکن ستم و ستم است این

اگر ستم این را که و مرا آن

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

سده و ستم است این

سده و ستم است این

سده و ستم است این

۱. این را می شود گو- اجناس
 ۲. می شود اجناس را می شود
 ۳. این را می شود اجناس
 ۴. می شود اجناس را می شود
 ۵. این را می شود اجناس
 ۶. می شود اجناس را می شود
 ۷. این را می شود اجناس
 ۸. می شود اجناس را می شود
 ۹. این را می شود اجناس
 ۱۰. می شود اجناس را می شود

مجلس ہمس دریاں امانس گ سسی دیا برگی و طبع اسد

از علم اناس اقام - مهوس سی گرفت
 مناس از حسن چو داران خردمند حرکت
 مناس را آتش مهر سرد و مناس را اس
 بدیر گداسی جسم و عقل و گد
 در حجاب بند سی ماه و نو انگشت
 اس سینه خالی که اگر او در شرط حسن
 علم است که در دم و در و عقل است
 ضامن در جسمه به نفس از گداسی

چون چراغ مناس غم غم غم غم
 کم بها کرد بند سی دور ان مارا
 چونکه نای سدی کسی ز کردن دسی بگرد
 دسی که گداس است مناس بر دست
 در حجاب ارم حاصلی محو بود
 نودن آرد مناس اگر نالاس ناس
 در - از حقه در دم غم غم غم
 که مناس دسی به او ای از کدن نام

[illegible]

۱۲۷

— 5 —

5

25

2

2

...

1

11

19

3

5

1

1

12/11

11

۱۲۷

— 6 —

ॐ नमः

1

از نظم جن عرضی آمد در گامش یاد شده
 عکس مادر خانه آینه نفس ما سود
 کو فرضی که من کیم جو دورب جن
 به حضور و حب که در سر دالین جن
 جو نفس ما اگر چه خانه را آستان ماسی
 در دین مادر ممدن است سبک را
 مردان نام من افادین دیوار سه
 رای بر آستان و دود خانه را
 سوی در بالین اندازد کلا جنس را
 زمین بودن ستر ماسه ملای آستان را
 صندل در دود سبک است پس بودن ما
 به عراشه و در هم میگرده
 گارد هوا که در گلستان حدی
 چون رسد صاف سه یک جسم بود لب
 زدم جو در زسی بنده سه ناخم
 چون رسد صاف سه رنگ مان گیر بود
 صفت ناکی را احسم و سمان آینه صفت
 جو رسد جهان افرو را ظاک سه
 سر سه را جو خاک مری مد اگر د
 راه سوی سی سر کرمی پند را اس آید

ما به 'عسرت' بندی کردی کردار اماندگی
سگه در گوشت و سن باکساری کرده ام
با صد حراج مظلوم عیب و لیس را
خاکساری سر بندی را برادر اگر دست
انگرو و خاکساری کافی بر صدر ناداری
جوابی عریض و پر سوی خاکسار اسس
منم است اوج اعشارم و دین داد
جوابی که مر در اسوی خاکسار اس
در برگی مادر مرا آنگه حاج عرو
در آفت خانه 'دالاس' خاکساری کن
خاکساری صد سر ما 'آسودن' ما
من بر 'امان' دگی که فطره را بر
ار بندی به بود در 'اسی' است
در دین خا مردم هموار صد پند
و حامی که بر در حبس موم بر
هموار است - سن غرر ان کد عری
خاکساری سر کردن هیچ مدای که حبس
در خاکساری با کسی بر ناک سید
هر که شد خاکسار سر برگ درمی سدا کرد
در حبس مشرب با صد حلال خاکسار را

را ابدل

نادیده برل محبت مادر است و درون انده نظاره مسلط بر لسان بود

گل نهم در سان مدح دم در دوع

رمان را نگردان مگر در دوع و خواهی که محبت تو مگر در دوع
در دوع ای مراد رگو رها که کاد بود جوار و بی اعشار
در حلقه حال دل جوس کند و از راسی گو موس سس که
کسی را که گرد در مان در دوع حراع دلس را ساسه در دوع
راحت دسانای با ساری مادر دوع است اگر جواب ساد کوس بر اصداس

گل نهم در سان مدح دم در دوع

عبد در ان فاس کردن بدرس و شتاب
صد نفس در دست آید و کس را نلیری هست
بد گفس من سه بهر پاسد و منکر
عبد و را هر کجا دم بر انا عبت بود
ساست اوست یک گری
بد مردم گو اگر یکی
عبد حوئی - کار برد است
برده فرم در دوع و دعب بود است
عبد گو اول کند بی مرده عبت و سراسر
چون رب طای همه را حسم بر است
صد سکر که عسم بری هر است
جوس مگر دم و مع اس آهوی آه و گرا
که کاد سکت بود آه و گری
هسر که سکت بی گو
بد و سگلف مادر است
عبد و موس واد حم ثلث عبت موس

مرد و سیدی

الضاحه

مراج الدین علی سام

سید عالم علی آزاد

الضاحه

مراج الدین علی آزاد

الضاحه

مراج الدین علی آزاد

الضاحه

در سوای کسی که سخن حس بود می
ماطر عمار را با کلف میراث
در هم حرف گرام موسی بر سنگل شد
که بر سم آمد دوم بحر می سخن باشد

مغنی سیم در میان صف صفت موسی

همگیست شب به ارد به موسی در میان
مکه قوسه می عظم مادی را
عبد موسی - ارد به موسی
ارد در عین در آور عبد موسی
موسس جسم دارد عین و عرا ناس
مگر بازی پاک سخن عبد میان بازی پس
دیده ناما سودا نام که ماهاسود
بر و کلمه میرا در عظم صد گناست
دیده ناما در صوان گس
عبد موسی - ارد و موسی عبد
همگیست شب به ارد به موسی در میان
مکه قوسه می عظم مادی را
عبد موسی - ارد به موسی
ارد در عین در آور عبد موسی
موسس جسم دارد عین و عرا ناس
مگر بازی پاک سخن عبد میان بازی پس
دیده ناما سودا نام که ماهاسود
بر و کلمه میرا در عظم صد گناست
دیده ناما در صوان گس
عبد موسی - ارد و موسی عبد

مغنی سیم گم در میان اسن مودن او بر دس

عظم و اسوس مع مالم و میراث
بر طایفه ای دس صف طای اعظم

سری
می
استاد
کوه

وادی
سری
می
استاد
خواجه
وادی
مادی
سری
استاد

وادی
مادی
سری
استاد

مادی

آفتاب او در دست او را
 حرف او گوید و در که معنی ماعی
 محبت اینها موثر است آنگاه اسس
 قاف محبت معنی نظراش ماند بود
 ما مردم دست نام مرا ما اسس
 نادان به طاعت این آید
 و بهار او محبت مد طمان بر هر کس
 او محبت هر مرد ما مرد شود
 مد سال اگر سبزه خرد و آس
 احاطه دهد و یک واحد آموخته کرد
 از به محبت ما که آکسری محاسبه
 آید که ما در سن آس ما شد
 خود به نظر خود کرد در سنگ

لطف بواگرم که جان جهان را / حرفی سوان کردم مرد جهان را

مکمل بیست و چهارم در بیان خود و سعاد

بر فرمود خود است که است بسجود
 یک سکر و سعاد است و ار
 سعاد با قدر بلند است
 سقا صر است مالی با او
 در دانی کرم امی که خود
 در دانی سقا رگی که خود
 کرم هر خود و عالم هر است
 یکی پس از بوقع کام دادن
 کرم کن که کرم مار نو باشد
 خود سعاد است که گمان هر مردن آورد
 کرم سائل خود را عی که گمان
 هر سکا رده ای - آسان کرم
 ناموسی که مان باشد ادای مطلب
 که دست رسی است کسان کرم را
 را حسان بود صاحب کرم را دولت افزون بر
 مسکنه در آسان دولت مدار را

و آنکه این بر دودار و دود مس - و دود
 یک دود در نظر اهل کرم هر دود است
 سعاد مسد و انجم از حسان است
 بر ار آسودگی و دود ساد
 بودار و دود سعاد و دود
 جواب گلشن خود و دود ساد
 کمال عزت او در دود حسان است
 دود هر خوش است به دود
 دود کن با دود گاد نو باشد
 کف محتاج گردد و حایان بر هر کمان را
 دودار است کسان دود سعاد
 که مسد از هر حاسر گد او دارد
 دست سخی سدر مان هر جواب سائل
 ای را و دود یک ساد و مسد هم کن
 ملی هر حاد است او کسند مسد مسد
 عله سعاد است یک مسد کمان گود و دود

ماهر و دود

استاد

و دانی

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

دستی که بر گرد دار افتاد / اوست
 امروز بحسب ادب مردانها - است
 کی بود در راه آخر اهل عشق کرم
 نه دست تو گوهر جان برسان صد
 که مل با تو نگه هم با حسن - پس ی آید
 دست ما کرم در خانه فغانست
 کی سوال که از اب و اهل سقا

دست آستین خاست نهاد / گفتم
 دست کرم بر اعدا - است
 که از دست کرم / اوردن در ما کرم
 که از دست و ابرو آستان بر دست
 ماست هم بر جان و در ابرو
 معنی "ا" که من است از کف در کرم
 که از دست بر وی کسی که در بر

هرگز در مردم بکوی شک و دولتمهرسد
 چه سده باشد دسایه دلم سهر فلک دارد
 مهر سده دوی هر کس در جور مهرسد
 مرد تهم هر چه گمروان بکوهر مشد
 تهم بکشد تهم دساده و درم را
 ندر تهم هر کس هر راده بود
 سنس است ارادت در دامن بکرا و مال
 هست لید دارد و کس صاحب کل
 است است کرب نه مهر و عری
 بلند ما به است می کد سگی
 نص تهم را در اهل کفره امان مایست
 تهم هست و صاحب اگر کوما است
 در رمال بها تهم هر سه جان
 است اگر سلسله جان بود
 گرام است سودی اهل در امانه عالی
 تهم ما بگرد قدم از قوس برون
 مر سجاد گم هر که خاک اماند است

گل سب و سیم در میان سب مکتوب

ازم احسان کس دست طلب دارم کس آرد و جای مان شک چون آره ناس

خدای ای
 می شد اسلم
 می کسری
 عی
 سر اسل
 خال الدن
 ماسعد
 سر اصاب
 سجا حان
 سر اری
 سر اصد
 سر اصد
 اد ارا
 ابوالاسلم
 خالای
 محمد زنج
 عالی
 سر اصد
 دارا رام
 می کسری

ای میثاقان هر دار صحت از است
اعتبار اسود پیر' از عمر در دار
هر سوار چو در فلک بر که نوگر گردد
همین اساس برای عذاب معن
ن رنگی معن بود از کبر - سامان
رمان با کساران معن را حسب آگاهی
منااس بر سخی و نوگر مدد است
از هر ص مدون سکاه - حافظ
از دل سعادتمند از دوری من مست
بر دار عجب معن عجب است است
مرد معن کی - نظم گدا هر در خا
نوسد است عجب نوگر رمال خوش
خواند اهل دولت مدد است چو در
محل امر من معن بدان خرد از محرومی
عی از دولت و ساگر دوع کس رایل
مجلس مرد به در بهای نوگر
در ساء اهل دولت تا گرس الهام
سر اهل جهان مسک در دولت موبد
یظا است مست معن جمیع مال
نمود در صلاح از نوگر ان در هار

هر سگست کند دل با دارا صحت دل
رو در نسله آن به سکه که گوهر دارد
دطر و اسم رسگست چو گوهر گردد
که ما را است دس در طلوع همان را
ل سگی 'محرر ساری آب
دل در نیکی از ل سگی ساحل خردار
کس دس و انا گهر مدد است
مگر همه سلام بری و د نمکند
طاک گرا مرد در حجب خردا بر ما
میو دار خبی در گوشت نام استخوان
داسس کوی بر سر سکه در نامه است
چون کوزه سکه که باشد میان آب
هر دس مست اس سحید از گو ساسد
نثار سر بر گرفت در ناچار مای را
کرد و خواند از دوی محک بر دن سبای را
کی بر سر خوش دید از راع کمان را
سره مالک در در در حجب مودار
طیره ما گردد که گوهر از کلدن در نامه
از گنج منبع دنا بود درون مار را
کرد در داسس سله مرد نام

سین الدین
مرا احمد را بهت
مرا اسال الدین ساد
محمد حسن
سید احمد کس
ماجن
ماهر حید
میرا اسال
ماجن دوا
اصار
محمد دفع داعی
وادری
کسری
عی
اصار
اصار
وادری
وادری
مرا احسان
اصار
اصار

بر خاک می دادم و در کس اگر دست من جداست
 شک منی این من شک دادم که من خود از سر شد
 این بود از سم کم تر کس که من در آن بود که آن است
 من از من با دست و ده من است در سر هر که که من است
 دست دل در مرا دست مال را یک کس که هر که در من است

مکلی می ، من دلی

دلی من که در دلی من که کس دست من دلی
 دلی من که من دلی من که کس من دلی من دلی
 دلی من که من دلی من که کس من دلی من دلی
 دلی من که من دلی من که کس من دلی من دلی
 دلی من که من دلی من که کس من دلی من دلی

مکلی می که دلی من دلی من دلی من دلی

دلی من که دلی من دلی من که دلی من دلی
 دلی من که دلی من دلی من که دلی من دلی
 دلی من که دلی من دلی من که دلی من دلی
 دلی من که دلی من دلی من که دلی من دلی
 دلی من که دلی من دلی من که دلی من دلی

از مارم کبود گار شد
 زان بی زده یک اندک دمان
 او که سارنگ دمن و گار
 زان گود بهت با جود و جود
 ان بند گیر و دست از ان سوار
 بهر اصفی از بطنه مردن شکست
 آمار معمار اهل برادر مخوا
 از راه چک در عریان مطلق
 سوان بعل و فال را از ان حال شد
 معدور بود در اید انگر نام مگرد
 واعظه را نامه کشا و بلند است
 نظر که دن بخوان مگر مراست
 ز اید بر دگه و دگس و دست
 صو سان راهم بهت و هم جسم با و صفت
 از بر نور را در نور بود مجلس
 سنج و سازه بر مردار شد
 ساه اردغای ز اید ان چک رسیدن
 زان ان چک دور انداده او کف کمال
 ز اید اهی جود و اس جود سالوس که از
 انکه کرد و دیر و دس سعد

برای داد و دان را	دس که ن کون داد
برم بر عتاب حردای لایه	هرم بودی - ده ساه و سواک را
که هیچ حیوان است و بر سر	هرم که مراد و لاسس سب
چون است که او را چون گویند	هرما سس می مرد گنه و درج گویند
میکنند او را مثل سب و سب	وام و سس و سس و سس
اندازد آن که گویند سس	سب و سس و سس و سس
اسم او است سس و سس	اداد و سس و سس و سس

محل سسی و دوم و سس و سس

دست اول کی سس و سس و سس	دست اول کی سس و سس و سس
دست اول کی سس و سس و سس	دست اول کی سس و سس و سس
دست اول کی سس و سس و سس	دست اول کی سس و سس و سس
دست اول کی سس و سس و سس	دست اول کی سس و سس و سس
دست اول کی سس و سس و سس	دست اول کی سس و سس و سس
دست اول کی سس و سس و سس	دست اول کی سس و سس و سس
دست اول کی سس و سس و سس	دست اول کی سس و سس و سس
دست اول کی سس و سس و سس	دست اول کی سس و سس و سس
دست اول کی سس و سس و سس	دست اول کی سس و سس و سس
دست اول کی سس و سس و سس	دست اول کی سس و سس و سس

دست اول کی سس و سس و سس

دست اول کی سس و سس و سس

صورت به لب سیه ما که از کسی
 هر چه مانی مانس لکن اصغای سیه مانس
 نام گرما سکه در کات سیه خود را
 سکه چون صبح و دم و عفا سیه ما
 روی گردان شود صاف دل از دهن خود
 با صاف دل بخاد را ما خوش دست
 مریدی اهل سخن را چه مانی سیه دست
 سیه صافی بدلم رنگ که در لب نگه است
 سیه صافی بهست و احب ما
 نگار آیه سیه صاف برم
 عمری که بعد بود و سیه میگرد
 ما به طلم را عاهد مهر و د
 سیه صافان را عبادی گرد و د
 فروغ ماهه دل از صغای دست
 بر هر مرد و زن گمان داسه ام
 سحر جهان سیه صافی گردم
 توان از سیه صافی شدم اعوس سیه جهان
 صاف سیه چون دل نه آینه روی ما و را
 با صاف دل کسی را نازای بر روی دست
 کند و مهلا صورت از آینه و رنگ

آ' هر چه در دلم میسر میگردد
گرچه اساسی آه منسوب آه من
سوار در دلم میسر آه من
مورد کس هر چه در دلم آه من
آ' آ' من من من من من
هر کس که در آه من میسر میگردد
در من طوطی را گوی من آه من
هر در ساعدا من من من
دو روح کس که در دلم
من من من من من
در من هر چه در دلم من
گر دل من من من من
اندرون آه من من من
حالی من در من من
ارضا دلی من ان دلم
آ' من من من من من
من من من من من
کمی من من من من
بر خاک من من آه من
دل من من من من من

دعسان لب گردن و جوامع وار
این لب لب مری در محب دوار
غمزد آرنک و دادم پهن وون لیاط
مطلی لغات سدا و امده سگس است

محل سی و هم دریاں عسان

مکرم گریه د کومار باں عدد و جا	کوت مبرت هم گرد و دارا گما
آقاں ر صد اب ر کوه گما من	کو گما حد بود سیک را من
حرمانه سدا د ام کای	میک سو کو لوح و هم سد کواه من
مدام مانه ایل و در ا	ولیکن کا عدس د ام طائست
مان برد امی در حیرا کرد کبر هم	حیرا آکس و در ح د امان برم دارد
در سس کیم و در حیرا آرسد	سکات گما ان من مار د کسد
دسی اعمال ما ارد کی نوسد است	جوی ناموار بوارست ما سدا بر آت
برمانه سدا و یس و سدا لم کردی	بر و در حیرا بخواه فعل ر سدا را
سیر ما سدا و هم سدا است	د سدا حمانه گما است
ماراد ر آت سدا عی حناک	د و در حیرا است ادر عین انفعال ما
در هم کیم من در مانه اعمل من راید	کرمی ما و داس ارسه ماران و حمانه
کرم و یس گما سدا سدا گمی کسد	فعا سس د و در و هم در سدا گمی کسد
در گری و در حیرا آرد ام	درین سدا حمانه کیر و د ام که ان خواند
در حیرا اعمل و د نظاره کیم	بر ان وون که دعسان است مار کیم
آکس د ارد گک گما سدا عظم	کردم سدا همگو گس سدا بکار را

لغات
لغات

محل سی و هم دریاں عسان

محل سی و هم دریاں عسان

محل سی و هم دریاں عسان

محل سی و هم دریاں عسان

و در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب
در این کتاب که در این کتاب
در این کتاب که در این کتاب
در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب
در این کتاب که در این کتاب
در این کتاب که در این کتاب
در این کتاب که در این کتاب
در این کتاب که در این کتاب
در این کتاب که در این کتاب
در این کتاب که در این کتاب
در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب
در این کتاب که در این کتاب
در این کتاب که در این کتاب
در این کتاب که در این کتاب

انصال حرم باشد و دو سس کرم
بر خاز عمر گرامی صوب در عتاب بود
ای بی سار آمده ام بر در تو باد
حرام و قادی ای بی تو تو سس
گم دس دگی تواند گداستند کرد
مساوی که سیم رنگ استار ناف
بر در گمبول لر آ و درده ام سار
چون سار سس عیون تو را داس

مجله چهل و دوم در شان مساحت

ماد بر جسم تو ساری ده
آدم که سایم را مادران ساری
ای خائن بر لبه دسی
اطمان و اماق و تدرسی
نار تو جان کن که بر لبان سوم
بی منت محزون را در روی ده
نظمی خال من کن که در دست و کلام
م خا نه بدل است سبح
جسم هو سس مرین عیون
دیده طاعت اگر نه ما نظم
مرا کن از فردع خلوده سمار
دلبر را کن سوخی از عمت سار
ار من لب سگی دسه جان حد
در سسی و سهو سس استاری ده
نار تو نسل خود را ادی ده
سس حر عطا کن دسی
علم و عمل و فرا ج دسی
محتاج برادران و جوان سوم
مادر در یوردد اسان مردم
کسم کن خال که محزون کس به ادم
مگر سحر دلی ما سس است
مگر سحر را سس تا کمر است
عم سس که کار ما کرم است
خارم بر هوا حل بری سار
که کرم دلیت ده مرگ فراد
سنان مرگ چون رنگ روان حد

داعی
رأی
عطار
عبدی
سار

چهار اصل از سس کلیسی
استار
وادی
وادی
استار
عطار
مردی
استار
رانی خالصی
استار

سارای ابر و حجب بر عبادم
 کلام کس بر صبح آسمان سر
 رک هرگز در دینار او د
 در طریقی عالم حجاب
 الهی بر سر بر حجم صاحب کلاهی د
 سدا م در سدا در اما در بود در حایم
 من در خوشی در علم دور در سس محس
 مار در در حسی که کلاهم کبی
 موی سیم سدا که دی در گرم
 الهی و ماسوی خود اس در موی ساس را
 سدا یک در لیس در او یک در سیم
 در اما در یک ماری کرامت کس در م را
 الله در مادی سس و سس
 هر کس یکس و حسی می مار د
 ای در سیر عالم در سب مرا نگر
 الهی در در که حوام کس
 مرا سر ماری و روی نوس
 سدا اما خود آ ساسم در
 در احسان محس ماسی
 در در ان سون در دایان را

دفاع هر روز حوالی به ارم
که هر روز سینه دهن
سراسر من اما اللّوه سراسر
همانم که سراسر من صد حجاب است
و در دفاع عظم حاج و حب ما سعادتی
هر حری که لایق دایم و ای حیوانی
سکای و در ارم رانی عدد و جای
محتاج گدا ناد ساهم کمی
ماوی سدر و د ساهم کمی
و در دایم دفاع و دس کنی
برادر دار ما و س لای عمار ما است
روح اسک من آید و روح نام و
لف و کرم ما و من سکنس من
بر حضرت بود از این سکنس کن
دسم جان هر که گوید دست هر
محرم که سراسر ما و من کن
د سراسر ما و من کن
و صبح عمار و د ساهم و
دلالم کن و در د سراسر
کن و بر ما و توان مرا

مشار
امصار
امصار
امصار
امصار
امصار
داراسم وادری
سوک ایواچه
امصار
وادری
وادری
وادری
مطای
امصار
امصار

ند فایکج مساحت مرا	لوا بگر کی اد فکج طبع مرا
ماد ارغقان مرا باه سر ساد	صم سناخان آنگا و دل به دارد
الهی حسن عسقی د کر نام	ر عات و در دکن لبر خام
مروی س دروی ارمی واک	دلیم را با عی آساکی *
معاد حسن جود س نام دا	علی را در سار آه ام دا *
نصاف از جود اسرار کما	محکم خان مرا دمدار تا
حسن از عقی نقد من سار	نقد دا اس مآرا مسدار *
مگر ادس حرمی آمد عدد بر	و گر نام نبرد دست من گمر
مرا از صحر طاف آفریدی	دلی حرمی سار من مدی
ماں عسان و نوامند وادی	مردم به مرا هر سر ساری
دلی لا نظو اس و حب الله	نماد طاب آفر رسم دا *
الهی موج حرارت گل گران نام دا	کین دست صفر لیلان طرد نام دا
ماد دل مارا نو بر حشطان د	درد به را ساری در مان د
اس به حداد که همی نام جواب	داسه دلی مرا عه جوابی آن د
ای آکر همسه سکان را نو کسی	هر کس کسی مار د و مار اویسی
همه چند سکی کسی مست مرا	یکس بود کسی که آرا نو کسی
مارا نو سوری دگر بکارم من	نوحار دگری و آه با کارم من
بی باری دی سار داساری	مادم حش دسوی گری مادم من
الهی بر نو بود نفس د سمیع خام دا	سواد حرف باطل کفلم لوح نام دا
برامای دل مراد در سانی خود در مان گردان	ماد حسن ادا ماسر کین دل نام دا

استاد
مرا صاحب
حسن ادب و فقه

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد
دای زبان
عبدالله انصاری

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

استاد

مجله را به مخالف که رسد و کمال که هر دو ساری و حرامی
مار و عنده انگب را حی بود گری را که سر انگب ضامی بد

مجله جمل و چهارم در میان راسی نودین بر صا

ولا هموار سلم در صا ماس	هر خانه ماسی ماحد ا ماس
اگر وطن مقام ر صا توانی کرد	مار خا و را و طه توان کرد
بست او بعد نبود صا	اگر حکم صا آدمی ر صا کرد
ر صا ارنی مری توان سجد	بست کرد بهار ا ماسخوان مجاح
در ر من دل خود رحم ر صا کاسام	هر صس دانه میکرب که برداسام
در عک هر که سلم و ر صا و گرسد	سخن قرظی ا راع دلس نور سد
ر صا نکام ر هم بودی دسی	در حوضه مرگ ماس ا موس نکند
کار دست مری دولما که دست صا	سان خط نکند مری سر مری
مرد حقین که ملا را ر صا می بند	ع را بر سر خود مال جامی بند
در ر ماس مدگی ر صا ر صا کاس	گردنی که مار سلم و ر صا هم مسود

مجله جمل و پنجم در میان دست عرض و طبع و طامع

سه چهاراد نیم سر کردن شکست دست گر ر ماس و رنگ روان سراف مست
عرض را سگی ا فردن در و مال بود جسم آینه کما سر و مال بود

استاد
مجله کاسی

واوری
ر راضا

استاد
واوری

استاد
مجله کاسی

مجله
دارا

استاد
مجله کاسی

[illegible]

د نام خود پرستی سون کرد
 مکنی حب نامی از عوان بدد
 نفس غلبه دین بر موی دل بس
 رکاب مرده و زنده و دوس
 مراد و زبان می سم
 مان خام و یک ساقی احسن می
 زبانی مگر عرقی نکس را

دله و دود و دود اس کرد
 قمری بر سدا و دگر دین کرد
 نظر کار که کار می صبا احتی
 که اسامه از دجیان سر موسی
 در مگو نادان مار است
 دین و دین و دین و دین
 اسم و دین و دین و دین

داند که نام او نامست *
 هر که نام پس آورد دوس پس باشد
 آن قصر که بر حرج مهر د باند
 در هم که بر کنگره اس فاحه
 دل به بی در میان دوس دار
 دسا فاند دلولی دست اس دن
 دسان عس در او را د پرماتست
 اور دال دول دسا سراما حرم
 دسا به به داهل دسا به به
 دست نام احمد نگه س ر عمر
 دس دسا احاطه جات سست سست
 دس سست توار اس سخن فارست
 دسا به به مال ها که در گراست
 اس عمر که نام به ن آرا *
 دسا جان د به گان دروی *
 دسا به به دکار دسا به به
 دس مرطه گره دلست *
 دل دسا گم سار د حوض دا
 دسا سست حن تصور است
 دل دسا حن فاحه ناکست

مرد مسو حمان دی و طول ایل مرد و اس و س نو س

گل سخا و کم در سان مد س اهل دنا

آیا که دل نعلیم اسباب نه اند	حسن وادمانه بر سر گردان نه اند
اهل ریا نه مهر سطرچ بود اند	بایم صومی نه و سر گرم جنگا
رلس دسارسی مه که کرد امانت رخص را	رسم امر اند فطر از هر گهر گس
اهل دنا و ارضت رند دل نه اسم	مقدانم مردگان را نه می نه خواب
مرداگی رلد ساگر سب	مرد مرد را نه چس می دان سناح
ماضرا ن سرگران ما عباد و گاو س نه اند	احلاط مردم د سایی و ام کسب
که وضع اهل دنا نه سر اید سب	عن مایی از من مردم نظر نو سب
و سار سب سب خاوند سر د	در خاک ماند اردل فارون و سها
شعله در جسم سمد و ناو ککل نه کند	دول دنا جسم مردم دنا و سب
دل حون دسار کر آسائن سب اند	و تحمل هر که ر د اید سب خواب سگردد
و رخصت مرد دنا که ری نه سب	مال و نام من ماه عجب و عرووی سب
ما نه ا خاگر هر فسا یی حا حی	تا نه اهل دول مایی صردی سب
عسم اهل دنا عر ساد ری آد	سگ دنا و دنا که نه ایل دنا

گل سخا و دوم در سان معرب و سوب

که بدل گد نه می آئی جسم مد و د و د به مایی

مرد مسو حمان دی و طول ایل مرد و اس و س نو س
گل سخا و کم در سان مد س اهل دنا
آیا که دل نعلیم اسباب نه اند
اهل ریا نه مهر سطرچ بود اند
رلس دسارسی مه که کرد امانت رخص را
اهل دنا و ارضت رند دل نه اسم
مرداگی رلد ساگر سب
ماضرا ن سرگران ما عباد و گاو س نه اند
که وضع اهل دنا نه سر اید سب
و سار سب سب خاوند سر د
شعله در جسم سمد و ناو ککل نه کند
دل حون دسار کر آسائن سب اند
و رخصت مرد دنا که ری نه سب
ما نه ا خاگر هر فسا یی حا حی
عسم اهل دنا عر ساد ری آد

۵

[illegible]

1
 2
 3
 4
 5
 6
 7
 8
 9
 10
 11
 12
 13
 14
 15
 16
 17
 18
 19
 20
 21
 22
 23
 24
 25
 26
 27
 28
 29
 30
 31
 32
 33
 34
 35
 36
 37
 38
 39
 40
 41
 42
 43
 44
 45
 46
 47
 48
 49
 50
 51
 52
 53
 54
 55
 56
 57
 58
 59
 60
 61
 62
 63
 64
 65
 66
 67
 68
 69
 70
 71
 72
 73
 74
 75
 76
 77
 78
 79
 80
 81
 82
 83
 84
 85
 86
 87
 88
 89
 90
 91
 92
 93
 94
 95
 96
 97
 98
 99
 100
 101
 102
 103
 104
 105
 106
 107
 108
 109
 110
 111
 112
 113
 114
 115
 116
 117
 118
 119
 120
 121
 122
 123
 124
 125
 126
 127
 128
 129
 130
 131
 132
 133
 134
 135
 136
 137
 138
 139
 140
 141
 142
 143
 144
 145
 146
 147
 148
 149
 150
 151
 152
 153
 154
 155
 156
 157
 158
 159
 160
 161
 162
 163
 164
 165
 166
 167
 168
 169
 170
 171
 172
 173
 174
 175
 176
 177
 178
 179
 180
 181
 182
 183
 184
 185
 186
 187
 188
 189
 190
 191
 192
 193
 194
 195
 196
 197
 198
 199
 200
 201
 202
 203
 204
 205
 206
 207
 208
 209
 210
 211
 212
 213
 214
 215
 216
 217
 218
 219
 220
 221
 222
 223
 224
 225
 226
 227
 228
 229
 230
 231
 232
 233
 234
 235
 236
 237
 238
 239
 240
 241
 242
 243
 244
 245
 246
 247
 248
 249
 250
 251
 252
 253
 254
 255
 256
 257
 258
 259
 260
 261
 262
 263
 264
 265
 266
 267
 268
 269
 270
 271
 272
 273
 274
 275
 276
 277
 278
 279
 280
 281
 282
 283
 284
 285
 286
 287
 288
 289
 290
 291
 292
 293
 294
 295
 296
 297
 298
 299
 300
 301
 302
 303
 304
 305
 306
 307
 308
 309
 310
 311
 312
 313
 314
 315
 316
 317
 318
 319
 320
 321
 322
 323
 324
 325
 326
 327
 328
 329
 330
 331
 332
 333
 334
 335
 336
 337
 338
 339
 340
 341
 342
 343
 344
 345
 346
 347
 348
 349
 350
 351
 352
 353
 354
 355
 356
 357
 358
 359
 360
 361
 362
 363
 364
 365
 366
 367
 368
 369
 370
 371
 372
 373
 374
 375
 376
 377
 378
 379
 380
 381
 382
 383
 384
 385
 386
 387
 388
 389
 390
 391
 392
 393
 394
 395
 396
 397
 398
 399
 400
 401
 402
 403
 404
 405
 406
 407
 408
 409
 410
 411
 412
 413
 414
 415
 416
 417
 418
 419
 420
 421
 422
 423
 424
 425
 426
 427
 428
 429
 430
 431
 432
 433
 434
 435
 436
 437
 438
 439
 440
 441
 442
 443
 444
 445
 446
 447
 448
 449
 450
 451
 452
 453
 454
 455
 456
 457
 458
 459
 460
 461
 462
 463
 464
 465
 466
 467
 468
 469
 470
 471
 472
 473
 474
 475
 476
 477
 478
 479
 480
 481
 482
 483
 484
 485
 486
 487
 488
 489
 490
 491
 492
 493
 494
 495
 496
 497
 498
 499
 500
 501
 502
 503
 504
 505
 506
 507
 508
 509
 510
 511
 512
 513
 514
 515
 516
 517
 518
 519
 520
 521
 522
 523
 524
 525

مرد و سال و صد مطلب ای بگذازد مطلب
خواب و روزی از انام هر که مالش نام
هر که داند بود و داد انداختن و
بست نقد اگر هست در جهان و یا
عم مناس کند است بگر صاعدا
عم عالم فرا دست و من یک عهد دل دادم
است آود عشم که مجلس دادم
مرخص را عم ماله را در مرض است
جا احسان داند تا در خور سهر مدافس
رنگد خاک باران حد می سخی خواب
آلود رسی تا نادی ماله را م سست
نعماس رحمت و حال است و یکس
مرد است که دایم بی دفع دیگر است
بار حان است کردن پاکس ظاهر است
نعم اگر هر از مرد در روح است
ماله مرشد بگر گوشت نعماد نیست
مست مجلس و کلام مد جوان سخنی
دور می کنی دایم خود را به سب و روزگار
گر کم بر تو هستی خود است سوختم
خرا مجلس نطق خود را ری

عالم به را یک طریقی به
 زان بهم است آن جسم یک جسم
 کسی بر یک نالی نماند ام جدا
 کنی از کسی نماند بهر من گویا
 می اگر اندر آن هر جسم
 بر من چون حسن و زین می
 زین مت گویا گویا جسم
 کسی مرا اندر و مردار و علف
 حسن نماند احد من بهر واحد حسن
 در عین زین می اما مرد من و داد
 ما من زلف اندر و علف است
 بهر گویا من بهر گویا

محمد باور سا کرد و در محرم
 یوسف میل سدا رطع و اک
 فرد و در ماه خلوم او
 محرم طوم دارد و اک و انگا
 در محرم محرم کار امب
 در محرم امب همچون مادر گونا

مجلس چهارم در بیان دوسر

ماتم مورن سمس موسی
 بسکل ماسکوهی مردمانی *
 به اسر کو کویان سکر و
 شمع دست گوئی تداودی
 بکس و دوار آید جو کوهی
 اگر لیلی بران تحمل می
 هائی دالمی سرس خوراند
 مری احراسه دورا سلم
 عیاب دست و پا خرد سکر

عکس جسم در میان است و رسم و مرز قیاری آن

استاد
تلاوری
طوبی
استاد
استاد
استاد

داوداری
اسناد
داوداری
اسناد
اسناد
اسناد
اسناد
اسناد

[illegible]

قصوں سے دو ماہ دس

هر کس که در این عرصه ایستاده و حالش به
 عصبانیت و حالش به عصبانیت

عقلمند و عاقل در میان دو کتب

رهجوی ای او نوسیدن و غالبی کردن
 کی بهان کند خود را از این صناد سحری
 گر چه است پهلان و کام او رسد
 به عده ای شد امروز بر من قدم
 کسب دار خانه امانت و مهر او
 که امنی ای ادب نغمه فرماید و کاس را
 که ماسد صد جان در نظر جسم و کاس را
 من از ملک و دگرگی سوی ناله می سم
 و به آرد و که آن سر مال و در کاس
 و کاس طبعه سم بری را د

مجلس موسم دریاں ہلے

ما بهله محرم گمر آن نگار و سه
 هسره نگاه بهله را اگر آساکی
 بی مغان در میان بار کس انداخت دست
 مرا از بهله ظاهر سه که مخالف بی کردن
 بر کمر ماها آن ترک بر آنکست دست
 سحر بی سه دیگر دو صد دل خانان ما
 سنان سحر مرخان دهم سحر گل مار
 بهله بر دست ما دغا و کسد *
 بهاگر خاندان ساسد چخا اراکان من

مکمل ہمدردیوں میں سکھار

درد دل گردد و غم سر سبز شود سکار و عرا دست *

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

امام
میرزا علی
امام
امام
امام
امام

۵۰۰

سیر در میان بوجون رنگ آفتاب	اسباب بی سبب اساس سبب
ع او دندم و چون رنگ حنا	ارکف مار و سبب چون ما
مده چون بوی قون آلود چک گلشن	هر کجا مع نور نور و من می آینه
اسیحا آتش بود که آتدم سبب سبب	کر مراد که گلشن یک سرد ماه آفتاب
چو در رنگ مع گوهر دارا دگر دستخا	مگر هر گوهر بکن رنگ ارسنخا چو در گرا
اردم مع نور خادادان جاسم ناب	اس چراغ آرد در آت و دس مکمل
حاجت ناوان گل میکند در خم ششبرس	و در آت حدادان حده موج چون شکر س

مکمل مادی در میان سر

می رود و دگر که مادم ع	من سنان سر ددم ع
مسمم دور و دور سر مادی که سبب	حال و حسا و صمد یک ددم ع
روغن سر دست برک نی ماکم	چراغ طالع و صمد و دوس
ای آت که بر اجل کواکب سبب	چو سندی و ملی سبب و من سبب
مگر بر اما سبب سبب صحت	به بلیوی آت و اتم سبب
سر بر سبب آن رنگین کاداب	سبب امری که دست و چهار است
سر در دس سبب مالی حاجت	چو ابر سبب مائل آفتاب
دو در جوانب ماسس سر	من همجو آتین راج چون مر
مرس حلاصت چون کوه داف	ارد سر و سبب کس در مصاف
دران درم کومای جاد مشن	سبب یک بر دل اد های حوس

در میان بوجون رنگ آفتاب
ع او دندم و چون رنگ حنا
مده چون بوی قون آلود چک گلشن
اسیحا آتش بود که آتدم سبب سبب
چو در رنگ مع گوهر دارا دگر دستخا
اردم مع نور خادادان جاسم ناب
حاجت ناوان گل میکند در خم ششبرس

سبب
مسمم دور و دور
روغن سر دست
ای آت که بر اجل
مگر بر اما
سر بر سبب آن
سر در دس
دو در جوانب
مرس حلاصت
دران درم

فای کوب است اما کس بود - سب و ان گوارا و پس بود
 - تبه و در گوارا و دسبک - دبه و کس لب اورد و دسبک
 دانه هسه سبک دانه ادا - کس دگر و سنان باراد

مکلی دوا در دم دویشان کن

کس د و کس عصم و افسه مان - کس گارس است و ماس کس کن
 و سس گرسه و د و د - دسبک سر بر مات صد سر مرد
 مان سده و دعه بر سر دسبک - درین گاد کردن و کس سبک
 ارا ان با کس آب عصم د و د - کس سس سوی و کس مردم و د و د
 کن ا و پتال سده در با - ماس فاده و دگوس ا و دل و حان
 حن سده د ا و دس کس کس م بود - دام بر مای عراون امطر اب دم بود
 ای باد ا و دسبک کس و دماع مع - ا و د و دس کن و دس مراع مع
 حن سده و دس سوی کس - ا و د و دسبک گرد و دس کس
 بادسبک سده و دس و دس ان آد - حسی سس و دس حن و ا و دس کس
 کسای دس سده گایات - پتال است و دس آد سبک

مکلی سده و دس در سنان سر و دسبک و سنان

کس د و دس د و دس دسبک - لای کس کس سده و دس ا و دس

مکلی دوا

مکلی دوا

مکلی دوا

مکلی دوا

مکلی دوا

مکلی دوا

در دین و دنیا و آخرت و در هر حال و در هر حال و در هر حال

ن با و ک سده او آسانس دل مسدود
رست صاف ازل گردد گرم آتش بر سر
رگ ابر صرگ او دوازده کمان خرد
یک آس داد نام او سوار رحم دل
ارست صاف او و حمد سر عدد
بود در جهان بر کشد بر سر بهلولم
بر کردار دوس را سارده همگون لب
سر نو کسده را بر آس و دست
ار بردار دهماد صرخ موجود

مکن جهاد دین و دنیا و ملک

دگر در سرخ توان کرد هست مدون
چون سار جهانگر گردد مدون
ارست او لوده صد بر عین
چون اردل فاسقان نکا معین
ارست سگال بر آن گردد
بر آرد و دگمی بود آله *
بود مدون را قدری که سول نامت سدا
مگر گرد کسان بر دوس بر او بد نامت سدا

مکن با دهم در میان صحر

که هیچ هر سر از سون گرم سده
همگونی دین بر اید ام دارد صحر

در دین و دنیا و آخرت و در هر حال و در هر حال و در هر حال

در دین و دنیا و آخرت و در هر حال و در هر حال و در هر حال

در دین و دنیا و آخرت و در هر حال و در هر حال و در هر حال

کسادار ادنی محو کرد را محو همه رده ک در را
 تحریک مانی دوری دماغ حس ن ا و هر آن م ا ب
 رت و دسوی محس که دام در آب روان چون آعدا سلب
 م م هر گند م ا ب دوح رگ مانی برای ر ص ب دوح
 مگر احسن مار حمراد * نظر مریخ دام د م س ر ا د

محل ساردهم در میان گی

ان ناگی غاس که مٹوح کوب حسب که من مرقا من اردت
 بر سن ملک دد و مرگان طار چون مردک دد مجار دد و دت
 آن مرک الکی که دد و گرت و عس و کلام دهم و مکر بر رت
 کر حک روان کومس جود مطب اس حک مطابست که دد و من برت
 ر بی ناگی م ا ا صا ر ا د بود قرا عا ل ا ر ا ن آ س ک ا ر

محل هفدهم در بین اسناد مجلسی در صفت ارسال سال

عس ا ر لطف مرق آب در گی مرک مسوان کردن مگر ی محه رس د دا
 مگوب ل در م سار اهل عتلا د جود موسی کرا لسن اعما موس آه
 سان و العدر مردت سب دطن بر آفتاب و سبک د ا ر د حرا ع م
 اهل را مکت مامل و ن دارد آب در کور ماسه طن آلوده و د

وادی
 م

وادی
 وادی
 وادی

وادی
 وادی
 وادی

[illegible]

۱. سواد کثیرا در مردان
 ۲. در مردان کسب گوهر مرد
 ۳. در سواد الفس و کثای گوهر
 ۴. صاف من - مرد صمد و صمد
 ۵. هر ملک سواد انداد و صاف
 ۶. صاف و ان کرداد گوهر صاف و
 ۷. در صاف و ان سواد صاف
 ۸. می تواند صاف و صاف و صاف
 ۹. در ان سواد و صاف و صاف
 ۱۰. صاف و صاف و صاف و صاف
 ۱۱. صاف و صاف و صاف و صاف
 ۱۲. صاف و صاف و صاف و صاف
 ۱۳. صاف و صاف و صاف و صاف
 ۱۴. صاف و صاف و صاف و صاف
 ۱۵. صاف و صاف و صاف و صاف
 ۱۶. صاف و صاف و صاف و صاف
 ۱۷. صاف و صاف و صاف و صاف
 ۱۸. صاف و صاف و صاف و صاف
 ۱۹. صاف و صاف و صاف و صاف
 ۲۰. صاف و صاف و صاف و صاف

۳۸
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

مقدمه بنابر مریضی مادر آری
در دم ناشای گمادی جوی
مقدم که بهای سر دلف جلود
کسی آمد را گو سدا داد
این عجب رست در پند دستان
بر صفت لای های *
ای بدم بهای جان کسی
سکه سراردی و دار بر کس
مردان سبک بان که می دهد مولای

مجلس اسم مسیور دارد کلی
مجلس اول در میان مسما

سالها اندک با محکم گرد و سر
 مار من موال گنج سم دور و اهرام
 غایت معلوم شد که ما حاکمی
 جو غار در گریه دانا گردید
 سلطان عمر اسد ماسی سال
 سن از سحر ماسد تند و سی
 دست آمد دست آمد در

کار آفرین آسمان و اهرام
 مادران اطمینان مکرر مادران
 هر دو خواهر ماکم مطلقین
 بی ساعد دگر چون ما حاکم
 در جل آمد فرد و در در مال
 عصر کسبی در در دای سی
 جو بعد آمد آمد آفرین کار

12

25

22

五

13

۷۲

152

12/1

3

22

—

3

11

2

2

五

2

1

دوس با عقل در سخن بودم / گفتم که در دلم مسالی حسد
 گفتم ای مادر همه داس / دارم الحی و بوسه الی حسد
 حسد اس و بد گائی دیا / گفتم خواست با حالی حسد
 گفتم آرا که لال است حسد / گفتم رالی بهاد مالی حسد
 گفتم اهل ستم چه طایفه اند / گفتم گرگ و سگ و سالی حسد
 گفتم حسد که ای گفتم / ماعنی عس و عسده مالی حسد
 سطر وی رس جمله لب و خار بهار / ادا ان چهار فرگفت و مع بر کسان
 سبب روم و چراغان و مرد ما بر / چه نامه نامی بود بهد دسان
 بود روی عطار و سری مین / فرخ و و اسان بر آس
 ریل در بهد و در بهد و رالهر / بر کسان بود بهرام را بر
 سری مادر و برادی گفتم / که مرا مادر سو بهر حسد
 گفتم مادر ما کی در / بد گفتم ار طائفی اس -
 در ناگر بگرد عسی / بهد که گرفت چون بوسی
 زن سخا ای بر ار ناگفت / مگر تو بگرار رس جهامکت
 اس و مادر و بگری به / حسد دیدی و مادر می حسد
 آن را کی که آت بهد مادر / رس ما ناگر که بر مادر
 آت کار و سر که گردی بر / گادان آت را بوسه لگر
 برین مو را عا بود و ص / راسی دوس چراغ تو ادب
 آن مادر چراغ بر سو / خاطر که حسد و حسد
 در بر دوس عقل و در بر دگ / در که ستم و در بر ادب

عجای

الصار

الصار

الصار

الصار

الصار

وادی

الصار

رادی

الصار

حکمی

الصار

الصار

الصار

الصار

الصار

الصار

الصار

الصار

الصار

الصار

آس سوس سادده
 خرج کو دست اندازان لندی
 آب سوس نو کو را نهاد
 نهادند آس مردم پیری
 یکی سواد طبعی خود ساختا بود
 دود مگر آنگدل دوسان دواوی
 تمام آنگ کسی کو می بود که
 مراد ما را اولادی نسک کرد
 سادست مرادست کس و آب
 و رعایتی داد است که کافه
 صاحب از دینان ارگرس
 ی سدم از مردم دانا
 سبب مردم که کم است
 مان حسن و درد سکن و آب سوس
 هم سوسه طاهر طای که است
 بیکه آساکه بر دهم و
 یک گله که با دوسی آن
 اس آن سوادست که روی حسد برد
 هر سه آن طاهر را یکی
 کرده و ف ر من با بر

دو اس حصول به ما مستحب است
 هرگاه که ما در مستحب دین - ارد
 هر طاعت که هر چه گوئیم کند
 دل مستحب قبول بر آید به
 هر کس که در احوال دل ما رسد
 ای می توانی خود و همه است کسی
 باشد که در هر سوای مستحب
 پس از من و تو لیل و بهاری بود مستحب
 و بهار قدم خاک آید بهی
 در دین دین دین دین می ماند
 بودید و بهاری که - سی آید
 هر کس که بر آید است حار است که
 و توان کسی بر دین جهان کسی
 ای آنکه به احوال بهر مرد است
 استحقاق حکم کند نفس که بهر
 و ما نشاء که مستحب و محوری
 و ما نشاء که داغ و لاداری
 اندر مستحب و مرد است - سدم
 ن نام می هر دین بهر مستحب
 یکسان و در در اگر به حاصل مرد

حکوم کیم ار خودی حرا نه بود
 مری ددم — بر باد طوس
 ماکه همگ که افسوس اسوس
 ار عدم م مادم د سا کردی
 بوسه رسن بود ع و هم
 احرار دل را — خودان د — من
 هست از نس برد گم گوی من و تو
 آه سحری ساس سما —
 بر هر که بر کیم — می
 در دا که نگه نرید و غم تو
 کی مالو کیم که ن و من هم
 د موس مری که سسر در وطن
 من — سس سسر — سخی و نعم
 در د هست کمر سسر ا م کردی
 بنس و دی — سس من
 ا سس عس نک آدم کل سر
 ن سر عس بر نگ و د و د
 عود که عس و غم و د و د
 ر ح من ا نکه دمی سم در د
 دل گت مرا هم لد ن و س اس

ماهرت و خودی مرا بد کرد
در سینه ها دگر گشته و سس
کو گشت مر سینه ها گشته و سس
در یک وجود داد تا کردی
پیدا کردی و سس مرا کردی
احمر فیه - یوحان و سس
چون به در افتد - یوحان و سس
کوی به در افتد - یوحان و سس
ان سس که بر کسب به - یوحان
در دمای دل به خاد عم یوحان
وی سرم ساد مار عم یوحان
برود آگاهس جان و سس
اکنون ای دود و سس
در سینه ها دگر گشته و سس
ان سس که بر کسب به - یوحان
در دمای دل به خاد عم یوحان
وی سرم ساد مار عم یوحان
برود آگاهس جان و سس
اکنون ای دود و سس

اسرار	*	*	*	سین سنی یکن	سند اردت حاکم مویا هند
وادی	*	*	*	مسلسل آراد	کاردی نو محمد مست مدور داندی
اسرار	*	*	*	ای اهل کفا	ماستم که اره سر دو جهان بود دم
وادی	*	*	*	لو لک گوا	اراد من و ساظو همر مسودم
اسرار	*	*	*	صفت سگر	تا آنکه سودم و ماستم هم
وادی	*	*	*	اندر اند	سور عدم ماه قدر موجود است
اسرار	*	*	*	دوره عید سات	نکند نارب در نور گسم
وادی	*	*	*	کردم حساب	نکند نارب اس و در گسم
اسرار	*	*	*	بصیرت آب	چون واقف ازین جان امر گسم
وادی	*	*	*	ایک در مات	دستار هر رسم و طهر گسم
اسرار	*	*	*	بی پروا و فا	بی سار سردی جس خواهد ماند
وادی	*	*	*	بی جور و حما	بی حس سان سمن خواهد ماند
اسرار	*	*	*	ای ماد عمر	این عالم سو فاکه تو می بینی
وادی	*	*	*	بر حر و مسا	بی مار نوی سار من خواهد ماند
اسرار	*	*	*	ای بوسه یان	اما تو ماد آسانائی مارا
وادی	*	*	*	محسن ندان	دردیده نوی جور و سانی مارا
اسرار	*	*	*	من اردل دیان	رور آن دستار اس دعا میخواهم
وادی	*	*	*	دور پرد جهان	مارب مد بی داغ حدائی مارا
اسرار	*	*	*	کردم حسره	ای خواه من بدان که خواهی مردن
وادی	*	*	*	از لب دور	عریک کنس دیگر نخواهی مردن

رستم
سین
ایمان
ایمان
ایمان
ایمان
ایمان

مهدی را مژده

مردا کردی از آن جهان ثانی
 در مال برالمنس چاه چورون
 ای رستم سودای تو دل مارا
 در مات دی که اسیر حصارا
 باد سحرار و صحر و صواں حر آرد
 ای مردودان هست مگر ماد صارا
 کس مست که بر روی گلشن و صائب
 چون لاله غم ناک رد حصارا
 بهاب که در دوزخم رنگ بر آرد
 آدم که بر ارم در دل سوخ مارا
 رستم هر دلف مرا امانه حصارا
 هر که کند اهل هر دیک حصارا
 از مال برسان کاک حری مست
 آن کک که نهر بر کند مال گداوارا
 ای مردک مر
 ماسوے دگر
 ن هیچ گما ہے
 گما ہے مگا ہے
 امر و ر گلزار
 در گوی نور اے
 دراع طرب مست
 انگد کلا ہے
 آره اور سد
 رسوا عد آست
 میل صواں گف
 مست گما ہے
 ای دوست حیدر
 در حصر سابع

گل مازم در سان محسن

در جهان کس صوای دست لغامی
 کس کرد و عک در گریه جن لغوت
 حل من خور نور دل گریه مار عوگ
 امثال صر ماس اعد و اوج
 ای لغرمات سوم آهر دل اوج

دردم آن دلبر لیلی دشتی سوس دهن داد مرد دست دگو ای ای سن گو کس
 دست آن گساح در دامن آن بوسه من ای دلخوارم حسنی کان بد سن سوس
 هر داسن مردای دبد لعلوت سب

محل طار آ و مار ام سا و نواست کس دل را آ و ده ام سو داس
 سهرم داد اسک و آ من در چش آ و ایست کار کا عس را از عس مر کام فصاف
 خار لعلور را هر دلم خار و سب

نسکه سر بر دم ام از حرم تو من مر سب ع عس دوزلم درد حرم گاری ای مر سب
 بر عس ارتال دل ای دای ما جوان اسک موسم طمان بد جو میگویم مر سب
 محرم جو بهامت ان ای نام بر میگویم سب

ان هر جور و حصار مرد ای مر کس کس نعی او سو د خراس نعل در آس کس
 اسعد در جمی ای مر جم مر خاس کس جن دل منظر کس دی سوی درد عس کس
 خاطر محمد و را آ و در گردن سب

ای سرور و ان دست کلستان که بودی ساعر کس برم که جهان که بودی
 سر گرم و فاماد دل سو د ان که بودی سس بد با سب سس ان که بودی
 من مو جم آ و اس انوان که بودی

ای مر کس محمود نو کلر گ و صبا ار گرمی می بد صای نو جو کل و ا
 ا و طر د کلا س ا بر سه بود ا بد ا و ا و لعل نو ساه کس
 ای عهد سکن بر سر سمان که بودی

ر بد ا و ر سب در حب و هر حسان اردی کجک بد ساندل و دمان
 ساس دل نو سکن کفر کرمان اگر اسه دس بحر امان سمان

ای داس کس

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

۱۲۰

یک پهل کسان سخن مست ظریف جان مست خرم بود هر چه
داسان از دهنش کسان گوئی

من آکس از سو بهار به توان کرد من سو خورده به توان کرد
من به کسی به نام و توان کرد من اجل دهن به نام به توان کرد
بوا در کلام به توان کرد

ای طراست به نام و توان کرد ای موی در آلودگیه اس
توان هم کسی بود در گردن دانا در سینه زلف لای به توان کرد
سرخه به نام و توان کرد

درست به نام و توان کرد کز گود در اوج هر جانب
صادق به نام و توان کرد دل به نام و توان کرد
از گود در به نام و توان کرد

رمی به نام و توان کرد اسم اعظم به نام و توان کرد
دلجوئی به نام و توان کرد کوسه به نام و توان کرد
به نام و توان کرد

مگر از هم از وی تو گاهی به نام و توان کرد از هم به نام و توان کرد
ایک دل و جان به نام و توان کرد فرمان به نام و توان کرد
به نام و توان کرد

من خبر از کس به نام و توان کرد بر همه دهن به نام و توان کرد
در یکده به نام و توان کرد در صومعه به نام و توان کرد
در یکده به نام و توان کرد

وای کر که رسد به دگاری دل

خان ملک آمد لب به دیدار مرا شکست خاسته اسرار گردار مرا
دل بود ارد به دست طیار مرا آنکه گزاف جان رگس بار مرا

گفت من هم بکم خاد ناری دل

الف فاسد به من یک حرفست بخت و امن و فراز به من یک حرفست
سرت فاسن با من یک حرفست به به آواز به من یک حرفست

صفت آزادی گوین سکناری دل

آه بگر است غم مادر افغ سلمه که سود سر کلام بر اصحاب هم
حم کس طول سخن جول شکست هم عشق جوی رخ دید دل ساز کلیم
کست خرد اع که آمد سر داری دل

ی عشق به گل - گسارم بی فعل مادر دنی حرام
اراسم رخسار و نگارم چون نوی گل آرد می نام
بر دوسن هواست آسمان

آرام جان کم بد ما مال خاد هم سر انا
رود در ار عار دانا چون به سبب احسا
هر لب رسد آسمان

ما همی به بر مانی بی همی به کار و ان
همان در راه سکرانی ما به نیک بر مانی
ارح دوستی خوش ردام

را به به و صوبی سوار و سوار من سوبی

وای کر که رسد به دگاری دل

سوی محال ای دوی ما سر گرم گنگوی
 من برده آدم دام

نی با مردم - نی سودم - نی تنه می - بر مردم
 رد یک گنه ام - دودم - چون کس ناس صورت
 بی او سم و دام

گویند تو ام گداوار - در محفل سون صاحب داده
 لکن من دودتم - چون اسک زخم او داده
 سرده - سس مردم

ما عس - سبغ بر مردم - جوان ده می بر او دارد
 ناسن هو س نظر دود - او را طرف هو اسود
 چون سله دیگر قام

فرماند که چون عس ز آمار - از من بر سه ناس آوار
 محال یک گویند دل مار - هر چه برای کس دارد
 تا کرد و بگویند من دام

ای درد دام اهل دل را - ناس عداوت یک ایجا
 تا کار و گم - ناس - که گم - و هلال آسا
 که بر یک او گم

باد ناسخان آسمان های تران - نوب و طمسام های تران
 رس برس که نوب ناسخان های تران - ناسد کس و سس سسهای تران
 که عس بر یک نوب و طمسام های تران

مردان

سکه که در آرد از گردن دودان بجای حد خود بر لبم هست
در نامه من این صفت را ستان حرب و ماسن و بدل نصر و مرگردان
کشد محبت آتم تا نگرای فران

را ت دند در ج و نس با یکی سوم سخت و جوی کسی حد هر طرف دوم
دوای دود و دای هسن صل سوم کجا دوم حکم حال دل کرا گویم
که داد من ساند دهد سرای فران

فران کیکیاں رد و فرامس مرم فلان ردت فرامس در هر عالم
عدا و صفت من و فران هم اگر دست من اند فران را نگسم
و آت دنده و هم مار و نای فران

نود برای سر بر ج آفرید جا را در من با ستار و مسم و سا
حان فران سان سر و کرد و در را من ادر کجا و فران ادر کجا و هم در کجا
نگر کرد و مرا مادر و برای فران

رو صل بود و دم فران سس آمد می طرف گسدم فران من آمد
در طرف که دودم فران پس آمد بر کجا که دسدم فران من آمد
شکست و دسگ نامه ای فران

کسم صل صفت چون سالک دلور که چورده بر حکم طرد مادک دلور
دلیم دکت سسری رنود و دهور در دآن گل و حساد و غلب و دور
چو ایل سحر می رسم دای فران

ای سرور ان ردنی سان که نودی ما جواد که ارد و جهان که نودی
سرب رده ام کردی و فران که نودی سسین مد ماسن سسان که نودی

درا نام سس

مجموعه کتب خطی و چاپی در دسترس عموم قرار دارد

در این کتاب

در مورد...

در مورد...

در مورد...

در مورد...

در مورد...

در مورد...

در مورد...

در مورد...

در مورد...

در مورد...

در مورد...

در مورد...

در مورد...

در مورد...

در مورد...

در مورد...

در مورد...

در مورد...

در مورد...

رس سس ساسد سمان هیچ مصفب آدام نمرد در رس و سب
 ای سسل مردمان که جوانان که بودی
 بر لبک بود و در آغوش طادب چون سان عمل خاسد اردوس طادب
 بر سس که خردی هر سس دوس طادب بر رحم نوبت نمکدار خوش طادب
 ای دل پدب مادک مرگان که بودی
 ای بر پس از مرده قص صبرب مانده کاسد هم که حرر
 لیل سب آموخه جوانم دورب جان سب حرس مسودار طرد صبر
 دسان رس خوش لیل سسان که بودی

گل حرم در سان و اموج

ای گل مادر که لوی و دفاست برا حرار سر در رس مار حفاست برا
 رحم بر بلبل می برگ دلا است برا العافی ماسرا ان ملاست برا
 ماسر عم و اصلا عم ماست برا با اسر عم خود رحم مراست برا
 فارح ارعاشن عماک می ماند بود
 خان ماسرا همه هماک می ماند بود
 همه و گل حرم در سان ماسی همه و گل حرم در سان ماسی
 بر مان مادر می دسب و گمر سان ماسی ران سس که ار کرده سان ماسی
 جمع مانع ساسد و بر سان ماسی ماد حرا می مآ آری و حرا ماسی
 ماسر هم که ماسد که حفا می نوکد
 محاسار د و جد خود بر ای نوکد

مادر می

100 101 102 103 104 105 106 107 108 109 110 111 112 113 114 115 116 117 118 119 120 121 122 123 124 125 126 127 128 129 130 131 132 133 134 135 136 137 138 139 140 141 142 143 144 145 146 147 148 149 150 151 152 153 154 155 156 157 158 159 160 161 162 163 164 165 166 167 168 169 170 171 172 173 174 175 176 177 178 179 180 181 182 183 184 185 186 187 188 189 190 191 192 193 194 195 196 197 198 199 200 201 202 203 204 205 206 207 208 209 210 211 212 213 214 215 216 217 218 219 220 221 222 223 224 225 226 227 228 229 230 231 232 233 234 235 236 237 238 239 240 241 242 243 244 245 246 247 248 249 250 251 252 253 254 255 256 257 258 259 260 261 262 263 264 265 266 267 268 269 270 271 272 273 274 275 276 277 278 279 280 281 282 283 284 285 286 287 288 289 290 291 292 293 294 295 296 297 298 299 300 301 302 303 304 305 306 307 308 309 310 311 312 313 314 315 316 317 318 319 320 321 322 323 324 325 326 327 328 329 330 331 332 333 334 335 336 337 338 339 340 341 342 343 344 345 346 347 348 349 350 351 352 353 354 355 356 357 358 359 360 361 362 363 364 365 366 367 368 369 370 371 372 373 374 375 376 377 378 379 380 381 382 383 384 385 386 387 388 389 390 391 392 393 394 395 396 397 398 399 400 401 402 403 404 405 406 407 408 409 410 411 412 413 414 415 416 417 418 419 420 421 422 423 424 425 426 427 428 429 430 431 432 433 434 435 436 437 438 439 440 441 442 443 444 445 446 447 448 449 450 451 452 453 454 455 456 457 458 459 460 461 462 463 464 465 466 467 468 469 470 471 472 473 474 475 476 477 478 479 480 481 482 483 484 485 486 487 488 489 490 491 492 493 494 495 496 497 498 499 500 501 502 503 504 505 506 507 508 509 510 511 512 513 514 515 516 517 518 519 520 521 522 523 524 525 526 527 528 529 530 531 532 533 534 535 536 537 538 539 540 541 542 543 544 545 546 547 548 549 550 551 552 553 554 555 556 557 558 559 560 561 562 563 564 565 566 567 568 569 570 571 572 573 574 575 576 577 578 579 580 581 582 583 584 585 586 587 588 589 590 591 592 593 594 595 596 597 598 599 600 601 602 603 604 605 606 607 608 609 610 611 612 613 614 615 616 617 618 619 620 621 622 623 624 625 626 627 628 629 630 631 632 633 634 635 636 637 638 639 640 641 642 643 644 645 646 647 648 649 650 651 652 653 654 655 656 657 658 659 660 661 662 663 664 665 666 667 668 669 670 671 672 673 674 675 676 677 678 679 680 681 682 683 684 685 686 687 688 689 690 691 692 693 694 695 696 697 698 699 700 701 702 703 704 705 706 707 708 709 710 711 712 713 714 715 716 717 718 719 720 721 722 723 724 725 726 727 728 729 730 731 732 733 734 735 736 737 738 739 740 741 742 743 744 745 746 747 748 749 750 751 752 753 754 755 756 757 758 759 760 761 762 763 764 765 766 767 768 769 770 771 772 773 774 775 776 777 778 779 780 781 782 783 784 785 786 787 788 789 790 791 792 793 794 795 796 797 798 799 800 801 802 803 804 805 806 807 808 809 810 811 812 813 814 815 816 817 818 819 820 821 822 823 824 825 826 827 828 829 830 831 832 833 834 835 836 837 838 839 840 841 842 843 844 845 846 847 848 849 850 851 852 853 854 855 856 857 858 859 860 861 862 863 864 865 866 867 868 869 870 871 872 873 874 875 876 877 878 879 880 881 882 883 884 885 886 887 888 889 890 891 892 893 894 895 896 897 898 899 900 901 902 903 904 905 906 907 908 909 910 911 912 913 914 915 916 917 918 919 920 921 922 923 924 925 926 927 928 929 930 931 932 933 934 935 936 937 938 939 940 941 942 943 944 945 946 947 948 949 950 951 952 953 954 955 956 957 958 959 960 961 962 963 964 965 966 967 968 969 970 971 972 973 974 975 976 977 978 979 980 981 982 983 984 985 986 987 988 989 990 991 992 993 994 995 996 997 998 999 1000

4 8 6 10 14 18 22 26 30 34 38 42 46 50 54 58 62 66 70 74 78 82 86 90 94 98 102 106 110 114 118 122 126 130 134 138 142 146 150 154 158 162 166 170 174 178 182 186 190 194 198 202 206 210 214 218 222 226 230 234 238 242 246 250 254 258 262 266 270 274 278 282 286 290 294 298 302 306 310 314 318 322 326 330 334 338 342 346 350 354 358 362 366 370 374 378 382 386 390 394 398 402 406 410 414 418 422 426 430 434 438 442 446 450 454 458 462 466 470 474 478 482 486 490 494 498 502 506 510 514 518 522 526 530 534 538 542 546 550 554 558 562 566 570 574 578 582 586 590 594 598 602 606 610 614 618 622 626 630 634 638 642 646 650 654 658 662 666 670 674 678 682 686 690 694 698 702 706 710 714 718 722 726 730 734 738 742 746 750 754 758 762 766 770 774 778 782 786 790 794 798 802 806 810 814 818 822 826 830 834 838 842 846 850 854 858 862 866 870 874 878 882 886 890 894 898 902 906 910 914 918 922 926 930 934 938 942 946 950 954 958 962 966 970 974 978 982 986 990 994 998 1000

سید زکیہ زکیہ زکیہ زکیہ زکیہ

4095 1966 2 30 96 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44 45 46 47 48 49 50 51 52 53 54 55 56 57 58 59 60 61 62 63 64 65 66 67 68 69 70 71 72 73 74 75 76 77 78 79 80 81 82 83 84 85 86 87 88 89 90 91 92 93 94 95 96 97 98 99 100 101 102 103 104 105 106 107 108 109 110 111 112 113 114 115 116 117 118 119 120 121 122 123 124 125 126 127 128 129 130 131 132 133 134 135 136 137 138 139 140 141 142 143 144 145 146 147 148 149 150 151 152 153 154 155 156 157 158 159 160 161 162 163 164 165 166 167 168 169 170 171 172 173 174 175 176 177 178 179 180 181 182 183 184 185 186 187 188 189 190 191 192 193 194 195 196 197 198 199 200 201 202 203 204 205 206 207 208 209 210 211 212 213 214 215 216 217 218 219 220 221 222 223 224 225 226 227 228 229 230 231 232 233 234 235 236 237 238 239 240 241 242 243 244 245 246 247 248 249 250 251 252 253 254 255 256 257 258 259 260 261 262 263 264 265 266 267 268 269 270 271 272 273 274 275 276 277 278 279 280 281 282 283 284 285 286 287 288 289 290 291 292 293 294 295 296 297 298 299 300 301 302 303 304 305 306 307 308 309 310 311 312 313 314 315 316 317 318 319 320 321 322 323 324 325 326 327 328 329 330 331 332 333 334 335 336 337 338 339 340 341 342 343 344 345 346 347 348 349 350 351 352 353 354 355 356 357 358 359 360 361 362 363 364 365 366 367 368 369 370 371 372 373 374 375 376 377 378 379 380 381 382 383 384 385 386 387 388 389 390 391 392 393 394 395 396 397 398 399 400 401 402 403 404 405 406 407 408 409 410 411 412 413 414 415 416 417 418 419 420 421 422 423 424 425 426 427 428 429 430 431 432 433 434 435 436 437 438 439 440 441 442 443 444 445 446 447 448 449 450 451 452 453 454 455 456 457 458 459 460 461 462 463 464 465 466 467 468 469 470 471 472 473 474 475 476 477 478 479 480 481 482 483 484 485 486 487 488 489 490 491 492 493 494 495 496 497 498 499 500 501 502 503 504 505 506 507 508 509 510 511 512 513 514 515 516 517 518 519 520 521 522 523 524 525 526 527 528 529 530 531 532 533 534 535 536 537 538 539 540 541 542 543 544 545 546 547 548 549 550 551 552 553 554 555 556 557 558 559 560 561 562 563 564 565 566 567 568 569 570 571 572 573 574 575 576 577 578 579 580 581 582 583 584 585 586 587 588 589 590 591 592 593 594 595 596 597 598 599 600 601 602 603 604 605 606 607 608 609 610 611 612 613 614 615 616 617 618 619 620 621 622 623 624 625 626 627 628 629 630 631 632 633 634 635 636 637 638 639 640 641 642 643 644 645 646 647 648 649 650 651 652 653 654 655 656 657 658 659 660 661 662 663 664 665 666 667 668 669 670 671 672 673 674 675 676 677 678 679 680 681 682 683 684 685 686 687 688 689 690 691 692 693 694 695 696 697 698 699 700 701 702 703 704 705 706 707 708 709 710 711 712 713 714 715 716 717 718 719 720 721 722 723 724 725 726 727 728 729 730 731 732 733 734 735 736 737 738 739 740 741 742 743 744 745 746 747 748 749 750 751 752 753 754 755 756 757 758 759 760 761 762 763 764 765 766 767 768 769 770 771 772 773 774 775 776 777 778 779 780 781 782 783 784 785 786 787 788 789 790 791 792 793 794 795 796 797 798 799 800 801 802 803 804 805 806 807 808 809 810 811 812 813 814 815 816 817 818 819 820 821 822 823 824 825 826 827 828 829 830 831 832 833 834 835 836 837 838 839 840 841 842 843 844 845 846 847 848 849 850 851 852 853 854 855 856 857 858 859 860 861 862 863 864 865 866 867 868 869 870 871 872 873 874 875 876 877 878 879 880 881 882 883 884 885 886 887 888 889 890 891 892 893 894 895 896 897 898 899 900 901 902 903 904 905 906 907 908 909 910 911 912 913 914 915 916 917 918 919 920 921 922 923 924 925 926 927 928 929 930 931 932 933 934 935 936 937 938 939 940 941 942 943 944 945 946 947 948 949 950 951 952 953 954 955 956 957 958 959 960 961 962 963 964 965 966 967 968 969 970 971 972 973 974 975 976 977 978 979 980 981 982 983 984 985 986 987 988 989 990 991 992 993 994 995 996 997 998 999 1000 1001 1002 1003 1004 1005 1006 1007 1008 1009 1010 1011 1012 1013 1014 1015 1016 1017 1018 1019 1020 1021 1022 1023 1024 1025 1026 1027 1028 1029 1030 1031 1032 1033 1034 1035 1036 103

— — — — —

— 100 —

١٠٠٠

11. 11. 1941. 11. 11. 1941.

... ..

... ..

1997

۱۰۰

... که در این کتاب ...

۱۰۷

[illegible]

مادامہ کہ وہ سب سے پہلے

۱۰۰ : اربک کما ۱۰۰

وہ کہہ کر اٹھ کر چلی گئی۔

۱۔ سرگرمی و سرگرمی سے اس کی ترقی ہوگی۔

۱. بیستم و بیست و یکم

[illegible]

1990

$\frac{1}{n} \sum_{j=1}^n x_j = \bar{x}$

دل تو سرکشان جهان سار است گل اس باغ سی مردوان سار است
 جان من به تو فادگر مان سار است مرک در س کرد موی مان سار است
 مال به تو سکر تنگ دهن سار است که حرار تو جان سب جوان سار است

دیکری استمد ادا نماسن کند

قصه آردن ماران توانی کند

من سده که در آزارم و مدهای تو در کند تو که مارم و مدهای تو
 از غم عین تو مارم و مدهای تو داغ عین تو کان ارم و مدهای تو
 چون دل ادره مسارم و مدهای تو ادرای تو حسن رارم و مدهای تو
 ادرمان تو حی ستم هرگز

اگر بومرمد یک حرف بودم هرگز

بکن آن نوع که آرد ده سوم از تو دست بر دل هم دناکم از کو
 گوشت اگر کم دس بعد سام سو یکم مار دگر ماد حد دلجو
 و ده بوسم دناهای رج سکو سخی گویم و میرمد سوم اردو

سواس بد کن قصه دل آرد ده خوش

دور سار کمان سوی ادر کرده خوش

حد صبح آم دار خاک در سام دوم ادر کو سو د کام سا کام دوم
 صد دعا گویم و آرد ده سام دوم ادرت آم داس بی رام دوم
 دور دور از تو من بره مرا کام دوم دهره که مراد تو یک کام دوم

کس مرا ابر سلس دل بدو ماسد

جان من اس روسی سب که سکو ماسد

بازار و در آنجا که می باشد

بازار و در آنجا که می باشد

بازار و در آنجا که می باشد

بازار و در آنجا که می باشد

که می باشد

که می باشد

بازار و در آنجا که می باشد

بازار و در آنجا که می باشد

بازار و در آنجا که می باشد

که می باشد

که می باشد

بازار و در آنجا که می باشد

بازار و در آنجا که می باشد

بازار و در آنجا که می باشد

که می باشد

که می باشد

بازار و در آنجا که می باشد

بازار و در آنجا که می باشد

بازار و در آنجا که می باشد

که می باشد

که می باشد

بازار و در آنجا که می باشد

سر ادا من سه من بر اید سوم اید ای طمع کن بر اید سوم
من بر اید و دین دکن بر اید سوم مگر با بر وی بر من بر اید سوم
حرف با کن و دکن بر اید سوم هر چه دین و آن بر اید سوم
ایده الله و که این عهد آموخت
که اسما دیوا بهار که آموخت

ای هر چه که من اید ای هم می سم ردد و دین اسر کوی عدم می سم
دیگر ان راحت و من اید و سم می سم هر کس حرم و من اید و سم می سم
لطیف سار طبع دادم و کم می سم سم آورد و سار سم می سم
چو در حرف در سم من اید و دیگر
حرف آورد و در سم من اید و دیگر

آخسان ناس کس اید و سکا کیم اید و طمع طمع دعاب کیم
سمن مردم و دعای بو کاک کیم هر حاصد و دین و داب کیم
دیگر ان سکوت و جد و بهاب کیم حوس و اسیر و هر سهر و داب کیم
حوس کی خاطر و حسی مگای سلب
سوی او گوشت حسی و بو گای سلب

دوسان شرح بر سانی من گوس کسد داسان غم بهانی من گوس کسد
نفسه ای مرد سانی من گوس کسد گفتگوی من دهرانی من گوس کسد
سرح اس آس ناس و دکن ماکی
سرح سم و حرم اس را دین ماکی
رد گاری من و دل ساکن کوی لودم طالب حوی و حرم حوی لودم

علی و دس باد دوا به روی لودم
 کس در آن صیقل هزار سن دلیر بود
 کج گز ار از آن جمله که باشد بود
 بر گیس هر دس اندر نماند است
 اندر سوری و گرمی با ارد است
 اهل آنکس که هر دس از سس سن لودم
 باغب گرمی با ارد سس سن لودم
 سن سن سس سس جوی در حاشی او
 کس که دم هر طاسر ج در حاشی او
 ان دمان فاسن سرگ فراوان دارد
 کی سر و برگ سن سی سر سامان دارد
 در است به نام - از آن رای دیگر که دهم خان دگر دل - داری دیگر
 سم جود سس کم کف ای دیگر برگ ای دیگر دس درم حای دیگر
 بعد از رای سن است دس داید و د
 سن بر آن سس داله سن جواد بود
 سن او دای بود دای گن مرد و کف
 نول راج و عمل مرغ سن مرد و کف
 ان به الف که دد و هر گس سن بود
 راج دایر مرغ سس الحان و د
 چون سس ن گاه دیگر اسم - حیدر روی با دله ارد دیگر اسم -

عد لب کل و سار دگر باسم - مرغ جوس بود انکار دگر باسم -
 روزی که کو کرم لیل دستان سار سن
 سارم از راه جوانان حسن سار سن
 آگه بر خام اردو دم آردی هست - مسوان باد که در دل دمن ماری هست
 از من و سنگی من اگر من ماری هست - لغو و سد که بر گوشت جود ماری هست
 نو خاداری من هست در سن سهر کی
 به به چو مرا هست جود ارسنی
 بی دوره حسن بود ددم هست - راه صد مادی در ددم هست
 دم از راه هست باز کدم هست - اول و آخر من مرا ددم هست
 بعد از من مادی سر کوی دلا ماری دگر
 با عرالی نه لخوانی و صحرای دگر
 ای سرحد نکام دگر است - مرغ جوس و سب رخام دگر است
 ما به حسن مدام دگر است - ماضی مجلس عام دگر است
 نو خدای که سدی مار بیناکی حد
 به پس باز دارد به پس ماکلی حد
 در کس نویسی و سار ان هست - سر که رنو که مگر ان هست
 داغ بر سر دسه شکار ان هست - عرض است که در صد نو ان هست
 ما سن مردانه که ناگاه قنای مخوری
 واقع کسی جود اس که مای مخوری
 نو سار که هزار دل مخورون مردد - آس عس غان احد و سرون مردد

در سدم روح ادورد گت
سد عدم التسل^{۷۲} کیا روح اد
مارح اس محسنه ماواسم ردل
و در خاک مصلی گت جان
چون جواد حسن بدر گت راءه اوان معا
گت بسم مال ابحری اول آعر عسی
چون ناح سنان بلح محسن سنان ما انگله
مارح جهان کسائی است ادر صفحہ ہر
روفاہ بحر کر سانس جسم در گوس رمند
آمدہ قسم رحال ابحری اول آعر عسی

۶۹۲
و حاصل بود از این بار یک صد طاق
دگر بی صد طوطی مسکه معال
از سون گلف کعبه مانی ساسه
نحوه و محسوس از خاک مسلی
درد که مرده و ساسه احسان در دهه و بیستم
در ساسه و نور اسباب سراسر بی سبک امر
هر چند محظوظی در دهه و ساسه از سبک
ادب و سبک را که در سبک و سبک در سبک
کلام و سبک در سبک و سبک در سبک
امان فرنگ در کمال او سبک از سبک

گل ہسم دریاں محراب

۱- چون مطلع گران سنا
 آسائس مدنی را آتشی
 مارا ن دست حاج بر هوا
 ای سر برد عا حاجه یعنی چه
 بچهاں اوس حسن معلّم را
 ای کس لاج مرس حسن لوسک
 چون کره پسته سر گویم

ن ردد داس اردود گنگا
 گه رجوت سناں سر را
 ساج من دست راهب را دوما
 ماهر ننان دلیل حاجه یعنی چه
 درمی کون خود انداجه یعنی چه
 وی عهد لوه محمد سلوار لوسک
 چون خانه دهر در می رود مسم

44

۵۰۰

52

5

10/10/10

2.

22

ایضاً

52

12

9

5,

441

2

51

10

الصالح

4-2

1957



1

[illegible]

وادی	کون مان گوید کمر گه	دکون - سه ساسه مامه
ایستاد	دران گه ساسه آب جسم مردم	دودکون کردی آن رگ سدره
ایستاد	کسی کور ساسه آب در جسم	فیس دایم که هست او کون دره
ایستاد	دکامه رگس حرا امار	ماکون حرا ساسه امار
ایستاد	سین ارس گه امار ایل سلف	که کون کس و در آب امار
ایستاد	در سم نو - دگر مانی مامه	در سم آن سخی و مانی مامه
ایستاد	آری آری این میل و سس گه امار	آن صبح سگس و آن مانی مامه
ایستاد	مال اگر بر کس نکارد بود	ماکون معانی مامه بود
ایستاد	عاشقان را چس کداری	مکس سدره هر دایره بود
ایستاد	ردن طبعه بر کونان به دواست	به دگس را مان به سر است
ایستاد	در سن مات سکو میل گه امار	طمانی بر دگان مگس نظام
ایستاد	اردل من برد 'راحت و آرام را	به 'چو دکرد 'عقیده مامه را
ایستاد	موی که اردوی کس سگی از پرست	حاجه ساسه سدری و آرام را
ایستاد	ای صبا سحر ارس بر سار ماردان را	ایمان را و دگر معلم به کاران را
ایستاد	که درم کون میان دالسن داود دلد	سر بر سنگ برود دگر کاران را
ایستاد	عجب کمر دارم عجب جوی اوست	کرمی السد سس و سس حدود
ایستاد	سسد ساسه امار کس این حرا	بواسع و گردن فرادان کومست
ایستاد	عقیده گو کرمی و بی عقیده طاره مست	مانی لاس فاعره دل در طاره مست
ایستاد	کک مری در کس مکن را که گه امار	و کار حرا حاجه سس اسکار مست
ایستاد	حجر بلبلو لب جهان عمر مامه *	کدم نم فکر نو - 'عقیده ساسه

مهس مگر کسم سج جسم * را اسم در صورت کجوی سم
 من ام که مگر رم ارد گود در * کو سس کم سس خود سر
 نام دسان حیدر در دمسد * و گود در آوار مالسد
 کون گر گودی کند عسس یکس * ادرای کر سستی ی ر
 رهم محسی که دران سی مس - لود * خود بداد که دران رای مس - لود
 سحسی کاس مادر خود در دکنس من * حد سگری کم که دران نای مس - لود
 گرون آو دم بعد نکاح * کس ار سح من دکر گردد
 کوسان ارند دکن بر خا رسد * کر کم خالغ من برسد و رسد

محل دهم دسان عربات

بر د دلم در می سر ردانی * در سی کمری سم بری موی مانی
 جوسد و سی مادی در حسی * باو لبی سگ دلی سگ دن
 عسی عسی حیدری یوسف عدی * جم مره ناووی سا سانی
 ی سگری حوسگر در دل ظنی * سدی عکسی دیمک سور حمان
 خاودگی مگر گری - برسی * آس دلی ریح سی آف مانی
 سدا دگری کج کلای عرم جوی * سکر سکی مرندی سح آن
 رسم امنی سحر اب حان * در نام سس ماد سحر سانی
 ی دلف درج و لعل اب او سده سعدن * آبی و سرشکی دیماری و دنان
 لا مالی نام دهر دانی را * حاجت عطاسد سر سردانی را

انبار
 انبار
 انبار
 انبار
 انبار
 انبار

سج سیدی

انبار

دیده افانده آفت کدله سد	دور به سدره بود فاند ساسی را
که برای مرد و در و در آید	ما که را است گیس دکه' یوانی را
همو مرد و به گد و سر بر سبب گرد	اصاری بود مردم هر طائی را
سند ماوی است دهل صبح کوب	ما که صبح ساسد سبب تپائی را
سطر چو سوا گو مار مار نو	ماد' دگاسا سو مار مار نو
بر حجاب کی خوری در به ام می خوری	ماد' سو مار مار دمار مار نو
ما صبی چو لسی چو سس سس چلون	نوسه سان کلام ارد مار مار نو
سایه دگر بای می کند از برای می	نص و نگار در گس و نو مار مار نو
ماد صبا جوگر ری سر سر کوی آن سری	فصه' خافطس گو مار مار نو
ای جهر' ز سای بود سبک سان آوری	هر حد و صف سبکم در حسن اراش اندری
نوار می خاک می در برگ گل ماد کوی	دور به گوم بهری جفا عکاش دلمی
هر گساده در نظر صوب و صوب جور	سسی مد ام ما که مار به دما سیری
ما صبی می سده و کس را دانه اس بک	خوری مد ام ما که مار به آدم ماری
آقای را گردیده ام مهر سان و در مد ام	سار جوان مد ام اما نو خری و گری
چون دل دوست داده ام در بحر کرا اما	چون در مارا ساسده ام گو ما بحر اح اندری
ای مار من خون طاح بود اما بهر محتاج نو	خان بهر مارا ج نو بهر سبکس ما سگری
صوبت گر لباس حسن و صوبت نام سان	ما صودی کس احسن مار کس صور گری
من بوسدم نوس سدی من س سدم نوسانی	ما کس گو بهر عد اس من دگر م او دگر می
آهنگ صحر اگر د' حرم ما سار	خان و دل ما بهر ده است رسم دلمی
سر و عرس و گدا اساده در شه شها	ماسد که از هر حد اسوی عر سان گری

جاده ساطع

مسور و بلوی

کار هم برادر کار است
 کار گس با گستاخ برادر است
 مادران را با ماسای من و کار است
 کار تاس عر عاسای منال مادر است
 اسرار من حرای اذان است
 در مدح عس را دار و محردار است
 سادس ای دل که در امرنا اود و میل
 مرد سبب گرس و عدا و دادر است
 مادر اود ارم مادر اود و کار است
 مادر اود ارم مادر اود و کار است
 جسی میگوید که سر و رسی میگوید
 آری اری میگوید ماطن عالم کار است
 حرم رسد است بر مادر حای آمد
 سر من بدای را بی که بر او حای آمد
 بر آید و ان صحر اسر خود بها بر کف
 ناسد آید و دی - سکار حای آمد
 بلغم رسد نام تو ما که رسد - م
 سس ارا ان کس نام سکار حای آمد
 کسی که عس را گرا و دد مدح است
 سحر گرسای بر او حای آمد
 یک آمد و بودی دل و من همچو حسود
 چه داگر دسان دد سدا حای آمد
 در می که بود در میا محواری دل
 به طسی که کمد خار - ساری دل
 دل مادر ابر که گرسا و حاست
 حای راری دل سب و گریه حای
 حد وانی دگران و اسرار و کیاست
 حان کوی نو سدا و مال کمان مادر آمد
 دل مرا عدا و اود و اود و دی
 مادر را و اود و اود و اود و دی
 مار گف ارا مکن قطع نظر گفم عس
 آ حسه توان کرد حفا کادی دل
 گف با اودوسی لیکن بدل گفم حان
 عک و عس ما سر سگر گفم عس
 عک و عس ما سر سگر گفم عس

اصول

اصول

بجالی

اصول

محبت با محبت گو باد در میان مردمان
 محبت اگر نماند سخن داری بحکم خود گوی
 گف اگر خواهی سارده سسدر را
 محبت اگر خواهد دل را لعل میگویند حده
 گف اگر دارد دهلای چشم که مات عباد
 دل طاعت حق گسوی بود در مات مرا
 رانده اودی ساد من و ما که دوست
 سسل اسلم بکر دست من دلده گمر
 و که مردم زعم و بهمنان سدا
 خاثری سو حتم از ادا سفاکس حکم
 محبوس صف عظم او اعمام صاحب مارا
 مانم و محبت او در کج حاد تو س
 ما عین او ز مای مات دهم ه سارم
 در داکه گمر کوس گس میگرد
 ای خاثری بر آن روح استاد است حالی
 مطب بگو ستم ز نواد اگر که مردن کرد من
 سدر که کاهی بمر هم بی خاثران سده بختوس
 سده سوس سو ای من در هر مرد سسر
 مارا که ادرم که سسر ما قدم نگذاشم
 در اسبک و آد صدمه و در و در مردم مان

دستی

سازار

سازاری

زان آن مرغان سویم که من آن آمم برون
 مرد حسن را داسی دهان نهاد آسبه
 ارداع سجودی بود دل سانی ماله بود
 ارسس سلخی در کلن دارد و دیم نظر
 بر اما آسم امرو در لعل می آلودس
 را غلام و محنت بر دامن حسن اندام
 و کجسک مرغ دل دست طفل بدوی
 مردم سویدگی داد و دایم حسب سودا
 محبت من خاسود است کردی هر که میبود
 نظری را سکنس مردم امرو در دست کردم
 صبار طند و سر داد من سانی
 سکند و حله ن برای صا سانی
 لطواف کعبه دم محرم هم بدادند
 بر من جو سجد کردم و در من بدادند
 لغا و حله و دیم هر با کار و دیم
 دود بر خون و دم من و درون بدادند
 مادر است این با حله مالک خراسان
 فام است این مالک امرو داخل مراد
 رلف نور بحر اقلاب امسک حسن
 سم بود و دست آ آهوب با صا دانی

صد حم بر دم دایم و کس سه مریون که من
 کمر و نظری آمد لکمی بر طبع موردن کرد من
 صحنون مرده و دمدم ارد و امردن کرد من
 خون نظری و رحم ارد و نسن مسون کرد من
 دست بلورس کو ما مر آدم ارد و دودس
 و حله ای که کبھی ماله و ظاهر که در دوس
 که میگوید عمر رس دارم اما میگوید دوس
 دلم آواگی دارد دایم حسب عسودس
 آسکس میبود و دوس - ظاهر میبود و دوس
 مراد و ای مالک صاحب جسم گر - آلودس
 که در ارد و دود و دیم و در سم با دانی
 سنام یک و دوس و یک سانی
 که درون و دود کردی که درون حله آبی
 که مرا حرات کردی بوسه و دانی
 جو معونه و دمدم هر ماله و دانی
 که سا ساعرا فی نور خالصان مانی
 با سماع سمن با آسبه و دلباسان
 با کمر کلبه سماع حسان آسان
 ماد و گسوی سه ماله سار است اس
 ماد و مادام سه ماله گس سار است اس

۱۱۱

دست این شاد با محراب افروز رخ	بامثال عدالته روی با تاب اس
گوی بود کنده است اندرین اوجان	گلشن ارم صاحب الدواب اس
خنده لعلک با سر حسد آخماس	نادهن نامم با طوطی سگده نامت اس
بارت اس چو رسد نامت با نام	نارسیه ماری با قورن بر دامت اس
لیل باغ جان با قمری بی باطن	طوطی سرین دامن نامی صد اس
بار هوای جسم آرد و دست	خلو اس و جسم آرد و دست
کعبه چن را حرم کم ای جسم	لوی ازان سر جسم آرد و دست
ارژر دمان لوی ماری	همو عین جسم آرد و دست
سره راست و دست با نام	در علم گل بدم آرد و دست
نور دمی گردم و آمد بهار	ساقی لوه سکیم آرد و دست
سین گو جامی ازان لب سخن	کعبه سخن ازان دهم آرد و دست
دوستان چه کم میگوید ساری دل	کس گر داد نهاد اگه ماری دل
اگر بر داری دل میکی ایبار ما	گو کس بر سه نس به سوزاری دل
گوی تو بر دل به است کسی چو گردد	که ماله بر من مای و ساری دل
دست بحر چه میگرد و سالی کماست	که درس واقعه عفت کده ماری دل
چانه ام به سخن سی مست دامن	هر سخا کوی دله او دفا داری دل
گر لو لب بر رسم و طلب سر و رسم	مست مقصود بر آتم و سخا کوی دل
عمر اسه که دل جامی ازان عم و دست	که کید ما بود می سرخ فکر خاوی دل
ان هم مست دست سخن نگا دست	ان که مار مشن حرام ارسنا دست
ما به سینه بر دده دامن و دست	ارمن گرب با گردن بر گنا دست

است

است

است

در کوه سحر بودم جود است
 من آن سم که فکر مانی من کس
 سخن دورم دور من گمان
 رنگ بناد حسن دی دعه دوده
 آید سم و موب سمانی و حرم
 دارم دلی آت اول صدگو حیان در نعل
 ماد صاگر گره دار کو دیوی حسن
 ای باغان کی یکسم مبرای سر گل
 دم چنگ عمر را که لب آرد او
 بر تیغ رها من بر گش کس کم ما داد او
 در دما صبر کسی در دست گرد ما
 حدسی مدام من بود دای مار او را
 بود سر حدسی بود و گری داد
 من مانت دمن را اید اما حکم دل او
 من دمه فرد سم خود گو حکم کان
 مرغان حس آهنگ اند و دماح سخن لکن
 صد بلبل و صد قمری بر مو نشان آت
 مار مر خاک گساح مرغان
 ما سلسله سگ و گره
 در کار حسن صد گر دار سخت دده ام

در خاک و خون شد طرف کاک
 با حیدر ای و ریلی عده و کاک
 سحر و دست هر گمان گمان
 مادر گش گش بود او دوا گشت
 الود عار دایم و راک
 حسی و دین در آسای اسکی و طوفان و در نعل
 علی صبح گرد و کد نوی تو مان در نعل
 کرد اعیان مسموم ام سه گلستان در نعل
 ارم حراحت ای دل دوده شکان در نعل
 گدو در اسس صبح او دود سندان در نعل
 من بر خاطر مسموم بود و رغان در نعل
 او بعد آمدن کف من حسن عصان در نعل
 گویا که رخت خود بهان حری دارد
 ما لافه جوان در دمه سیری دارد
 در سم سبان تباد دل کمری دارد
 مالدن اس طبل سوی و گری دارد
 فریاد حسن ما سوا سیری دارد
 خاکسرد دایم سوری دارد
 جانهای من لافه یار ما و گره
 مادر ام مرا دی آن سه جوگر

سجده

استاد

نوی

[illegible][illegible]

مرا می رسد آن نور مادام
 می اگر چه مرا آب هستی دارد
 مگر ما سر بر این جسم استانیست
 ما را در سانی مطبی هست
 مگر درون مگر در سانی سار
 ما لب مر و در می رود می هست
 و داس کی توان بر دار کردن
 بر سبب من است و او در جواب
 می از یک نام و در مگرد
 سبب اندکان من کلام مرا
 بر من پس از که داد گون سبب است
 جاوید بال کور بر سوز و در گرمی
 حال منی مادر که رس منم کرد
 و طوق فاحه سبب فاسم از غم
 حوس مرا حم و سود و دماغ سبب
 رس بر سبب آباد که شوک
 رک سبب گام من عید سادی من
 مالت نظاره ام بر د بر اگلن روح
 غنایی و ما کرد کادر مع بر دای من
 راه ابرس سبب و ما کشن سبب

ماد را در سبب سبب قالی را
 سبب است که در دست قالی را
 که کار جسم لوان سبب سبب
 سلام او سلام و در سبب
 که آملو سبب بر هو است
 که در دوس جراح استانیست
 بر دگر رنگ و دم و قانیست
 یاس و در و اکی و در سبب
 که نام و در مگرد هم گدا
 بوسه اندکان من کلام مرا
 حیات ماد و سبب و کلام مرا
 که بر من هم بر دوی ادیام مرا
 کسی جو یک گل سود کلام مرا
 حیرت من بر دوی سحر ام مرا
 حال نوی گل احمد که دگام مرا
 نگاه گرم که سبب کادر خام مرا
 دوی مادر ارج دل دست وادی من
 سبب مع را سبب سبب اری من
 بر دوی سبب و مع که ناری من
 حوس و آب آلوده سبب و ناری من

سبب

سبب سبب

سبب

کتابی که از این

در این کتاب

یا

نسی اگر کرمی حرف گفت گرا
 دو سیم نه گاهی و خانه حسن ماند
 سرون دودن من صد صورت او جدا
 ناده جمال او در حسن بدلم سرود
 برست دست عذاب او را بدلم دلف
 من جسم من تو هم او در دهن من
 ما که دنا عشق اسیران دنا
 از که عمار عم او سرود
 می سم و سیم می جسم می درم
 درون مگر عرق می مانند می درم
 صا نالک مار من به کردی
 کند و گریه دی ما تو گویم
 سنی گر دکن او خاطر مار
 کف خاک مرا بر باد دادی
 ردی بر حد او گر نه اس
 نوبنی ما تو سیم و سیم
 گندی خار و افع و اس
 دد او حامل طوفان او جان است
 بر کس مع بر می گاه قدس
 نکس طوفی گویای حسن را در نعم

لیس بر عهد دار و حیدر دلدار احسن آمد
 رو سگس داغ کرد دلدار حصار احسن آمد
 در کوس عزم دین کم بودای دلدار
 که از داد و دحرم گره دار احسن آمد
 مرا عصب خاں فرما را احسن جهان آرا
 سخی کو ما ساس احسن مار احسن آمد
 در لوی عکلی گره ددل دارم مرا عاود
 تخی سهر او بهانست کار احسن آمد
 در کوس طهری اسبک حیرت عهدا دادم
 برای عدل مال گله از احسن آمد
 در کوس مرا زاری - میرا عین او گاری
 نکلف بر مریب مارا احسن کار احسن آمد
 بداد در گس خون در ادر بر پیرا کس
 عجب تر سبب اس طالی که چار احسن آمد
 از بخاں کک گر مان گله دارد
 در گره دس گوشه دمان گله دارد
 گشت سکیم که بسجودم آس
 او بهت من گره دسلمان گله دارد
 از سکر بدان عک در مادم
 دحرم - بنگ آید در دمان گله دارد
 دمان گله دنگل حسن بوسا
 کل حسن بهادر دمان گله دارد
 لب حک فادوم دران مادر کاخا
 از حک لای حیرت خوان گله دارد
 محسن در حسن و مادر حسن سک ما مار
 از یک آن لب برسان گله دارد
 که حد و گره که دگر آ جگر سود
 ای نصران او مع تو مانا طه دارد
 که ام صد نگاه دلمر مای مار
 کرد ما حسن آسواد در حد کاخا ام
 که ام دلمر لب سگدل ماسن کس
 که جواب طه از مردم جسم کاخا
 بر لیسرای خون و بر کبان دلمر اکا
 مارا لیم دکت و سارا بهار - صاحب
 در سرم افاد - سر دلمر مای مار
 خود سوی مادم حصار اها - صاحب

می

سر
 می
 سار

ری

در هم بسته از نظار احسن
 بوی کج دست و سس بر روی گوی
 دسی بر و کسود دثار ایهام - ساح
 دما و حس بود و بها ایهام - ساح
 عاس کسی که کوسد دست و اس مرج
 دسی بد و سس عر بنادار سسر گم
 از بر و د سس و محملی ساقم
 زانند اسباب جمال بری و دن
 عرب از جسم بر روی بود من مدهم
 گر یابد یک الموب که کم مرد
 مگر سس دست بد وصل لوان سوس
 مگر بد ام دل من احد و عا سکار
 بر ف او داد و دیوی و لیس مرد
 مادر و دهمان مر حه اماره ارم
 ماناب و لاسم یکس که به ارم
 ماشاح دو جسم بر از مو لوجد
 ماناب سرام و راست و گنام
 نایر که بودم مساح دل خود را
 ماناب السم و کماه محیوب
 ماناب سماع مرده ارم ارم
 دس قهرم درین گوسه طوبه
 ماناب قهرم سدم سکر را
 دسی بر و کسود دثار ایهام - ساح
 دما و حس بود و بها ایهام - ساح
 اس طرفه کمری که حنا ایهام - ساح
 مادر اعد و لیس با و ایهام - ساح
 مر حاط گرم و داد و ایهام - ساح
 کجی مگر - و سس مراد ایهام - ساح
 مگوس و ارم - لوسس مدهم
 ماناب سس روح لود و سس مدهم
 ماناب سس و سس و سس مدهم
 مگر - مد لکه نایر مدهم
 در ارم در سس و بر در مدهم
 مراد و ارم و گران و ارم
 بر سس و سس و ماناب ارم
 بر و گران سس و ارم
 و ای می و نه ماناب ارم
 ماناب سس و گران و ارم
 بر و ای سس و سس و ارم
 و گران سس و گران و ارم
 ماناب و سس و گران و ارم
 و ای سس و سس و ارم

سبب بر روی

سبب

گفت جان سوی ماگر دستر گفتم حس
گفت به دست حس گفتم از بهار
گفت بر مدارم از روح بر د گفتم لطف
گفت حای من کی لائق بود گفتم بدل
گفت خاک مندم من حس گفتم نوا
گفت در دل مد قات حس گفتم
گفت فخری مهان جوابی نه گفتم خان
اسکم در بهت سعه آبی سدر حاتم
بی بار دلا در نفس سه حرامی
دود دل عشاق گوئی ابراماد
خاک من به ارده و آگه هوس بود
ماله فسرار سیم و خور بود خود
فامد آمد گفتمس آن مار سحر بر گف
گفت دگر از بهر گزارد آن بر کردون
کت میرانادس ارمک و کمر سهر
گفت - در من را از عبت خواهیم
گفت خاکس گر دزد خواهی بر ما داد
گفت د زحیر سکدم و اس خواهیم کرد
گفت حر مرا سدا غافل را در حساب
گفت ما را لب کو بر سدا عادت

وہ

مجلس

26

اند دل درم آن رلف گر بگرسد
 سواں گف که دوا - بر حبه کسد
 گر مرا هم کی ای عس جان کن ماری
 که ساد دگر م مت لغر کسد
 دل اسر بگس از عدم آمد نو بود
 چون سکاری که مقنور سر کسد
 س که درم حد روح مگر بگ نو بود
 سواست غلاب از فلی تصور کسد
 دل و دلب مره آن حال سه فام گرو
 دانه را و در دوا درین سر کسد
 بود منلوم را آخار کن دو ماست
 در دماکی دو دواست مار کسد
 بر دماطی کردل از عس جان اند و حب
 استاس هر ادس طک سر کسد
 سس سرست دماطی گرم دوس اول
 حملت از کوهی فام بضر کسد
 ران لب سگون مراب مای ماند گرو
 کام دل ران صحت شراب می ماند گرو
 جان ابروی بی انگشته از غان دلم
 حد و روی گوس امحراب می ماند گرو
 حای امی دلس بر ساحل اس محرم
 حاد و کوه گرداب می ماند گرو
 بر نو چو رسد برن حرم کفت است
 فص جایی صبح را در خواب می ماند گرو
 مار است مار جوی سر گلش میکند
 باع را در مرد بهما می ماند گرو
 صب حد دل اگر صاحب دو دوا دای
 حرار کوی نو سحر مدار دحای
 اسک جسم صب عبرت مردم گردد
 همجو می که در و گره کسد ماسی
 می کما مانگر را در دل بر چون رها
 کربان در دل اس فطره بود دمای
 صب مانگر کام دل چو دگر کم
 کاس می بود و درون ارد و جهان صحرای
 گنه کست اسدای س مهر دها
 مد فلی عمر د' موحه' دسوا می
 مرد حسن و لعن مانا ملا در آیدست
 شد لعل را آت نوا در آیدست
 مد چشم را در اسگی در مد گف

از اندک سال شکر

از سبک دمی

در باستان است

و از نیکو سبک می بلانی

چند

سخت

روادی

ای فلان اس نوای بودل مرد در من	آتش محو طو و دمار کسی
ارگر تاس سهر و سامان نکه دارد	در سبیل حد آباد و دیران نکه دارد
در وادی بودای توان آله نام	کر و هر دم طار و ملان نکه دارد
ارگر شمع آتش بر دانه عر دج	سوار عین و در مان نکه دارد
ما جلوه رخسار بود و درم با سار	مرغان من ارد و حیران نکه دارد
در دمن دلخیز و غمخوار و درون سد	ار حبه لب و درم غامان نکه دارد
اردید بر سر سد کل اسدم	نی مرغی من را بر باران نکه دارد
سادای که سب گف بخواری جسم	کو لیک دل ار کاوس مرغان نکه دارد
در هر مرد و نیت دل شمع و در هس	ار و لب تو هم کهر هم امان نکه دارد
در کوی نواد کا هس عم ایسی و لی	خار نیت که ار حدن دامن نکه دارد
نموان و درم کینه زاید کرد ار کعب دل من آقا	ما مطرب لغوه صافی محمد خاگر نکه دارد
نعل باری بکنم تا کی نمک اس باری سوا طی	کینه داس بخوردی اگر سد حسن بعد در ما
چوبست لبست لغوس و صبی تمنا و اندل	چوبست اس سد و طان چسبی و گریخته
چوبست و در پیس دمه دل و در جاره مانده حقت	که چوبست کسان محسم کو و ان در نفس
رو و هر جود و نام و نکس و در و اضطرار	که گریه عین بکوه مانده سحر ازی و آندار ما
در سامان و مانوای سادم ار مانا که دانی	صا سانی و در مان سر و مخون لبوی لیلی
ای من مان آورده نام کرده مرا ع کوک	هم عالم حبست حب کینه بوس من بر سر ما
ای سر عجب در دل عیان سار	حق سوس و ول و نوحان و سار
هر کس بر مان صف حبه نو گوید	عاسن سر و در عم و مطر بر ارا
خاجی مر کینه دمن طالب دمار	ادمانه ای خود دمن صاحب خانه

مگر سبک در برم و گدماکس مسکو
 چون در بر خاکس ج دوست توان ده
 کم گو سخن کردن طرد لدا و مارکب
 ساقی نومی خام بلو و س ح سدی
 سار گنگو - کم بیس جسم مار
 با سب ماظم نوسنگین دل ای نگار
 بود سبک بر دل آرا دکان مرن
 دحم دل حد بود و لک جان بددی
 نارد نوا - ام از سبده لشکر ارد کرد
 به ماغم حکم آ و می سبدم
 سحر جی دوی بران سوج که د امر محل
 سب گره اسبک جسم آینه ای مرا
 آسکار است و انداز عاقلها سس
 آس جسم گره انداز جورک الزم
 ای و آمد آید خای سس ما
 جوس آمدی ای راحت و دل عالم
 در باغ جهان امن از آسب جوان سس
 داری خرا و ما که در دسم بد اوم
 سرور س بود و اصف و اج جسم
 گنگم حم ام لاگسا سر گسوی سس
 یعنی که بر ای قلم خا - خا -
 و نوا - سم سس که دوم خا - خا -
 مار گدی که اس ما مارکب
 گل را مارکس که لک مار مارکب
 دایم کف مردم مار مارکب
 صحبت مان مارکب مار مارکب
 اول سس که سبده ح سبده از مارکب
 جوان برن مر 'هست مکنه ان بددی
 مسکس سبک دس سوجی طفلان بددی
 نوبی مرا این دل خاک گره سان بددی
 ما دلم چون بود و سبک ر سس بددی
 و و سس ان طلب خار معالان بددی
 مکنه چون بدلم دهن جان بددی
 فکر سبده ای دل خاک سس بددی
 گردید ح سبک که سبک الحرن ما
 ما عس بدل سبده ریح و سس ما
 ناصر نوا ای سر دمان جس ما
 کاسب ن بد و بود و سس ما
 گود و د عجب مر دگر گره سس ما
 گنگم دم مع سس گنگام اردی سس

واری

نوسه ام در سبک

نسی ام در سبک

انته

گفتم که خون کردی دلم گداهن کار مست
 گفتم که آسمان گداهن کردی رودستم
 گفتم که در عالم عین کرد است بحر می سامری
 گفتم که نام تو بود گداهن که سا دل را ن
 کجا باکم مسافه از حاتم و حم دگر
 بود و اسس ساند دم بح تو وارد
 عین آید دلم باز درس عالم ادس گردم
 رس دل مردگان خون صبح مارا گری آید
 مکن آن رلف را در هر طایان بهم در هم
 برور وصل او دارم عمر دور حانی را
 رس اسک ما دور دل سگ گفتم اهل
 الهی موج حر رنگ محلی گردان دایم دا
 راند از بغا طهای او چون صحر روحم
 بیاگر گر در ماک من رنگ بزدگر د
 عدم آید و اسسی رو سندان ماسد
 بود و صاب صند سرون درای دلی
 توان دیک نظر همچون حور صبر عدم کردن
 روز و دایح سگ ای غنچه دل حرم
 دکن اسب آرد او بود و در بحر رس
 سهند رس را رنگ سینه را آتش کس رسد

گفتم روی آتش عین من گداهن که هست
 گفتم که سر و گلستان گداهن که لعلی من
 گداهن که افراس بر گس خادوی من
 گفتم که مرد و کس اس گداهن که ای کوی من
 کسم ی ساند گوتم سخن او عالمی دگر
 بود را ن خان رلف آید مهابن دمی گد
 جهان کس ما را نور آور آدمی دگر
 درس محفل ماسد عوار ستم می دگر
 بود در عالم تان دور در هم بر می دگر
 سحران رنکر وصل او دارم می دگر
 بودای عهد سراسر اس رسن اسسی مگر
 مکن دسک صغر ماسان طرد سام را
 سسی آسکارا مسکد او دارم سام را
 جان برن عینی سوج هر اسحوام را
 ماسد حرن او جسم و رف حاتم را
 مله آواره و دود حشر گمادی تمام را
 اگر مای دل می بردار کف تمام را
 بهادی شکله گرافسری رنگ حرام را
 مدار آید دل ماسد رلف گر بهکرس
 حور جهر و صفت موج آب سسرس

رای سارام

رای راس کارام

لک

مراتب کم از کم ۱۰۰۰ نفر است

عند ما اذبحه من اذبحه

ایری ماردار الباط کوم تاماکی

۱۔ ہم ایک جہاں آباد ہیں

به گیس و آتش و آب و باد و زمین

مع سرس گر 'دک گر سان کسب

عطر و ادھر کا نام

ساح کفی اعمیٰ خاک مسجد ایں میری

وہم دل سے کہیں ہر سو دیکھتا ہے

کسی دلم آبی جوداد کور عام سراپ

۱- سرمرگان را در سبای قوم از حد

مادی جسم میں اراستہ خاؤں موج در

مسترحیوں فاسکس ڈاؤن کر سوجا

اس دل میں کس کس کا مسکن ہے

۱۰۰

بی بی خدیجہ کی زندگی

کے لئے یہاں سے باہر جانے کی اجازت

ماہر و مہر اعلیٰ و عالیہ

سید محمد علی حسینی

10-12-40260-1-2

تو اس از ساعری که د ساقی فکر مرس

کراچی اسٹیشن، بحال صدر، سی

دودا سے اقل مودم آ عمر میں

مگر کسی نے اس کا نام نہ لیا

لقد اراد ان يحسن

عام مسئلہ مراد وقت پر یہ کیا کہ

سر سہری محوں آلودہ مکان کسب

آر دودھ نوادیں اور بچے ان سے

سے کہ سب سے پہلے اس کی تعلیم ہو

۱- جان در دلمم دلمم جان کس

کتابخانه خوارزمی و خوارزمی

جمع ومان یاد دوزخه قاس لسته

در تفسیر بر مآدلهای مرآت

[illegible]

باسمہ تعالیٰ

دانشگاه تهران

۴. قلمبر و تاج و دیار حکیم

سدا و طرہ: احسان نور علی

12-112212-02

ای آنکه بود دخی حس اند
 روح انداخته از کاکلی و سار بحر
 که دهم او دل مادم صب و فتن مادم
 ماه حسن انداخت ما و دل مادم
 فتن مصمم سانی کعب دین خام و دگر
 محسن نه عجب ز دگر کس بر کمر گرد
 بی داد و دل را دم که بر مای او بود
 صفت بحر کنار من من اگر گردد
 ارمی جو سدا آیم روی سراج جسم
 بی غلی که بر سر است حاج او بر گردد
 سبک چون نوی غل عرم ندرج و وطن دام
 دل من کی دوس و صفت سراجی بر خطر گردد
 جس آید فصل گل دگر فردن شود بر من داعم
 گوهر من مان مار جسم صدفی دکی
 به دند حسن ماماد که امانا فلفل
 در ره کعبه سر ما گلشن ما
 ما نوسه گر صم رنیل سکر حسن
 ار خلوه آن ساعد و سکر مد صفا
 ماد و صفت هفت دهم صبح و خاکس
 آن که در جسم بر من رخت پس او برگ
 مرم بهن دم جو آرام و دگر
 اردست گدازن نو فردای صاف
 آن بود ذالاس که اردست نو آمد
 سادات برادر کس سبلا و دس جسم
 از هر هلاک من بود داده هفت
 اس کعب اگر کردل ما ساد من آمد
 ای دای جسم است عین من ما

ایمان

سعی است

فصل بختی کجده گم سس سس خواهم کرد
 موسم بی برسد دوا آن ساعدم
 ماسی را اگر د س بر دل سس خود
 گرسدم ارس او خوس سس صان را
 سکه طم سوج دگس اد اظم آوردت
 داع بود ان دل سحر دج هم برود را
 گومان دگس بود جسم طوقل دای ما
 گراسر عر د آن جور صافی طم
 اس دل بود د ا خود گام خود رای سس
 الهی عدوت اعا د سس د را نام را
 سحر یک سس لطف سس بی کل باد
 سراج کل سس گس عطا آن مال بر وادی
 رند مرگ دون وصل او سس خاکس
 رنگ گرد ' سسور گل ماکي بود مار
 بهان از جسم هم از جن بر دم جسم سس
 لغس سس ادم بر اده سس کور
 رص بر بود نور جمال بی سال خود
 داس در سس گویری چون قمری سس
 داس دسب سراج دس اوان بهار
 لعل دگس دوا او سس آوار د

بر

بر

سسور گل ماکي
 سسور گل ماکي
 سسور گل ماکي

سسری باوس صفران سس خواهم کرد
 طوس در سس دساح سس خواهم کرد
 مدان دوی سس کد سس خواهم کرد
 ا فرگی دسنا سس دس خواهم کرد
 صحت گلچهر گان سس خواهم کرد
 رسک سس نورناس ا سس خواهم کرد
 ارسر سس قون گلانی سس خواهم کرد
 سسراج حب ارحاک کس خواهم کرد
 عرن آن سس سس اادص خواهم کرد
 رنگ سس فردوس دگان کس سس را
 رعد جسم کس آراد خان مالوا م را
 که بر سراج بود ادم دسنا آس سس را
 سودی گرد سس نای اوهری داس را
 د عرفان آد دگس دکل اسر داس را
 د انا دس سس اس راه بهام را
 اگر کاود دسارگ ماک اس خواهم را
 کس رن عقی مال آس سس را
 سس او لطف او سائل نو طبع داس را
 مار آد او سسور لال طوقل بهار
 سس کل دای فردودر سس سس بهار

ماورای کس طو' درگاه کس کرد
 سوزن خار آرد در دست چنانم
 کی سو همسگ با لب دل بر چو من
 کسی بر ما سوسوی شس رو که سه
 در هوای قد و دی ما ر کسی
 عه لبان رس سم سما و سن که سه
 خان ابواب که صرح چو سبل گه لب
 ای زردی تو کل بر در کنار آینه را
 سکه در بخران او روی حرا سدا الم
 همو آت جو که موج صفاری می و نه
 با نگا اس بر روح و بیای تو امانده است
 روی خود در بر نه بوسه دار چلب مگر
 سوج جسمی های او چو در دل من میگه
 ما سار دما دل دار تران ابوان
 اگر تو روی خود دار دسمن بهان یکی
 حرا کوه عس آکسه دلی دارد
 مرد صبر عسرم روح بودله ناست
 اگر نفس سنان مائی سر کرای
 و فای عهد بهار و ماه چو ددی
 مای من مکن دل غری مست

می کند برادر گ ازودی سران بهار
 ماند و در دیگر اکمل بر گمران بهار
 گزود لیل سنان در به حسان بهار
 و آس و حرا کل و سن حرا ان بهار
 مسود قرا ان مر و اسن حان بهار
 لوسای سم حرا سام بخران بهار
 سنگ ترب می و نه بر سنان بهار
 دی و نه حان بود در دل حرا مار آینه را
 و حم با ص گه جو هر در کنار آینه را
 صاحب سون حرا' نو ستر او آینه را
 حسم حرا لب دافتم دو کنار آینه را
 کرد روی' ساد' نو د اعد او آینه را
 همس جو و نه ساری و نه او آینه را
 آک کرد از ساد' مر گان نگار آینه را
 محب من د نو ا نه امکان یکی
 بوقع مان بوس صر ان دآن یکی
 مرا تو را نه دیر و حرم گمان یکی
 اگر جس یکی حی جو و حان یکی
 فصاح گل دگر بای بلی آسان یکی
 نور بها و نه صد ما تو ان یکی

بدن اسم سران

و ساری سوسکس

اسم ریسان رود	سبح آفرین
ارباب آردون سودا	درم در دلفسان رود
در میان صفا	یکه بر سرستان رود
بالا دل صد کسان	طه در مثل سان رود
ارقی داغ هزار دل	صد بر دشت و صوان رود
اسر دگر گرم است	در بر گشته گردان رود
سوان گشت طایفه	نام بر سره صوان رود
ی رود در گام و روان	نادر در رم و نعل رود
بر من گشت دگر	سعد در برین تان رود
دی کاش سک ساربان	مک با صبح چراغ اند
را به ادبگر سواد کون	کین بخت بر لب میازم قتل گشت
گرد هم ماران می آید	بادای عمر در دشت و دلدل گشت
کی سه دهم بر لب نرس	ماده هم در مری دارد
ان صفت و دگر آب	مگر من ساد جسم
بر کسی و لب هر دو طرف	به حجاب از حیرت سر
در هم دو گام و ران	کام آمد و عین
در من ایل یاد روی	استک بر در گام
سان خواجه دس	بر سحر ماهه میان
کس طری بر سر	ناگه بستان
عنه بر چه هر دمی	چند آتش کرد

در

بخت

در

رای اندام خاص و

سکندرا و لیسلی

انسان

دی تو آن برودان آید شکست حس	او طرب رنگین بلبل ساجان بهار
برود و دخی که زود اوسته ام	ماده خامه و سر انا نوسه ام
هر گاه و صفت سانا نوسه ام	طوبه و ادر عرسا و انا نوسه ام
سحر در هر که دستان طبع ما	دیوان برای مردم دنا نوسه ام
چون گویند شکست سرس بوی سر	ار حانه با لفظ حار انا نوسه ام
گر دند ساج گل یک با فم و سون	هر گاه و صفت آن روح دنا نوسه ام
بر فطره در محط کرم مسود گهر	خواجه و دنا نوسه ام
بر ددی خوش طبع ساجی کس در هر	هر گاه و صفت خامه دنا نوسه ام
از آب رنگی روان لب نگار	خانی محسن سنا نوسه ام
در دل خیال رنگین مسس چو کرده ام	ار سر و طبع مردم دنا نوسه ام
مر تو مار سون در ماس و محط	سین موج طبع صفت دنا نوسه ام
موندان خامه سون و صفت دوست	نقد بر و صفت کجا دنا نوسه ام
دارم رنگین اگر داری صفت فوج کلای را	مس ادا حکر دارم لولای کادمان را
عمر ارحان سارم و صفت سحر جان را	عبار کاروان دنا نوسه ام
لم حبس کردیم در دوسم و عذر احران شد	حرما حال ادر عالم سدا نوسه ام
مس آن مایه و دگرایی گاهی هم مسار و	که مرعی حال عر لطف و بر مانی را
گرم دما که ادر لیل بس در سس سکر و بری	فرادان کرد و طبعی آروزی اهرمان را
یاد فام جانان اگر آبی کسم ادر دل	نام نا کل ادر سکر مرد نوسه ام
رود و جسم آن ساج ای سرود سرس	بی رسم حسای صرح و دود آسمان را
ما جسم دل در هوای ادر ماکردم طای	دس و دل کردم فدای ادر ماکردم طای

بخود مدار تو آید دلش حس بد
 من بجز ما که در دم مثل سوخت دارم
 نگار از جور و حقایق تو گوار بار دادا
 ما در میان تو اگر مثل بداری حایان
 پس نه بر چه مردید سوخت که من
 دم صبی که سفاک من جهانست ولی
 خاوند روی صفات - نام برسد
 از بهار گل دار مارا بلبل چه مرا
 ما در رسم رفت که در تو است میگه
 در دم مست سوختن سمیع بی سبب
 عرم و حال آب نثار کرد اسکا
 جور شد گزیند زور زلف و لاف ادب
 در محفل کرم خود را مست روی او
 چشم از هوا - بد و لطف اسیر
 حاتم فدای خاک در میگه که مار
 سدا - اس عرای ما در سراب بود
 کز حسن آینه در هم بود موی کسی
 زلف سیاه و کس که ساسد بر برکت من
 ما که گویم آه سحر آن کز ای صدم تنها
 با صفا من می روم کی را حصار تو حسن
 مرا که در داخل تو آب و صفای دیگر است
 کرد دل تو حسن مرا مثل غای دیگر است
 دور و صفت دور من مار هوای گرام
 از حد در کوه نفس کف مای دیگر است
 دور هوای دیگر من از بر صفای دیگر است
 سکر خند دلداد و صفای دیگر است
 عکس آن مردلم از نور و صفای دیگر است
 آه و داعی دل من برگ و نوای دیگر است
 دیگر مرا در عقل که پیشگاه میکند
 اظهار مودت من دل بردا - می کند
 طبعی من چه بهت بردا - میکند
 آنجا که خاوند ما در من حایا - میکند
 خود را آثار سمیع خود را - میکند
 در دام مرجع را طبع دا - میکند
 در تو - را محرمه - مساه - میکند
 ما در احزاب بر حسن مساه - میکند
 کار ما اسیر بود ما به گسوی کسی
 میکند همان رسم هزاران روی کسی
 بر میانان گرفت از زلف - بدی کسی
 میکند زلف کینه آسمان روی کسی

بادوام حسن
 میباید

انچه

گوش بود و داد و دهان لای
 دهان بر کس ای مرد ساروان
 صد بار گورستان را
 وادان سخن باشد آنگه گوس
 نو خود را انگار با من کن
 کم آوار هر گز - بیی چلی
 خاموشی بود معذود حال
 که ام نه که گوسی اردیامه
 بود خاموشی اهل صفا بود آگاهی
 در جوشی محب دل باز و سلس
 کم گو که سخن بود و دیکو
 آینه و بقی کس این دانی ده ام
 مکی رده این سده بود
 ماهل محوسنی بگر از عت بر آمد
 در سده محوسنی که ام سرست
 بکشد کج سعاد دهان و دست
 سده من ادب روح و دسی ضایع
 چلی سخا کثر ادب دسی حدی داد
 دسی سخن باز سخن بردارده
 آن چه سده سخن و دسی سده

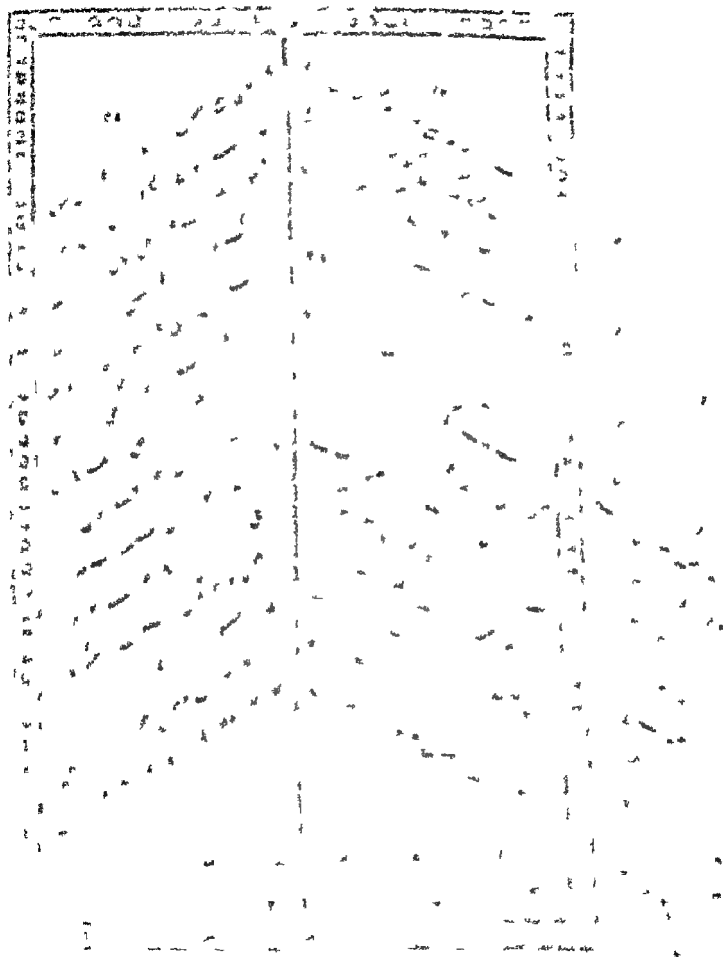
۱ وہ نہ سارے آپس میں نہ کہ
۲ اس کے سامنے نہ کہ
۳ جو کہ نہ کہ نہ کہ نہ کہ
۴ نہ کہ نہ کہ نہ کہ نہ کہ
۵ نہ کہ نہ کہ نہ کہ نہ کہ
۶ نہ کہ نہ کہ نہ کہ نہ کہ
۷ نہ کہ نہ کہ نہ کہ نہ کہ
۸ نہ کہ نہ کہ نہ کہ نہ کہ
۹ نہ کہ نہ کہ نہ کہ نہ کہ
۱۰ نہ کہ نہ کہ نہ کہ نہ کہ
۱۱ نہ کہ نہ کہ نہ کہ نہ کہ
۱۲ نہ کہ نہ کہ نہ کہ نہ کہ
۱۳ نہ کہ نہ کہ نہ کہ نہ کہ
۱۴ نہ کہ نہ کہ نہ کہ نہ کہ
۱۵ نہ کہ نہ کہ نہ کہ نہ کہ
۱۶ نہ کہ نہ کہ نہ کہ نہ کہ
۱۷ نہ کہ نہ کہ نہ کہ نہ کہ
۱۸ نہ کہ نہ کہ نہ کہ نہ کہ
۱۹ نہ کہ نہ کہ نہ کہ نہ کہ
۲۰ نہ کہ نہ کہ نہ کہ نہ کہ

۱۶ وہاں تک ہی ہر اک کایا گویے
۱۷ لگے لگتا ہی اُس گدا کا ۱۲

۱ وہاں تک ہی ہر اک کایا گویے
۲ لگے لگتا ہی اُس گدا کا ۱۲
۳ وہاں تک ہی ہر اک کایا گویے
۴ لگے لگتا ہی اُس گدا کا ۱۲
۵ وہاں تک ہی ہر اک کایا گویے
۶ لگے لگتا ہی اُس گدا کا ۱۲
۷ وہاں تک ہی ہر اک کایا گویے
۸ لگے لگتا ہی اُس گدا کا ۱۲
۹ وہاں تک ہی ہر اک کایا گویے
۱۰ لگے لگتا ہی اُس گدا کا ۱۲
۱۱ وہاں تک ہی ہر اک کایا گویے
۱۲ لگے لگتا ہی اُس گدا کا ۱۲
۱۳ وہاں تک ہی ہر اک کایا گویے
۱۴ لگے لگتا ہی اُس گدا کا ۱۲
۱۵ وہاں تک ہی ہر اک کایا گویے
۱۶ لگے لگتا ہی اُس گدا کا ۱۲
۱۷ وہاں تک ہی ہر اک کایا گویے
۱۸ لگے لگتا ہی اُس گدا کا ۱۲
۱۹ وہاں تک ہی ہر اک کایا گویے
۲۰ لگے لگتا ہی اُس گدا کا ۱۲

۱۶ اس گل سے چک دیے عام سراپم
۱۷ لے لے کا دل چاہے کر لے کتاب ہر

۱ اصل انداز
۲ اصل انداز
۳ اصل انداز
۴ اصل انداز
۵ اصل انداز
۶ اصل انداز
۷ اصل انداز
۸ اصل انداز
۹ اصل انداز
۱۰ اصل انداز
۱۱ اصل انداز
۱۲ اصل انداز
۱۳ اصل انداز
۱۴ اصل انداز
۱۵ اصل انداز
۱۶ اصل انداز
۱۷ اصل انداز
۱۸ اصل انداز
۱۹ اصل انداز
۲۰ اصل انداز



۱۰
 ہو کہ میں اسے من لوں گے دیکھو یہ
 آکر اچھے سے جا کر داس
 ۱۱
 آکر اچھے سے جا کر داس
 ۱۲
 آکر اچھے سے جا کر داس
 ۱۳
 آکر اچھے سے جا کر داس
 ۱۴
 آکر اچھے سے جا کر داس
 ۱۵
 آکر اچھے سے جا کر داس
 ۱۶
 آکر اچھے سے جا کر داس
 ۱۷
 آکر اچھے سے جا کر داس
 ۱۸
 آکر اچھے سے جا کر داس
 ۱۹
 آکر اچھے سے جا کر داس
 ۲۰
 آکر اچھے سے جا کر داس

۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۲۰
 ان کو لے کر ایک کشتی میں بٹور دیا
 ایک سال تک وہاں ہی کشتی بانی ادا ہو
 ۲۱ م سوجا سطران کے ایک ایک
 ۲۲ م سوجا سطران کے ایک ایک
 ۲۳ م سوجا سطران کے ایک ایک
 ۲۴ م سوجا سطران کے ایک ایک
 ۲۵ م سوجا سطران کے ایک ایک
 ۲۶ م سوجا سطران کے ایک ایک
 ۲۷ م سوجا سطران کے ایک ایک
 ۲۸ م سوجا سطران کے ایک ایک
 ۲۹ م سوجا سطران کے ایک ایک
 ۳۰ م سوجا سطران کے ایک ایک

سچ کہے ہو کے مجھ کو کس دلس و
د مرل ایک ہی کس را کاسی مہر تھا

۱
 جو تھسا اے جا اسکا دل کسی مرد اور ہی
 مرد نادا ہی جگ عسی آ ہی سار ہی
 ۲ میں مگر اپوں دیکھد کسی سر راگ کو
 کسور مردی سر سے ار حد کے سنگ کو
 ۳ شکر خاسکا قابل ہے مر الادھب نکال ہی
 سچویتے پوچھا ہی کس نے اُسکو مارا لا ہی
 ۴ چلے لکھوں میں اگر سری سو فاسی کا
 لبو میں عن سے ہو آ ساسی کا
 ۵ مجھ صدہ بانوں کے احوال کچھ نہ بوجھ
 سو دم دج سے ہوں مردود ہوں نفس کا
 ۶ کچھ ہی سا آن لکھو کوہاں سو اکا دل آکا
 اسر بانوں ہی بہہ رہے دھج کا کھسکا
 ۷ جانا ہی مجھ کو مار کا درد درد کھسا
 اعبار کسی نکا ہے تو سہہ درد کھسا

۹
 گری لگی ہی جھکو تو آمار آئے قہقہہ
 حسن حاصل کی ہو ابی مری جسم کے سج
 اسوئے ن کس نہ رہا مٹا ہی
 بد کار مرادل صا طاس ہی
 ۱۱ اناؤں لعل کی س کر کہیں ہوا ہوگا
 دل تجھے مار حوں مے ن ہوا ہوگا
 ۱۲ علی سنا ہم اس عے سج وے کھائے ہیں
 سہ روی ہر دیکھو دے ابھی رلے ملے ہیں
 ۱۳ بھول لائے گاہر سہ مری گھلام رکھ
 سری اکھو نکاہوں کہ ہاں گل بادام رکھ
 ۱۴ صر طاس - و اکمار کر اور اکمرے
 کہ نار کو کم رہ دو مار اکمرے
 ۱۵ احرا سواوی اسٹی نو سوار دیکو مار
 رخص اس مے مہر سے آباد اکمرے

عمرن آلودہ حسار و سرکہ کا یہ رلف تھا ہی
سحر گلس میں ماگن ماتیہ کو اوس آبی ہی

دورے دورے ہو کرے کوئے میں آتا ہوں
صد خائف کی طرح ردِ دعا ہا ہوں

14 عامه
 15 اصاب
 16 اصاب
 17 اصاب
 18 اصاب
 19 مسرور
 20 اصاب
 21 مسرور
 22 اصاب
 23 اصاب
 24 اصاب
 25 اصاب
 26 اصاب
 27 اصاب
 28 اصاب
 29 اصاب
 30 عامه

۱۶- حاجه محمد علي سكندر
۱۵- احمد علي
۱۴- احمد علي
۱۳- احمد علي
۱۲- احمد علي
۱۱- احمد علي
۱۰- احمد علي
۹- احمد علي
۸- احمد علي
۷- احمد علي
۶- احمد علي
۵- احمد علي
۴- احمد علي
۳- احمد علي
۲- احمد علي
۱- احمد علي

۲۰
 فی الحقیقت کہ کس کی کساریاں کون ہوں
 ۲۱ مادہ کا کہہ میں نہیں دیکھ کسی سے
 ۲۲ اگر میں آہ میں نہیں دیکھ کسی سے
 ۲۳ ایک وقت میں میں نہیں دیکھ کسی سے
 ۲۴ اہل دل مادہ میں نہیں دیکھ کسی سے
 ۲۵ اگر میں آہ میں نہیں دیکھ کسی سے
 ۲۶ اگر میں آہ میں نہیں دیکھ کسی سے
 ۲۷ اگر میں آہ میں نہیں دیکھ کسی سے
 ۲۸ اگر میں آہ میں نہیں دیکھ کسی سے
 ۲۹ اگر میں آہ میں نہیں دیکھ کسی سے
 ۳۰ اگر میں آہ میں نہیں دیکھ کسی سے

۳۹
 دل عاشق کو کا درد سہم سکھ اسی مانا ہے
 وہ طرح سے ملتا وار لیں مانا ہے
 کچھ خاک میں طرہیں اسکا کچھ سکھ
 آرام ہے سہا در منزل رسد
 جس کے حب و حصد سے گل کا حسن جا
 ہر ادوں ملناو کی فوج ہی اور سودھ جا
 ۴۰
 مراں کے دن وہ کچھ کچھ ہیں خار
 کیے تھا حاصل دور و کرہاں عسکران گل جا
 ۴۱
 جوں پہنچ کچھ تھے ہیں اسے سو اچس کی با
 ۴۲
 کا تو بولتے ہے ہر دوسراں کی با
 ۴۳
 یہاں اس میں سے سانی سے کسی ہی
 ۴۴
 ہر لہ کا تارے ہر کی کسی ہی
 ۴۵
 ہر لہ کی و سرگ ہر دوسرے کی
 ۴۶
 تو سکل کھن ہوا دی سکل

۴۷
 جس نے س کی دیکھی ہو وہ دیکھے آکر
 ملان صحن سرے دہد کر ماں کے صبح

۴۸
 سرگ گل سے ہیں اسے ہر تھرے ہوتے
 ۴۹
 دل کے کھل میں جس سے ہوتے ہوتے
 ۵۰
 لال اک ۱ مانا اسکو کہیں میں
 ۵۱
 جواں سے آسانی اسکو کہیں میں
 ۵۲
 سے دوسرے دل کو طے طے سے تم
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۰۱
 گر ح جا سے لو کرے دار و گ
 ۱۰۲
 طے سے و سو پہن ہی ارنگ

۳۹
 عرب اندھ
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱
 اور اسی کے خوف سے سوچ رہے ہوں
 میرا ہی ہے یہ۔۔۔ سر کو دھڑکے ہوں
 کسی سے ملو گنگ ٹپا کسی سے مار ہونا
 سم ہی نہ کہ ہم تجھ سے دوہرا ہونا
 ۲ آدمیوں میں سے کسی سے اس کے لئے ایک
 کف ماکو سے مار جاگسی ہی
 ۳ کف ماکو سے مار جاگسی ہی
 ۴ دیکھی بردار غلب میں
 ۵ دردمیہ مرد نام ہی ایک حساب کا
 ۶ تھکے گئے کہ یہ سچ ہے
 ۷ دل میرا ہی۔۔۔ اس کا ہی آنکھوں میں
 ۸ کسی کو دے دے جو تم راہی آنکھوں میں
 ۹ دیکھو ہوں کہ سال حساب آئے
 ۱۰ گارے اسکے کل جسم راہی آنکھوں میں

۱۱ اس کا ہی دل اس کے ہی گھر اس کا ہی
 سر ہوا دم ہر ہر کوئے کھرا اس کا ہی

۱
 اور اوروں کا ہوں سے گناہ دل کرتے
 اس کے دوسرے گارہ سے غلوں ہی
 ۲ ہوا اس دل کے اچھوں ایک سارا راتوں
 ۳ اس سارا راتوں ایک سارا راتوں
 ۴ اس دل ہی راہ سے ہی سے دلدار ہوں
 ۵ ہوا اس دل ہی راہ سے ہی سے دلدار ہوں
 ۶ ہوا اس دل ہی راہ سے ہی سے دلدار ہوں
 ۷ ہوا اس دل ہی راہ سے ہی سے دلدار ہوں
 ۸ ہوا اس دل ہی راہ سے ہی سے دلدار ہوں
 ۹ ہوا اس دل ہی راہ سے ہی سے دلدار ہوں
 ۱۰ ہوا اس دل ہی راہ سے ہی سے دلدار ہوں

۱۱ ہوا اس دل ہی راہ سے ہی سے دلدار ہوں
 ۱۲ ہوا اس دل ہی راہ سے ہی سے دلدار ہوں
 ۱۳ ہوا اس دل ہی راہ سے ہی سے دلدار ہوں
 ۱۴ ہوا اس دل ہی راہ سے ہی سے دلدار ہوں
 ۱۵ ہوا اس دل ہی راہ سے ہی سے دلدار ہوں
 ۱۶ ہوا اس دل ہی راہ سے ہی سے دلدار ہوں
 ۱۷ ہوا اس دل ہی راہ سے ہی سے دلدار ہوں

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷

۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

لی مائل ساگر کی گہرائیوں آسپاس اس
 کھوڑا نصف ہی آئے جس میں کچھ دھنسا

۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

دل کا میں تنکا ماما جگر کی گھر ہیں
 رے ملاکشوں کا ایسے حساب دنگھا

۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۳۲
دل بہا ہوں نہ تیرے سے اس کا
آتری بہا ہی دیکھ رہی کر رہا ہوں
۳۳
سہا سہا کسی کے دلوں کی آس پہلی میں جوں
۳۴
سہا سہا دل سے دل دور ہو گیا
۳۵
سہا سہا دل سے دل دور ہو گیا
۳۶
سہا سہا دل سے دل دور ہو گیا
۳۷
سہا سہا دل سے دل دور ہو گیا
۳۸
سہا سہا دل سے دل دور ہو گیا
۳۹
سہا سہا دل سے دل دور ہو گیا
۴۰
سہا سہا دل سے دل دور ہو گیا

۴۱
موم جھلے نونچ جی سنگھ کا
۴۲
موم جھلے نونچ جی سنگھ کا
۴۳
موم جھلے نونچ جی سنگھ کا
۴۴
موم جھلے نونچ جی سنگھ کا
۴۵
موم جھلے نونچ جی سنگھ کا
۴۶
موم جھلے نونچ جی سنگھ کا
۴۷
موم جھلے نونچ جی سنگھ کا
۴۸
موم جھلے نونچ جی سنگھ کا
۴۹
موم جھلے نونچ جی سنگھ کا
۵۰
موم جھلے نونچ جی سنگھ کا

۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰

۴۱
کف ہاں ہے کسا انکس رانی کر کوئی ہو
۴۲
کف ہاں ہے کسا انکس رانی کر کوئی ہو

۴۱
 لکھی کہو ای کسٹیاں ہوسیں
 ہا ہی آسمان سے عمارت
 ایک ہو مادی کا غرور معکات خاک
 گر جس میں ہو بدل ہوں
 وہ اکدن میں ایک عمارت کو انار و دل
 آں یک جا میں سے ہے خاک کے سلاب
 ۴۲
 دل صاف ہو تو خاک کو مار کوں ہو
 ۴۳
 ہو تو لا قابل دہا ر کوں ہو
 ۴۴
 ہو تو دل آئے سے کلک ہم کو بچا ہی
 ۴۵
 ہو تو دل آئے سے کلک ہم کو بچا ہی
 ۴۶
 ہو تو دل آئے سے کلک ہم کو بچا ہی
 ۴۷
 ہو تو دل آئے سے کلک ہم کو بچا ہی
 ۴۸
 ہو تو دل آئے سے کلک ہم کو بچا ہی
 ۴۹
 ہو تو دل آئے سے کلک ہم کو بچا ہی
 ۵۰
 ہو تو دل آئے سے کلک ہم کو بچا ہی

۴۱
 نام رکھ کر آئے اور جس کا
 بھاج رہا ہیں ہوں وہاں دھار کا
 ۴۲
 کسٹیاں میں آئے جسے خدا نے زمین میں
 ۴۳
 کہ گرا ہی رہا تھا اصل اس صفت سہری سے
 ۴۴
 کہ ایک ایسی عمارت تھی جس کی گہرائی سے
 ۴۵
 کہ ایک ایسی عمارت تھی جس کی گہرائی سے
 ۴۶
 کہ ایک ایسی عمارت تھی جس کی گہرائی سے
 ۴۷
 کہ ایک ایسی عمارت تھی جس کی گہرائی سے
 ۴۸
 کہ ایک ایسی عمارت تھی جس کی گہرائی سے
 ۴۹
 کہ ایک ایسی عمارت تھی جس کی گہرائی سے
 ۵۰
 کہ ایک ایسی عمارت تھی جس کی گہرائی سے

۴۱
 دوسرے جس سے رنگ ان سے آئے
 ۴۲
 آگ کے سینے میں ہیں ظہر و امرا آپ

۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۔ میں نے اس سے نہیں سارا سوا کوسا ہی
 ۲۔ سار کو ہاں مرد و نابوسا ہی
 ۳۔ سری تا سر جگہ جوں میں سار سے
 ۴۔ ایسا کس کی جگہ تو اس سوا کوسا ہی
 ۵۔ آکرے داغ عمر جو اسے عام
 ۶۔ راجوہ غاویں ہی
 ۷۔ سرکسی چکس میں اس ہی
 ۸۔ آسکی دھوم سرکسی لے کھتری ہی
 ۹۔ اچھے ارکے کا لالہ سرکسی لے لیے ہر
 ۱۰۔ طاق سے شہر سر اور اس کے دل سے اس سے
 ۱۱۔ سرکسی کی مدد بھی اس سے اس سے
 ۱۲۔ سرکسی کے بھول بھولوں میں اس سے اس سے
 ۱۳۔ سرکسی کے بھول بھولوں میں اس سے اس سے
 ۱۴۔ سرکسی کے بھول بھولوں میں اس سے اس سے
 ۱۵۔ سرکسی کے بھول بھولوں میں اس سے اس سے

مادے الٹ الٹی ہے اگر دیکھو محو کی
 نوا دھم آہو سے لکھوں سو دھم کو

۱۔ سرکسی مادے دو ٹھوکرے ٹھوکرے اس کا
 ۲۔ سرکسی کے مدد میں اس کا
 ۳۔ سرکسی کے مدد میں اس کا
 ۴۔ سرکسی کے مدد میں اس کا
 ۵۔ سرکسی کے مدد میں اس کا
 ۶۔ سرکسی کے مدد میں اس کا
 ۷۔ سرکسی کے مدد میں اس کا
 ۸۔ سرکسی کے مدد میں اس کا
 ۹۔ سرکسی کے مدد میں اس کا
 ۱۰۔ سرکسی کے مدد میں اس کا
 ۱۱۔ سرکسی کے مدد میں اس کا
 ۱۲۔ سرکسی کے مدد میں اس کا
 ۱۳۔ سرکسی کے مدد میں اس کا
 ۱۴۔ سرکسی کے مدد میں اس کا
 ۱۵۔ سرکسی کے مدد میں اس کا

سر سے حاکر چھ ماہ حاکر کی کلاں میں
 ان کو سے دوں جلا۔ س عاب کو

۱۔ سرکسی مادے دو ٹھوکرے ٹھوکرے اس کا
 ۲۔ سرکسی کے مدد میں اس کا
 ۳۔ سرکسی کے مدد میں اس کا
 ۴۔ سرکسی کے مدد میں اس کا
 ۵۔ سرکسی کے مدد میں اس کا
 ۶۔ سرکسی کے مدد میں اس کا
 ۷۔ سرکسی کے مدد میں اس کا
 ۸۔ سرکسی کے مدد میں اس کا
 ۹۔ سرکسی کے مدد میں اس کا
 ۱۰۔ سرکسی کے مدد میں اس کا
 ۱۱۔ سرکسی کے مدد میں اس کا
 ۱۲۔ سرکسی کے مدد میں اس کا
 ۱۳۔ سرکسی کے مدد میں اس کا
 ۱۴۔ سرکسی کے مدد میں اس کا
 ۱۵۔ سرکسی کے مدد میں اس کا
 ۱۶۔ سرکسی کے مدد میں اس کا

۲۲
 گھر کو نہ مانی دیکھا جا
 جو دو چھل میں کہا دل دیکھا جا
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

گل دوم دریاں غریب ہدی

۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

سہی

عبد وادی رود کا تازی میں آکھیں مود
 بے راب ہے بے نامی مع ہوی آرام کیا

آئی ہو گئی سب مری کچھ بہ دوائے کام کیا
 دیکھا اس ماری دل سے آہ کام کام کیا

میں نے یہ سب کچھ دیکھا تھا۔ میں نے یہ سب کچھ دیکھا تھا۔

ماہنامہ جہانگیر میں ایک عجیب و غریب مضمون شائع ہوا تھا جس کا عنوان تھا "ماہنامہ جہانگیر میں ایک عجیب و غریب مضمون شائع ہوا تھا جس کا عنوان تھا"

ماہنامہ
جس میں آپ کے کتب خانے
میں رکھے گئے ہیں
آپ کے پاس
کتابوں کی ایک

مرد دیتے، نادانی و دوستی میں بھی کہہ رہی ہوئی
 مائے رشتہ و خالے کیلئے
 میں اُسکی اور گئے ر سید ہر گرام سما
 سما احرام

مرد دھیسے گا اور
گوہوں اُسکی اور جسے ر
س کا کہہ کہ دہلے کوں حرم ہی کیا احرام
وہ کہ اُسکے سہلے سہلے سہلے سہلے

میں نے کہا کہ میں نے اس کو دیکھا ہے۔

شیخ جوہی مسجد میں شہداء کو چھاپے سے
درود کرتا تو ن مسی میں اتمام کیا

اس آیت سے اعتقاد ہے کہ ہر کامل
انسان کے لئے آگے گودہار کو اپنے کام کیا
ہوگا۔ ہر کامل جو اس آیت کی
تائید کرتا ہے۔

ایک دفعہ میں نے ایک دوست کو دیکھا جو کہ ایک
 بڑے بڑے گھر میں رہتا تھا۔ وہ کہتا تھا کہ
 اس کو دیکھ کر میں نے سوچا کہ یہ تو
 ایک بڑا بڑا آدمی ہے۔

داس کو روکنا
 صبح میں اُسکو کہیں تکلف ہوا اُسی میں
 رُج سے بھٹک کر مولانا سے سردہام کیا
 اُن کی اس میں لاکر چھوڑ دے
 لاہور کا

روح سے
مساعد میں دو نو ایک اس میں لاکر چھوڑ دے
چو لے ایک فول وسم برائے حال عام کر
سہ سہ
اورے صانع پر صانع کی

اس کا نام ہے جس کو گیسو کہتے ہیں جو ہمارے مابین برساتی ہوئی

اسی آج دم دم دہائی صحت کہیں سکتی ہے

اسے آدھے دم و دھکی جب کہیں سکل میں
سحر کا اعلیٰ رکاس لوگوں نے تنہا درام کیا

۱
 میرے دس ہاں کو اب جو مجھے کھا گئے ہو
 کھجور کا پتہ تھا کب کب اسلام کا
 کھجور کا پتہ تھا کب کب اسلام کا
 ۲
 میں نے کئی ماں سے اوکھیں منجھائی
 ۳
 میں نے کئی ماں سے اوکھیں منجھائی
 ۴
 میں نے کئی ماں سے اوکھیں منجھائی
 ۵
 میں نے کئی ماں سے اوکھیں منجھائی
 ۶
 میں نے کئی ماں سے اوکھیں منجھائی
 ۷
 میں نے کئی ماں سے اوکھیں منجھائی
 ۸
 میں نے کئی ماں سے اوکھیں منجھائی
 ۹
 میں نے کئی ماں سے اوکھیں منجھائی
 ۱۰
 میں نے کئی ماں سے اوکھیں منجھائی

۱
 دو انا ہو گیا تو آج
 ۲
 میرا چہرہ اسی عالم کو ہے
 ۳
 میرا چہرہ اسی عالم کو ہے
 ۴
 میرا چہرہ اسی عالم کو ہے
 ۵
 میرا چہرہ اسی عالم کو ہے
 ۶
 میرا چہرہ اسی عالم کو ہے
 ۷
 میرا چہرہ اسی عالم کو ہے
 ۸
 میرا چہرہ اسی عالم کو ہے
 ۹
 میرا چہرہ اسی عالم کو ہے
 ۱۰
 میرا چہرہ اسی عالم کو ہے

میرے دس ہاں کو اب جو مجھے کھا گئے ہو
 کھجور کا پتہ تھا کب کب اسلام کا

میرا چہرہ اسی عالم کو ہے
 میرا چہرہ اسی عالم کو ہے

۱
 ۲
 ۳

۴

سچ کی دعا مٹی کو ہوا دے دی کہ میں تم
 تمہارا ایک سہ آواز بن جاؤں
 ہر جگہ کہ جسم کے ہر ذرے ہمارا
 راجہ و امراں ہو سکھائے دے دے
 مدد دل سے ہے ہمارا
 ہم وہیں درویش ہو کسی دلیں تو
 آس میں جس رگڑیں سر سے ہمارا
 کرن میں جس سے ہوں تم سے ہمارا
 ایک لکڑی جس سے دھڑکا رہا
 مارا گیا ہے جس سے اب اسی
 ۱۲ ہوسٹل میں کل پہرے اب اسی
 دیکھ کہ سارے ملک خاک ہے ہمارا
 ۱۳ اب ہر اسکے جسموں اب تم سے ہے
 اب ہر کوئی دم ہے تم سے ہے

2017

۱۳ مواب احباب دول
۱۴ اصلاح السیاسی کی آراء

[illegible]

کروں سان
گے بھائی مار کا کتا کس دہان سے
کہ کراہ بھد بھج آدو دھم دل سا بھئی

۱
 کرتے جس ترسے اس کا اس قدر سے علان ہوا
 نہ تو آئے اس دار ہی۔ سرے میں جاو گری رہی
 ایک گنا آس کے دل راز آکر
 ۲ کہیں آئے دار آکر
 لوں جاوے۔ کہیں آئے دار آکر
 ۳ و سرگے جس سے جاوے
 ہو گنا دل آئے ماوے کسی مورے سے
 کو کہاں کو۔ ماوے کسی مورے سے
 ۴۔ اے ہی گنا سے جاوے
 ۵۔ اے ہی گنا سے جاوے
 ۶۔ اے ہی گنا سے جاوے
 ۷۔ اے ہی گنا سے جاوے
 ۸۔ اے ہی گنا سے جاوے
 ۹۔ اے ہی گنا سے جاوے
 ۱۰۔ اے ہی گنا سے جاوے

۱
 کرتے جس ترسے اس کا اس قدر سے علان ہوا
 نہ تو آئے اس دار ہی۔ سرے میں جاو گری رہی
 ایک گنا آس کے دل راز آکر
 ۲ کہیں آئے دار آکر
 لوں جاوے۔ کہیں آئے دار آکر
 ۳ و سرگے جس سے جاوے
 ہو گنا دل آئے ماوے کسی مورے سے
 کو کہاں کو۔ ماوے کسی مورے سے
 ۴۔ اے ہی گنا سے جاوے
 ۵۔ اے ہی گنا سے جاوے
 ۶۔ اے ہی گنا سے جاوے
 ۷۔ اے ہی گنا سے جاوے
 ۸۔ اے ہی گنا سے جاوے
 ۹۔ اے ہی گنا سے جاوے
 ۱۰۔ اے ہی گنا سے جاوے

الصار
 ۲ و سرگے
 ۳ و سرگے

۴ و سرگے

ماوے کسی مورے سے جاوے
 رص اب راز۔ آوے ہی گنا آکر

گنا کے سوا کے سکے دھر دھر ہوا
 نوک کا گر گئی آدھر دھر ہوا

ہر کسی دھبے کوئی چھکو ہوتا ہے
 کچھ مادہ ڈوٹا ہے
 علم و فہم و آئی میں پورا کا حال
 کوئی نہ کر چکا دیا ہے
 آکھ گئے ہیں مای کر چکا دیا ہے
 لوں اسکا داس میں ہوا
 کھدلیے سرے لوں اسکا داس میں ہوا
 کوئی دریاں کر گئے
 گل گل میں اسکی کمر
 لکھ دو علم میں اسکی مراد دیا ہے
 دے اس میں نور دیا ہے مراد دیا ہے
 میں میں سے بہاں ہے مراد دیا ہے
 اسکی کے لئے چھکو دوا دیا ہے
 اسکی کی جو چھو دے ہے آتہ
 اور صحت کی جو چھو دے ہے آتہ
 اسے مار کو آتہ ہے چھکو دوا دیا ہے
 چلی و اسکا ہے پورے کا چھکو دوا دیا ہے
 کوس دیا ہے چھکو دوا دیا ہے

اے تم تھک چکے مار کے چھکو دوا دیا ہے
 اس میں ال اور چھکو دوا دیا ہے

کیا کہوں مار کی کسی سے کہ جسے میں طلب
 کیا کہیں میں کراہ اسکو چار چھوڑ دو
 کیا کہیں میں اس میں سے کھو چھوڑ دو
 معلوم ہے کہ اسکی اس سے کھو چھوڑ دو
 ہوں میں صدر نوں و یوں مار دے
 اس سکا راند ار کے چاکر راند چھوڑ دو
 اسے بر جوئے چھکو دوا میں آتا ہے
 کوئی نوکھا ہے اسکی نوک کر چھوڑ دو
 اور کوئی سرخ کھا ہے سرخ کر چھوڑ دو
 سرخ مار دیکھا ہے سرخ کر چھوڑ دو
 مار چھوڑا کو مار چھوڑا
 سرخ کی میں سرخ کر چھوڑ دو
 دینے میں اس میں سرخ کر چھوڑ دو
 و اسکی سرخ کر چھوڑ دو
 و سر دے آتے ہو چھوڑ دو

اس کو اپنے ہوا دوسے کا اس میں مام
 برطس یہاں سے کی سرخ دل داس میں

اسکا
 اسکا

و مار دے

مردوں سے دیکھی کے کوچ ہا سے کرے
اسد اے مہم ہیں و عجب ماوس می
ایک بار دے کی سہ سہو تو عجب ہا
مرد اے عجب ہیں و عجب ماوس می
میں ہوس اس طرح سے رعب دانی عجب ہے
کہا ہی ملک آدم اور کہا ہی مردان رعب دانی
مرد آدم کو کس عجب سے عجب کو کس می
اس طرح آدم و عجل آدم عجب دانی کا دور
عجب سے عجب ہوا میں سے عجب دانی کو کس می
عجب آدمی ہوا مردوں سے عجب دانی کو کس می
عجب عجب عجب دانی کو کس می
عجب دانی کو کس دانی کو کس می
عجب دانی کو کس دانی کو کس می
عجب دانی کو کس دانی کو کس می

مردم سے دو گنا کھانا کھائیں گے مجھے
+ سبکدوش میں + واپسی + کیا دوسرے

لوحہ لیا اسے کہ وہ کہہ دے سے آن
 کہہ بھی انکی ساختہ مرا حیرت واس میں
 مکی بود و اب مائے تم کہ یہ ہے سحر
 آج اس نام میں ہو ورنہ لوں میں
 اس کما سچا اس کی کالمی سے دو چاہا ہوا
 سطر جہاں ہی دل بدل سے دو چاہا ہوا
 کہی کی ہوا طرح کہ آئی میں
 مار کے نام کی فانی سے دو چاہا ہوا
 طرح لے کی سچا ہو اے موم
 جس نے اس کا دم کہہ دیا ہے
 نہ اور کی صاف مگر نامی سے دو چاہا ہوا
 کہ رہے نام اس نامی سے دو چاہا ہوا
 انکی آواز کو کہی میں اس کی نام
 دل نہ اس کا ہوا نہ اس کی نام
 سچ کا وہ کسی کمال سے دو چاہا ہوا

مراہمی آواز کی جس طرح
کناگدوہی کہان سے پھلتا ہے

نوسل دل اچھا کراؤ سکی اری چھوڑ دی
 ان میں سچ ہی ہوئی و سرحدی چھوڑ دی
 ماو مھا کر سہوئے اکدن چھوڑ دی
 اس کے دار کی جیسے آوارگی چھوڑ دی
 اس نے رات میں بد سے روئے میں
 راز آتھا میں بد سے روئے میں
 حاکم کے کما میر اری چھوڑ دی
 حقیقت حاکم کے کما میر اری چھوڑ دی
 دیکھ کر کھنسی ہوئی اکھنسی ہوئی
 دیکھ کر کھنسی ہوئی اکھنسی ہوئی
 ہو گا کار مسلمان دس کا غواں ہم
 ہو گا کار مسلمان دس کا غواں ہم
 چھوڑ ایک بل میں دکھائے وچ کا غواں ہم
 چھوڑ ایک بل میں دکھائے وچ کا غواں ہم
 کما کر میں ای ارہے اسکا رے اسکا رے
 کما کر میں ای ارہے اسکا رے اسکا رے
 نفس ماہر ایک گا ہی آج یک اسکا رے
 نفس ماہر ایک گا ہی آج یک اسکا رے
 کون کہا ہی کہ جسے حاکم دے دی کی قسم
 کون کہا ہی کہ جسے حاکم دے دی کی قسم
 جس میں اس کے جسے حاکم دے دی کی قسم
 جس میں اس کے جسے حاکم دے دی کی قسم
 اس کے جسے حاکم دے دی کی قسم

۲

عداوت سے مری سارے نظر ہوئے لوں خالوں
 سلام رہ دے دیکھ نہ دے لوں لوں

یکسو جہم سارے کہیں شرف وصل کی چھوڑ دی
 سچ ہی ایک کو کھو لو سچ ہوئے لوں دلوں
 و ماہر ایک کو کھو لو سچ ہوئے لوں دلوں
 علاج آنکھ کر دیکھ کر دیکھ کر دیکھ کر
 علاج آنکھ کر دیکھ کر دیکھ کر دیکھ کر
 ابو کھا و کھا و کھا و کھا و کھا و کھا و
 ابو کھا و کھا و کھا و کھا و کھا و کھا و
 سکی چھوڑ ایک بل میں دکھائے وچ کا غواں ہم
 سکی چھوڑ ایک بل میں دکھائے وچ کا غواں ہم
 ۲ ای ماہر ایک گا ہی آج یک اسکا رے
 ۲ ای ماہر ایک گا ہی آج یک اسکا رے
 سوا ہی دیکھ کر دیکھ کر دیکھ کر دیکھ کر
 سوا ہی دیکھ کر دیکھ کر دیکھ کر دیکھ کر
 حوں سچ کر دیکھ کر دیکھ کر دیکھ کر
 حوں سچ کر دیکھ کر دیکھ کر دیکھ کر
 چھائی سے چھائی سے چھائی سے چھائی سے
 چھائی سے چھائی سے چھائی سے چھائی سے
 آئے ہی ہیں کر کے سونے جسم ہر کر کے
 آئے ہی ہیں کر کے سونے جسم ہر کر کے
 اس کھڑے ہو کر دیکھ کر دیکھ کر دیکھ کر
 اس کھڑے ہو کر دیکھ کر دیکھ کر دیکھ کر
 ای ارہے اس کے جسے حاکم دے دی کی قسم
 ای ارہے اس کے جسے حاکم دے دی کی قسم
 داس اس کے جسے حاکم دے دی کی قسم

فری ی خدا میں سہا دگی دھرم
 ہم صدے میں ای سرور داں سری اگر کے

حداری

۲۰۰۰

۲۰۰۰

فاب و کونہ اور کچھ کے کل ماح ن
جول سزیاں صباں سے و کئی دھاباں
لہا چھ سیکھ جی - آماج
اے کہاں کونہ ماں پہاں
بوسہ کہاں کہیں ہیں او دوع
سیک بھی دوا لے سے کہیں کھانا
سہاں نہ کوں کوں کھانا
سے یہ سہاں نہ لے سہاں ہی سہی
آہ کہ لے میں مدے لے سہاں
ماں و من ماں سے مرے مرے فرماں
اے - دیکھا کسی کچھ سے کسی لے کو
کوں ہی کوں رو لے سے کہیں ری آئیاں
کوہکس و سس کا نہ ہو اکھر
سے آجیا ماں میں من کی دوا
سک میں سے لوں سے دل در ہوا
کے نہ کا نہ بیکو - مدد و وا

مرد مار ہوا سرم سے ماں مان *
جب مری جسم کے کواں کاہ کو رہا
دس داماں دست لے ہی لہا کواں
اکدل جا رہے ہر دیک سواں دور ہوا
اس قدر عالم و سہم مجھ - سراسی عالم
ہلے نو صر صاب اس سے مری مدد ہوا
دیکھوں کر ماہی مری ہی صابی اس
ہل کر ہی مرا اگر چھیں بکھور ہوا *
آد والے سے مار ہیں کر لے کچھ
کر مارے دیکھ کر اب ہی دسور ہوا
ما مارا نہ کر دہما سے مار ہی عم
جسے ایک حوہ ما آسے سوادہ نمود ہوا
جاسا ہی سے ہوئی مرے کو اکھو میں جا
جو کہ کسام ہوا ہاں وہی مسور ہوا

کس را د سوز عشق

سراسر سے سراسر حرا سا
ہلے نو آ لہ سہاں لودہ ماسور ہوا

[illegible][illegible]

کر کے یہ لہر
ہا کہ اعلیٰ سے جو ہے ہمارا کہ ہے
مہر کر کے دے جس میں کہ شریعت کا ہے ۱۰

76.

25/1/41

کرد و جان لے کر آمد کو کسی شکر
کون دیکھتا ہے چھاپا و ساوا
وہ اس کاں و اہر کسی و سرب
ارک اندہ عالمی کنگ اٹلی

گل سوم دریاں واسطہ

۱۰ ایک رسم میں ایک کسی دیگر معرب
۱۱ ایک ملک میں اس کے میں کسی کا
۱۲ ایک ملک وہ ہے اس کا کسی کا
۱۳ ایک جسم وہ ایک دیکھ میں کسی کی
۱۴ ایک دن کو ایک ملک میں کسی ہو
۱۵ ایک اور بھی ملک میں ہے سام جدا

۱۶ ہم آن گل خداں در ملک و خود اور
۱۷ کو مرغ بر حسی گنگوی او دارد

۱۸ میں ایک دن میں تاسو کے سے
۱۹ لوں جان او آنگھوں ایک راس
۲۰ خدا و جسے خاطر کسی دیکھ
۲۱ دیاں صلا بوداں میں کسی
۲۲ کہ جس سے بیا اور او آدمی میں
۲۳ کہے ہی دور دیکے مردم کار

۲۴ اس جس وچ سود دیاں مرا
۲۵ یکاں برقی کو در او آسان مرا

۲۶ کہا جا اس سے گل کو ادھکا
۲۷ ملا جو آج تو گل کا دی ہے آجا
۲۸ تو وہ جہاں کو رہے گل کو جس میں
۲۹ تو ہیں کے کہے جگہ میں ہے کیک
۳۰ جو گل کا وعدہ کیا ہے تو گل کو کہاوں میں
۳۱ عرصہ نہ آسکا ہے ملک کو کر کے لے دیکھ

۳۲ ہم و سار و آمد و اور
۳۳ کو ما سار و آمد و اور

۳۴

ہم ابھی جانے کہ اس راز کا جو ہی محکم
 کہ چھوڑ کر آئے ہیں اس سے پہلے ہی
 اگر کہ اس کے لئے ہیں اس سے پہلے ہی
 آئیے جو کہ اس سے پہلے ہی
 اگر مال ہی کہ اس سے پہلے ہی
 لو آہی کہ اس سے پہلے ہی

گفتی که رحمتی از مادر است مرا
وجود مشک است مادر بود است مرا

میں نے سوچا کہ کیا یہ سب کچھ
عجب لڑکوں کے لیے ہے۔

مردنکار و دای اعطاء فرما دایم
مرا با دل از کف مرا با اسب

میں کیا کروں۔ ریکھوں میں کو جس سے
گر کسی جی اسی کے ہوں کہ جس سے
ہر کسی کا دل میرا ہے۔ اور اس کی
جس سے کہیں نہ ہو۔ اور اس کی

- ہر شے کیلئے - سام اور خارے
دوس جس کے دل کو جس کے گروہ کے

میں نور دیکھتا ہے میں ہی رو رہا آ
 کر آئیے اچھے ہو دو مٹا ایک جہاں سا
 مٹی و سہ سگرہ رہی سام دھکا
 رہی تو ہیں وہ دم دم جھکا
 ہے اسے ہی مالے ہو دو مجھے جاکا
 یہ نکل کلم اس میں سبک ہیں ماتہ

فرار می بردارم آید و اری ما
بدن صریح اگر ما بد - اری ما

دکوں ہیں وہیں سر کے علم کے
دکوں ہیں وہیں سر کی نادیں اگر
دکوں ہیں وہیں سر کی نادیں اگر
دکوں ہیں وہیں سر کی نادیں اگر
دکوں ہیں وہیں سر کی نادیں اگر
دکوں ہیں وہیں سر کی نادیں اگر
دکوں ہیں وہیں سر کی نادیں اگر
دکوں ہیں وہیں سر کی نادیں اگر

خان و سدا ام اور تو ہے مہار نو
گیا دم ہر کس میکہ سگات نو

م تو مل کی مرے ہی سر
ہوا اچھا گرد و فل اک جہاں تارے
م ہر شہن ہوں ہی اچھا سدا خاں
م کو حال را اچھے سدا ہی او
م اچھا خال و آکھ اس سے ہو کر ہو
کوئی بہ سری رانے یک اس سے خالے کو

محرم عین منکند دعوت خانیست
نور و سحر نام آکر جوس تاشانیست

کہاں بہ سب داند اور ہر دوح کہاں
کہاں بہ دواع بہا لہ دعو بہ دوان
کہاں بہ رسم بہ ناسو آس سوران
کہاں بہ حاکمی بہ ہی سہ سہا ہاں
کہاں بہ دل جگر است سرے میں سہاں
کہاں بہ دل جگر است سرے میں سہاں
کہاں بہ دل جگر است سرے میں سہاں
کہاں بہ دل جگر است سرے میں سہاں

خاک و رحم د مہم و دل د علم ساد است
میں د لو اتم درد آنا د است

سدا غم - کہہ دل ساد است
م کو سدا دل سگ لہ د سے جو
م کو سدا دل سگ لہ د سے جو
م کو سدا دل سگ لہ د سے جو
م کو سدا دل سگ لہ د سے جو
م کو سدا دل سگ لہ د سے جو
م کو سدا دل سگ لہ د سے جو
م کو سدا دل سگ لہ د سے جو

م کو سدا دل سگ لہ د سے جو
م کو سدا دل سگ لہ د سے جو

جھک کر آس سوچ سے رہا۔ ترا جانا
جھک کر آس سوچ سے رہا۔ ترا جانا
جھک کر آس سوچ سے رہا۔ ترا جانا
جھک کر آس سوچ سے رہا۔ ترا جانا
جھک کر آس سوچ سے رہا۔ ترا جانا
جھک کر آس سوچ سے رہا۔ ترا جانا
جھک کر آس سوچ سے رہا۔ ترا جانا
جھک کر آس سوچ سے رہا۔ ترا جانا
جھک کر آس سوچ سے رہا۔ ترا جانا
جھک کر آس سوچ سے رہا۔ ترا جانا

اس رمان خار مدارم و مدبر کسم
کرده خود که گویم و چه بگویم

کما کر سے دل بھی رہا ہی
کما کر سے دل بھی رہا ہی
کما کر سے دل بھی رہا ہی
کما کر سے دل بھی رہا ہی
کما کر سے دل بھی رہا ہی
کما کر سے دل بھی رہا ہی
کما کر سے دل بھی رہا ہی
کما کر سے دل بھی رہا ہی
کما کر سے دل بھی رہا ہی
کما کر سے دل بھی رہا ہی

سرخ اس آس خاں سود گیس مانگی
سرخ اس آس خاں سود گیس مانگی

مار تھو رلف کے سو اسے رساں حال
مار تھو رلف کے سو اسے رساں حال
مار تھو رلف کے سو اسے رساں حال
مار تھو رلف کے سو اسے رساں حال
مار تھو رلف کے سو اسے رساں حال
مار تھو رلف کے سو اسے رساں حال
مار تھو رلف کے سو اسے رساں حال
مار تھو رلف کے سو اسے رساں حال
مار تھو رلف کے سو اسے رساں حال
مار تھو رلف کے سو اسے رساں حال

مال دلکھ تو کسم و مدبر کسم
کرده خود که گویم و چه بگویم

کما کر سے دل بھی رہا ہی
کما کر سے دل بھی رہا ہی
کما کر سے دل بھی رہا ہی
کما کر سے دل بھی رہا ہی
کما کر سے دل بھی رہا ہی
کما کر سے دل بھی رہا ہی
کما کر سے دل بھی رہا ہی
کما کر سے دل بھی رہا ہی
کما کر سے دل بھی رہا ہی
کما کر سے دل بھی رہا ہی

مار تھو رلف کے سو اسے رساں حال
مار تھو رلف کے سو اسے رساں حال

کوں دے کہنے سے جا بھڑا
ایک دن سری مای کا بیٹا
کہو اب کون۔ اب اب دیکھو
مرا حال سری رو بھی کرنا
لیکھ کر مجھ سے بد واسکودا
پہلے تو رات ہی میں اسے

باد باد اکر۔ ہر ہر بٹکا۔ سود
گرد سبج ارج تو میں دا۔ سود

اس نے قسم مرد کی اچھا کیا
کہ اولیں سے کرا لیا اب ایسا
عورتوں میں بھیجے ہے ماسخ دار
پلے جو لوں میں۔ کرنا جا کوئی بچھو نہ
یکہ میرا چاروں طرف کے گھر ہو نہ
ایسی گھس میں۔ دے جا جا کوئی بچھو نہ

اس زمانہ کی لوہ ویدہ مردم سے اس
دوے رہائی ہو اور وہ ناگم سے اس

ماتہ صالت سے مرکا کھانا ہے
میکہ صالت کو سر سے رہیں کھانا ہے
رکھ کے جوہر کو بھی کھانا ہے
اگر تے کی بھی مروتوں کھانا ہے
۳۰ جی واد کی مروتوں کھانا ہے
اچھ کے اسے میں بچھو نہ

اس کو دم کر میں دست ہو گشم دل میں
گرد جو میں بل اسے کر میں آہ میں

کہو کس سے بھائی و مکی میں جان
سب کو جھان میں دیکھو اب میرا
سب کو جھان میں دیکھو اب میرا
دو مجھے اور کابھی سے دیکھو
کرا دو اسے تو کبھی سے ایسی عورت
دل نہ اتوں میں چھو سی ایسی عورت
میں اس دل کی درادہ کی تو لے میں

دل کہ ہوا وہ وہ دوس محروں را
تا گردید اسے ماں مسکوں را

میل بادل کو مے سے لاکس عدواں
 اس خیر کے مجھے دیکھ کے تم چوہوں میں
 میں نے سلووم کیا ہی اس میں
 دل کو لکڑ کے لٹا دیتے ہو مری جاں
 لیجے یہ بھی دل اپنے میں - رنجہ ارباں
 ایک ہو جاہیں کچھ سے لاجبے جاں

نور آئے کہ تم عاشق راہ ماسد
 گریو خاک ویران ملک گراہ ماسد

سہم دور میں جب کالے عیش دھنگ
 حاکم و زدن میں صبح صبر کے گئے تھے صنگ
 ہتھ کے ضد وہیں سے کیجے ہو عاں ہر گنگ
 اس قدر آتے ہیں اس سے آنچاں ہاں
 چھوڑ دو یہ طور میں تم کرو جھگو گنگ
 عیب اس کے کسی ساہجہ کرو دکھاں جنگ

میں اگر کہہ دوں عیب مدامی لب
 موجب سہرہ شہابی تو دکھی لب

محب میں جس آتھ یہ صحت ہی
 کر کے ساہجہ سب وادہ جس سو صحت ہی
 دیکھ یہ وہ ہمارے مجھے یہ صحت ہی
 گر ہو تم آدمی ادے وہ کجا صحت ہی
 وادہ پانچے امرد کو وہیں صحت ہی
 اسی راہ کی اس کے کوساں صحت ہی

گر جس لب کہ دام مدام ماسد
 ماحرم و سہارہ صلاب ماسد

میں کہے ہیں دساں دغا مار دام
 اسی ساں جو دھانکے سے ہم دگے غلام
 ط کا لو گے تو سلووم ہو گا نکا دام
 سب ملے جائے آخر کو جس کرد نام
 ہر نو رو اگر گئے بلکے جس کسا کام
 دیکھ اب بھی سچہ اسی بارہ سراں کام

راں بند کس کہ ارگرد سہاں مای
 ع ناح ماسد وریساں مای

میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے

اسی محبوب سے امی دام
کارم یہ کس کو عرائی دام

میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے

ان قدر دلی گئی کہ مراد ہوا اب
مگر کو باقی کسی سے دام سدا اب

میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے

ہمیں محسوس اور کسی وار سے
خواب و رویہ کو سدا مارا سے

میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے
میں سے کلام اور میں سے

مدم غامی و گرد دل آ ان دم
سہرہ خورشید کم رنگ غامی و دم

سری کے صبح کردی شام ساں
 بعد دو ماے بادھا سبیل دا۔ یہاں مل
 اس القسوج ہوا اتنا اسکارا
 مسو کہ عام ملے ای کہ اندھن
 دھنہ بھلی دہل قوش ہوا دوسری مل

مادر دہ گئی بر اوئے اچل سب حوں
 کدھ گاسکھرا اوہی کہاں لہو دوں
 دودھ گر دوں اسارہ اسب اسدوں
 تارخ رو دکان کا دہا سب کرے سبوں
 مکی نای ماراں رعب سہار مارا

کس دھوم کی ہواں اوکا گھٹا اہل ہوا
 کس دھوم کی ہواں اوکا گھٹا اہل ہوا
 کس دھوم کی ہواں اوکا گھٹا اہل ہوا
 کس دھوم کی ہواں اوکا گھٹا اہل ہوا
 کس دھوم کی ہواں اوکا گھٹا اہل ہوا

سائل ہیا عرق غولان دراہی سکھ لہر
 ہر سوچ سکے ہگی بادہ رن حوں در
 ماسدہ کاریم آن مارا آسار
 ماسدہ کاریم آن مارا آسار
 ماسدہ کاریم آن مارا آسار

لواری دے جگ بہر ہر سہی
 کاس کسائی ہسی ہر دوں کدھ گدار
 کاس کسائی ہسی ہر دوں کدھ گدار
 کاس کسائی ہسی ہر دوں کدھ گدار
 کاس کسائی ہسی ہر دوں کدھ گدار

بہ کمر میں سے ہے کہ
 میں خواستہ دل کو داس اب اس کے
 مار تو میں دارد احوال پاک

دھار تو لیو کو بک کر کلاب ابو
 دایہ کھنکھوں کھنکھوں کھنکھوں
 اسی ساج پاک داس منہ درد ادا

سہ سہ
 سہ سہ سہ سہ سہ سہ
 سہ سہ سہ سہ سہ سہ

سہ سہ سہ سہ سہ سہ
 سہ سہ سہ سہ سہ سہ

سہ سہ سہ سہ سہ سہ
 سہ سہ سہ سہ سہ سہ
 سہ سہ سہ سہ سہ سہ
 سہ سہ سہ سہ سہ سہ

سہ سہ

جے کئے جے واہ واسے کورے جے
 مہرے کئے من کا گوں بار دہوا ہر کا عصب
 صبح دہند دہند گرب ماہ سنس کاہ رت
 دوی سحر سہ کدہ ماراں بہاہ رت

مارے کی چہر دوسی جے من مارا رت
 ہر ویکہ گرد دار مار چکے مراغ رت
 صبح دہند دہند گرب ماہ سنس کاہ رت
 دوی سحر سہ کدہ ماراں بہاہ رت

ہام سے لیکے ماسٹر جے دن چارے سحر
 من جھاکے من سحر آکھیں سے خاود سحر
 صبح دہند دہند گرب ماہ سنس کاہ رت
 دوی سحر سہ کدہ ماراں بہاہ رت

دھل کی سہرے کو جے سہرے جے جوتہ وادہ در
 ہر ویکہ گرد دار مار چکے مراغ رت
 صبح دہند دہند گرب ماہ سنس کاہ رت
 دوی سحر سہ کدہ ماراں بہاہ رت

* * * * *

اس سہولت کی ایک سہولت
اور آگے ایک سہولت

۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

* * *
 میرا دل بھی کانٹے کا تو ہے
 میرا دل بھی کانٹے کا تو ہے
 میرا دل بھی کانٹے کا تو ہے
 میرا دل بھی کانٹے کا تو ہے

2 6
 2 1 3 4 5 6
 7 8 9 10 11 12
 13 14 15 16 17 18
 19 20 21 22 23 24
 25 26 27 28 29 30
 31 32 33 34 35 36
 37 38 39 40 41 42
 43 44 45 46 47 48
 49 50 51 52 53 54
 55 56 57 58 59 60
 61 62 63 64 65 66
 67 68 69 70 71 72
 73 74 75 76 77 78
 79 80 81 82 83 84
 85 86 87 88 89 90
 91 92 93 94 95 96
 97 98 99 100 101 102
 103 104 105 106 107 108
 109 110 111 112 113 114
 115 116 117 118 119 120
 121 122 123 124 125 126
 127 128 129 130 131 132
 133 134 135 136 137 138
 139 140 141 142 143 144
 145 146 147 148 149 150
 151 152 153 154 155 156
 157 158 159 160 161 162
 163 164 165 166 167 168
 169 170 171 172 173 174
 175 176 177 178 179 180
 181 182 183 184 185 186
 187 188 189 190 191 192
 193 194 195 196 197 198
 199 200 201 202 203 204
 205 206 207 208 209 210
 211 212 213 214 215 216
 217 218 219 220 221 222
 223 224 225 226 227 228
 229 230 231 232 233 234
 235 236 237 238 239 240
 241 242 243 244 245 246
 247 248 249 250 251 252
 253 254 255 256 257 258
 259 260 261 262 263 264
 265 266 267 268 269 270
 271 272 273 274 275 276
 277 278 279 280 281 282
 283 284 285 286 287 288
 289 290 291 292 293 294
 295 296 297 298 299 300
 301 302 303 304 305 306
 307 308 309 310 311 312
 313 314 315 316 317 318
 319 320 321 322 323 324
 325 326 327 328 329 330
 331 332 333 334 335 336
 337 338 339 340 341 342
 343 344 345 346 347 348
 349 350 351 352 353 354
 355 356 357 358 359 360
 361 362 363 364 365 366
 367 368 369 370 371 372
 373 374 375 376 377 378
 379 380 381 382 383 384
 385 386 387 388 389 390
 391 392 393 394 395 396
 397 398 399 400 401 402
 403 404 405 406 407 408
 409 410 411 412 413 414
 415 416 417 418 419 420
 421 422 423 424 425 426
 427 428 429 430 431 432
 433 434 435 436 437 438
 439 440 441 442 443 444
 445 446 447 448 449 450
 451 452 453 454 455 456
 457 458 459 460 461 462
 463 464 465 466 467 468
 469 470 471 472 473 474
 475 476 477 478 479 480
 481 482 483 484 485 486
 487 488 489 490 491 492
 493 494 495 496 497 498
 499 500 501 502 503 504
 505 506 507 508 509 510
 511 512 513 514 515 516
 517 518 519 520 521 522
 523 524 525 526 527 528
 529 530 531 532 533 534
 535 536 537 538 539 540
 541 542 543 544 545 546
 547 548 549 550 551 552
 553 554 555 556 557 558
 559 560 561 562 563 564
 565 566 567 568 569 570
 571 572 573 574 575 576
 577 578 579 580 581 582
 583 584 585 586 587 588
 589 590 591 592 593 594
 595 596 597 598 599 600
 601 602 603 604 605 606
 607 608 609 610 611 612
 613 614 615 616 617 618
 619 620 621 622 623 624
 625 626 627 628 629 630
 631 632 633 634 635 636
 637 638 639 640 641 642
 643 644 645 646 647 648
 649 650 651 652 653 654
 655 656 657 658 659 660
 661 662 663 664 665 666
 667 668 669 670 671 672
 673 674 675 676 677 678
 679 680 681 682 683 684
 685 686 687 688 689 690
 691 692 693 694 695 696
 697 698 699 700 701 702
 703 704 705 706 707 708
 709 710 711 712 713 714
 715 716 717 718 719 720
 721 722 723 724 725 726
 727 728 729 730 731 732
 733 734 735 736 737 738
 739 740 741 742 743 744
 745 746 747 748 749 750
 751 752 753 754 755 756
 757 758 759 760 761 762
 763 764 765 766 767 768
 769 770 771 772 773 774
 775 776 777 778 779 780
 781 782 783 784 785 786
 787 788 789 790 791 792
 793 794 795 796 797 798
 799 800 801 802 803 804
 805 806 807 808 809 810
 811 812 813 814 815 816
 817 818 819 820 821 822
 823 824 825 826 827 828
 829 830 831 832 833 834
 835 836 837 838 839 840
 841 842 843 844 845 846
 847 848 849 850 851 852
 853 854 855 856 857 858
 859 860 861 862 863 864
 865 866 867 868 869 870
 871 872 873 874 875 876
 877 878 879 880 881 882
 883 884 885 886 887 888
 889 890 891 892 893 894
 895 896 897 898 899

۱۰۰

سین دین میں آگ میں تہے

آسیں را در دامن کلا دیں

کھڑی کھڑی رو دیتے ہیں کہ وہ جو چاہے

کافی مہی مسکادوں کے اندر سے دے
الہ آباد سے ہوئی کسی

15

—

5/1

254

—

١٠

24

5

۱
و کہیں یہاں و جھوں
و جھوں

کھڑکے سے اُکڑے گئے کھڑکے کی ہوتے تھے

ماہنامہ سوسائٹی

u, v, w, x, y, z

۱۰۰

[illegible]

* * *
چوک انکے کما کر آکر لڑی دناز ہو گئی
میں ہاں ہی

2 6 9 1 5 8

اُدھر سے دو سو کھلی مالکھی جمعے سہائی
المسحور ہے ہی الماس اور ہے ہی الماس

کہی رہیں جس سے
 اسکی سسکی میں سکھی ستا
 میں گئی آئی کے لوگ سے دور
 اسی کوئی گلو کو مانجی ہسی ہو
 دیکھ سکھی رتے چھتے توت
 اسکوں احوال
 میں سے اسکوں
 اسکی سسکی میں سکھی مال *
 غل سم دریاں دور دور
 جودر امتحان دار سکھی رس لے
 آتے ہرستہ گتھی گتھی نکا دوں
 دیکھ کمال دار کی ماس لپس جو
 لگا کا مارم کارمہ توتہ جی دے

سور کے ہر پہلو میں ایک دھبہ لگے ہوئے
 میں تڑا کرنا چھری پر دی میں ماہیں
 آگئی رہوں ہو دی نی مراں میں ماہوں
 دا گاہل کون ہے دا اہل کونسل
 کی سچوری سے کسی نواری میں ماہیں
 جس جہرہ ماد میں ماہوں میں احلا د

نام نہ
 مجموعہ الاساطیر
 نگارستان



* طلب بران این مساج گنجه این * اسر کن او در عالم حراں ممدار تسل
 مار * اساتس این آمد ابرار لالی ساسوار * دمی مدد * دسه کروی * اگر ار
 عاسنی گوید * امید رودی رنگ از جهر مسمون دوم ارسب * و اگر آمجون
 سخن راند * خابهای مدلان در گداز * اگر در توصف ارا لم سکام
 ر فرمد * رود روی فروغ مد * گرد و صبرت رود و جری مرا مد * سب اند نهاب
 از جهر برمدارد * دن از کل گنجه * عالی ملل آسمانک * و اگر ملل برآمد * مان
 از ورس حق کل گمر سان پاک * بکه بر سه جع ملل آن کی سه
 خاطر اسمدان * و فطاکک تو هر سنگ اس دگری مانا سری رواج بر اک مانان *
 بردارنده روی در و در هلالی آسمانک * انوار لم برلی * و اصول مد اک کسان
 آسای دگری در و در شیک فرمای برلی * طاق و کلام آن امد ساد دلا در مد *
 و عد و سلسار اس کوئی سبب مد * بر و در * بر صرح گلس آن صبح طاح *
 بر فردش اس بر و در ان * * ملایهای عرل * * نوری در نعل * معاطع
 بر معانی * حرب انواری و طاقانی * کی مطلع فسد و در و دایگی است * دگری
 مطلع عرل موب و در اگی * * نظم * * سم آک مد حس مان سن دال است * لظاف
 سبب بر کلام سن دال است * * مدان خان هر سر سن و مد بر سن است * بر
 حو مرا اس مدام مانال است * * کور سن دره سمعه ار کالسن * الاله * انظار
 ماطف مد دل فرد * * ماسق ای عام و اهام مال کلام در حس اعام آن لوح
 بلع ار رانی داسه اگر انواس * اگر مدان آن * را سمد مد جان عفا محول الوجود
 و معلوم الا اسم و طلب سن آن * انوای النادر کالمدوم مودف ال رسم بود
 بر و دسی طع گوهر گنج و نوسکائی حرد کاه سج و نالوی گاکون ادب و کفر

مصحح	سلسلہ	فہرست	مصحح
۲	۱	۲۸	۲۶
۲۸	۶	۲۶	۲۱
۲۶	۱۸	۲۱	۵۲
۲۱	۲	۵۲	۷
۵۲	۴	۷	۵۷
۷	۲	۵۷	۵۸
۵۷	۵	۵۸	۱۰۹
۵۸	۱۳	۱۰۹	۵۹
۱۰۹	۱۰	۵۹	۶
۵۹	۱۳	۶	۱۰۹
۶	۹	۱۰۹	۶۱
۱۰۹	۱۰	۶۱	۶۲
۶۱	۵	۶۲	۱۰۹
۶۲	۷	۱۰۹	۶۳
۱۰۹	۱۸	۶۳	۱۰
۶۳	۱۳	۱۰	۱۰۹
۱۰	۱	۱۰۹	۱۰۹
۱۰۹	۱۳	۱۰۹	۶۸
۶۸	۱۶	۱۰۹	۱۰۹
۱۰۹	۲	۱۰۹	۱۰۹
۶۸	۲	۱۰۹	۱۰۹
۱۰۹	۲	۱۰۹	۱۰۹
۱۰۹	۲	۱۰۹	۱۰۹

ردیف	عنوان	مقدار	توضیحات	ردیف	عنوان	مقدار	توضیحات
۱	صفت	۱	صفت	۱	صفت	۱	صفت
۲	۱۹	۲	۱۹	۲	۱۹	۲	۱۹
۳	۱۱	۶	۱۱	۳	۱۱	۶	۱۱
۴	۱۱۸	۱	۱۱۸	۴	۱۱۸	۱	۱۱۸
۵	۱۱۱	۵	۱۱۱	۵	۱۱۱	۵	۱۱۱
۶	۱۲	۱۸	۱۲	۶	۱۲	۱۸	۱۲
۷	۱۲۲	۲	۱۲۲	۷	۱۲۲	۲	۱۲۲
۸	۱۱۱	۱۲	۱۱۱	۸	۱۱۱	۱۲	۱۱۱
۹	۱۲۵	۱۷	۱۲۵	۹	۱۲۵	۱۷	۱۲۵
۱۰	۱۳۸	۲	۱۳۸	۱۰	۱۳۸	۲	۱۳۸
۱۱	۱۳	۱۳	۱۳	۱۱	۱۳	۱۳	۱۳
۱۲	۱۳۲	۲	۱۳۲	۱۲	۱۳۲	۲	۱۳۲
۱۳	۱۳۲	۱	۱۳۲	۱۳	۱۳۲	۱	۱۳۲
۱۴	۱۳۲	۶	۱۳۲	۱۴	۱۳۲	۶	۱۳۲
۱۵	۱۳۲	۱۲	۱۳۲	۱۵	۱۳۲	۱۲	۱۳۲
۱۶	۱۵۲	۸	۱۵۲	۱۶	۱۵۲	۸	۱۵۲
۱۷	۱۵۶	۶	۱۵۶	۱۷	۱۵۶	۶	۱۵۶
۱۸	۱۵۸	۱۱	۱۵۸	۱۸	۱۵۸	۱۱	۱۵۸
۱۹	۱۵۹	۱۰	۱۵۹	۱۹	۱۵۹	۱۰	۱۵۹
۲۰	۱۶۱	۶	۱۶۱	۲۰	۱۶۱	۶	۱۶۱
۲۱	۱۶۸	۱	۱۶۸	۲۱	۱۶۸	۱	۱۶۸
۲۲	۱۷۱	۱۶	۱۷۱	۲۲	۱۷۱	۱۶	۱۷۱
۲۳	۱۶۹	۱۳	۱۶۹	۲۳	۱۶۹	۱۳	۱۶۹
۲۴	۱۷	۲	۱۷	۲۴	۱۷	۲	۱۷
۲۵	۱۷۱	۶	۱۷۱	۲۵	۱۷۱	۶	۱۷۱

صم	صم	۱	ط	صم
۱۵۱	۱۵۱	۱۵	ط	صم
۱۵۲	۱۵۲	۱۶	ط	صم
۱۵۳	۱۵۳	۱۷	ط	صم
۱۵۴	۱۵۴	۱۸	ط	صم
۱۵۵	۱۵۵	۱۹	ط	صم
۱۵۶	۱۵۶	۲۰	ط	صم
۱۵۷	۱۵۷	۲۱	ط	صم
۱۵۸	۱۵۸	۲۲	ط	صم
۱۵۹	۱۵۹	۲۳	ط	صم
۱۶۰	۱۶۰	۲۴	ط	صم
۱۶۱	۱۶۱	۲۵	ط	صم
۱۶۲	۱۶۲	۲۶	ط	صم
۱۶۳	۱۶۳	۲۷	ط	صم
۱۶۴	۱۶۴	۲۸	ط	صم
۱۶۵	۱۶۵	۲۹	ط	صم
۱۶۶	۱۶۶	۳۰	ط	صم
۱۶۷	۱۶۷	۳۱	ط	صم
۱۶۸	۱۶۸	۳۲	ط	صم
۱۶۹	۱۶۹	۳۳	ط	صم
۱۷۰	۱۷۰	۳۴	ط	صم
۱۷۱	۱۷۱	۳۵	ط	صم
۱۷۲	۱۷۲	۳۶	ط	صم
۱۷۳	۱۷۳	۳۷	ط	صم
۱۷۴	۱۷۴	۳۸	ط	صم
۱۷۵	۱۷۵	۳۹	ط	صم
۱۷۶	۱۷۶	۴۰	ط	صم
۱۷۷	۱۷۷	۴۱	ط	صم
۱۷۸	۱۷۸	۴۲	ط	صم
۱۷۹	۱۷۹	۴۳	ط	صم
۱۸۰	۱۸۰	۴۴	ط	صم
۱۸۱	۱۸۱	۴۵	ط	صم
۱۸۲	۱۸۲	۴۶	ط	صم
۱۸۳	۱۸۳	۴۷	ط	صم
۱۸۴	۱۸۴	۴۸	ط	صم
۱۸۵	۱۸۵	۴۹	ط	صم
۱۸۶	۱۸۶	۵۰	ط	صم
۱۸۷	۱۸۷	۵۱	ط	صم
۱۸۸	۱۸۸	۵۲	ط	صم
۱۸۹	۱۸۹	۵۳	ط	صم
۱۹۰	۱۹۰	۵۴	ط	صم
۱۹۱	۱۹۱	۵۵	ط	صم
۱۹۲	۱۹۲	۵۶	ط	صم
۱۹۳	۱۹۳	۵۷	ط	صم
۱۹۴	۱۹۴	۵۸	ط	صم
۱۹۵	۱۹۵	۵۹	ط	صم
۱۹۶	۱۹۶	۶۰	ط	صم
۱۹۷	۱۹۷	۶۱	ط	صم
۱۹۸	۱۹۸	۶۲	ط	صم
۱۹۹	۱۹۹	۶۳	ط	صم
۲۰۰	۲۰۰	۶۴	ط	صم

مهر	سفر	ساز	مهر
۱۹	۲	لر	مهر
۱۱	۶	حساس	حساس
۱۱۸	۱	رنگ	رنگ
۱۱	۵	س	س
۱۲	۱۸	لک	لک
۱۲۳	۲	دحرر	دحرر
۱۲۴	۱۳	آورد	آورد
۱۲۵	۱۷	لای	لای
۱۲۵	۲	گره	گره
۱۲۸	۱۴	دساح	دساح
۱۲	۲	سر	سر
۱۲۲	۱	سن	سن
۱۲۳	۹	سک	سک
۱۲۴	۱۲	و	و
۱۵۲	۸	سم	سم
۱۵۶	۶	اماخی	اماخی
۱۵۸	۱۱	س	س
۱۵۹	۱۰	یک	یک
۱۶۱	۶	ردکای	ردکای
۱۶۸	۱	کراس	کراس
۱۶۹	۱۶	بری	بری
۱۷	۱۳	گرس	گرس
۱۷	۲	حاکم	حاکم
۱۷	۶	گردان	گردان

س	سطر	نک	مجموع
۲۳۶	۰	داعی	داعی
۲۳۸	۱	کسی	کسی
۲۳۹	۱	ار	ار
۲۴۱	۱۳	خون	خون
۲۴۲	۳	باردم	باردم
۲۴۵	۲	برک	برک
۲۵	۲	نوا	نوا
۲۵۲	۱	می	مای
۲۵۶	۱۲	کا	سکل
۲۵۹	۱۳	رهار	رهار
۲۶۱	۱۰	گنار	گنار
۲۶۱	۱۲	سد ران	سد ران
۲۶۱	۱۰	حر	حر
۲۶۵	۱۷	برس	برس
۲۶۵	۲	نک	نک
۲۶۷	۱۵	کلوس	کلوس
۲۷۲	۲	رانل	رانل
۲۷۳	۰	م	م
۲۷۳	۲	مد	مد
۲۷۹	۱۳	حرا	حرا
۲۸۷	۱۱	نور	نور
۲۸۷	۱۳	ادل	ادل
۲۹	۷	روال	روال
		نوحه	نوحه

سور	سور	سور	سور
۲۱۱	۷	سور	سور
۲۱۶	۲	سور	سور
۲۱	۱	سور	سور
۲	۱۱	سور	سور
۲۱۵	۱۲	سور	سور
۲۸	۱۳	سور	سور
۲۱۴	۱۴	سور	سور
۲۱۳	۱۵	سور	سور
۲۱۲	۱۶	سور	سور
۲۲	۱۷	سور	سور
۲۱	۱۸	سور	سور
۲۱۱	۱۹	سور	سور
۲۱۶	۲۰	سور	سور
۲۱۵	۲۱	سور	سور
۲۱۴	۲۲	سور	سور
۲۱۳	۲۳	سور	سور
۲۱۲	۲۴	سور	سور
۲۱۱	۲۵	سور	سور
۲۱۰	۲۶	سور	سور
۲۰۹	۲۷	سور	سور
۲۰۸	۲۸	سور	سور
۲۰۷	۲۹	سور	سور
۲۰۶	۳۰	سور	سور
۲۰۵	۳۱	سور	سور
۲۰۴	۳۲	سور	سور
۲۰۳	۳۳	سور	سور
۲۰۲	۳۴	سور	سور
۲۰۱	۳۵	سور	سور
۲۰۰	۳۶	سور	سور
۱۹۹	۳۷	سور	سور
۱۹۸	۳۸	سور	سور
۱۹۷	۳۹	سور	سور
۱۹۶	۴۰	سور	سور
۱۹۵	۴۱	سور	سور
۱۹۴	۴۲	سور	سور
۱۹۳	۴۳	سور	سور
۱۹۲	۴۴	سور	سور
۱۹۱	۴۵	سور	سور
۱۹۰	۴۶	سور	سور
۱۸۹	۴۷	سور	سور
۱۸۸	۴۸	سور	سور
۱۸۷	۴۹	سور	سور
۱۸۶	۵۰	سور	سور
۱۸۵	۵۱	سور	سور
۱۸۴	۵۲	سور	سور
۱۸۳	۵۳	سور	سور
۱۸۲	۵۴	سور	سور
۱۸۱	۵۵	سور	سور
۱۸۰	۵۶	سور	سور
۱۷۹	۵۷	سور	سور
۱۷۸	۵۸	سور	سور
۱۷۷	۵۹	سور	سور
۱۷۶	۶۰	سور	سور
۱۷۵	۶۱	سور	سور
۱۷۴	۶۲	سور	سور
۱۷۳	۶۳	سور	سور
۱۷۲	۶۴	سور	سور
۱۷۱	۶۵	سور	سور
۱۷۰	۶۶	سور	سور
۱۶۹	۶۷	سور	سور
۱۶۸	۶۸	سور	سور
۱۶۷	۶۹	سور	سور
۱۶۶	۷۰	سور	سور
۱۶۵	۷۱	سور	سور
۱۶۴	۷۲	سور	سور
۱۶۳	۷۳	سور	سور
۱۶۲	۷۴	سور	سور
۱۶۱	۷۵	سور	سور
۱۶۰	۷۶	سور	سور
۱۵۹	۷۷	سور	سور
۱۵۸	۷۸	سور	سور
۱۵۷	۷۹	سور	سور
۱۵۶	۸۰	سور	سور
۱۵۵	۸۱	سور	سور
۱۵۴	۸۲	سور	سور
۱۵۳	۸۳	سور	سور
۱۵۲	۸۴	سور	سور
۱۵۱	۸۵	سور	سور
۱۵۰	۸۶	سور	سور
۱۴۹	۸۷	سور	سور
۱۴۸	۸۸	سور	سور
۱۴۷	۸۹	سور	سور
۱۴۶	۹۰	سور	سور
۱۴۵	۹۱	سور	سور
۱۴۴	۹۲	سور	سور
۱۴۳	۹۳	سور	سور
۱۴۲	۹۴	سور	سور
۱۴۱	۹۵	سور	سور
۱۴۰	۹۶	سور	سور
۱۳۹	۹۷	سور	سور
۱۳۸	۹۸	سور	سور
۱۳۷	۹۹	سور	سور
۱۳۶	۱۰۰	سور	سور

س	سطر	م	صحیح
۱۵۷	السا	مسکس	مسکس
۱۵۸	۱۸	کراند	مکرکند
۱۵۹	۱۹	لی	ماکی
۲۵۰	۱۳	لو	لو
۲۵۱	۲	مکرسید	مکرسید
۱۶۰	۱۱	کو	کو
۳۵۸	۱۷	سرد	سرد
۲۵۹	۱۴	سبای	سبای
۱۶۱	۱۸	صحر	صحر
۲۷۱	۱۶	مارس	مارس
۳۷۲	۴	لدرشس	لدرشس
۱۶۲	۹	فامسون	ارعا - سون
۳۷۹	۱۷	رما	رما
۳۸۰	۱۶	دول	خان دول
۳۹۰	۱۹	لسو	کسو
۱۶۳	۲۵	دلو	دلو
۳۹۶	۱	نمود	نمود
۱۶۴	۲۱	اس کا	اس سوح کا
۳۹۸	۳	لو	لو
۱۶۵	۴	ن	عن
۱۶۶	۱۲	چو آئے کو	چو آئے
۳۹۸	۲۹	ورد	ورد
۳۹۹	۲۱	اکر	اکر
۴۰۰	۲۷	مرے	مری

صفحہ	سطر	۱	۲
۲۱	۹	کے * نو جو	کا * نو جو
۲۲	۲۰	کے	کی
۲۳	۲۹	-	-
۲۴	۱۷	تھے	تھے
۲۵	۲۲	ط	ط
۲۶	۷	کی	گی
۲۷	۱۶	نو	نوں
۲۸	۶	پتہ ملیں	پتہ
۲۹	۹	عراوں	عراوں
۳۰	۲۸	ملے	ملے ہی
۳۱	۱۴	ناوں	ناو
۳۲	۲	* ر	* ر
۳۳	۱۵	جھکی	جھکی
۳۴	۲۸	سے	سے
۳۵	۲۱	تس	تس میں
۳۶	۲	دو ماہ	دو ماہ
۳۷	۲۳	تارے	تارے
۳۸	۲	مرا	مرا
۳۹	۲۱	و	و
۴۰	۲۰	لو	کو
۴۱	۲۵	ن	ن
۴۲	۱۵	اہلاں دہلا	اسی الوداحی
۴۳	۱۲	جلی	جلی
۴۴	۸	لکھی	لکھی

ارای گردد و بعد از آن کتاب کتاب را و محاسبی
و کا سبای که در سود و سه در و کر محاسبان
کسب نموده و صرف آمد در و محاسبی
در سود و در کسب کرد و کسب و سه
مدرکس و مع و در کسب و سه
مدرکس و مع و در کسب و سه
مدرکس و مع و در کسب و سه
مدرکس و مع و در کسب و سه

مدرکس و مع و در کسب و سه

مدرکس و مع و در کسب و سه

مدرکس و مع و در کسب و سه

مدرکس و مع و در کسب و سه

مدرکس و مع و در کسب و سه

مدرکس و مع و در کسب و سه

مدرکس و مع و در کسب و سه